

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ»

«الهی هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجَبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحَنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ»

به خواست خدای رحمان و عنایت و دعای ولی امر مسلمین جهان حضرت حجة بن حسن المهدی «ارواح من سواه فدا» درس اخلاقی - عرفانی، بر مبنای کتاب شریف «مصباح الشریعة» از امام صادق «صلوة الله علیه»، توسط فقیه اعلم قرآنی و علامه مجاهد، حضرت آیه الله صادقی تهرانی «قدس الله تربته الزکیة»، طی رجب سال ۱۴۱۹ هـ ق تا صفر ۱۴۲۱، در بیست و هشت مجلس، برای یکی از شاگردان مخلصشان؛ حضرت حجة الاسلام طباطبایی (حفظه الله) تقریر گشته و به دست ما رسیده و اکنون در اختیار شما قرار می‌گیرد.

یازده جلسه اول مقدماتی برای ورود به بحث است که فقیه قرآنی (ره) با نگرشی عمیق و خاصی که بر مطالب و بر محوریت قرآن کریم داشته‌اند آن را تقریر نموده‌اند.

در ادامه که توضیح و بیان کتاب شریف «مصباح الشریعة» از امام صادق (علیه السلام) است در ابتدای بحث متن حدیث که از امام است به عربی نقل شده و سخنان استاد در ادامه آن آمده است.

کل کتاب شریف «مصباح الشریعة» مشتمل بر صد عنوان است که در این جلسات مرحوم آیت الله دکتر محمد صادقی تهرانی حدود ۱۴ عنوان از آن مطالب نورانی را تدریس نموده‌اند. امید که مورد استفاده خلق و قبول حضرت حق قرار گیرد. إن شاء الله تعالی.

پایگاه اینترنتی «البلاغ»، دیماه ۱۳۹۱

مقدمه

مجلس اول: [۲۲ / ۸ / ۱۳۷۷؛ جمعه، ۲۳ / رجب / ۱۴۱۹]

انواع حُجَب و انواع قُرْب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شریعت دارای دو بُعد است: یک بُعد عملی صرف، بر مبنای نیت صرف، که این جسم شریعت است، اضافه بر اقل روحش که نماز، روزه، حج و سایر عبادات را بدون ریا و بر مبنای امر خدا انجام دهیم. این اقل شریعت است که دارای مصباح نیست، بلکه جسد شریعت است.

در دو بُعد نیت و عمل، بُعد دوم شریعت، دارای مصباح است و دارای نور است، هم نور درونی و هم نور برونی. نور درونیش شریعت را در هر دو بُعد باطنی نیت، و ظاهری عمل روشن می‌سازد و در بُعد برونش؛ برای عامل به آن (شریعت) و دیگران، روشنگر است و به طور کلی هر اندازه حُجَب، چه حجب ظلمانی و چه حجب نورانی، از بین بنده و خدا برطرف گردد، مصباح بودن و نورانیت این شریعت بالاتر و والاتر خواهد بود.

سه حجاب بین ما و خدا موجود است:

۱. حجاب امکان از ممکنات، و حجاب الوهیت از خدا. که برداشتن این حجاب امکان پذیر نیست. نه خدا خلق می‌گردد و نه خلق خدا می‌شود. اما دو حجاب دیگر بایستی حتی الامکان برداشته شود.

۲. حجاب گناهان و بی‌معرفتی‌ها، که زدودن این حجاب، بُعد اول از دو بُعد «لا اله» است، که بایستی حجاب‌های درونی و برونی، و کل ناشایستگی‌های فردی و اجتماعی از میان برود. این حجاب؛ ظلمانی است.

۳. حجاب نور، که عبارت است از علم و ایمان و حتی عمل به ایمان، که این مثلث حجاب در عین نور بودن، اگر غرور آور باشد و ایجاد منیت و انیت کند؛ حجاب است. نورانیت دارد چرا که دانش است، بینش است، کاوش و کوشش است بر مبنای ربانیت، اما حجاب است در صورتی که انسان را از خود و خودیت‌ها نرهند و او را به مرحله «أُو أدنی» نرساند و حتی از «قَاب قَوْسین» هم دور باشد.

و ما سه مرحله ی قرب داریم:

۱. قرب بُعد اول، شریعت با مراتب درونی نیت و برونی عملش پیش از «قَاب قَوْسین».

۲. بُعد دوم، «قَاب قَوْسین» که کل حجاب‌ها اعم از نورانی و ظلمانی برطرف شود.

۳. بُعد سوم، اینکه خود را هم فراموش کند و به مرحله‌ی «**أُو أدنی**» رسد که:

دلش در چشم و چشمش در دلش بود از آن دیدن که غفلت حاصلش بود

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مجلس دوم: [۲ / ۹ / ۱۳۷۷؛ دوشنبه، ۳ / شعبان / ۱۴۱۹]

نقش فطرت و اقامه وجه

بسم الله الرحمن الرحيم

بر مبنای «**لا اله الا الله**» که «**کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی ا من من عذابی**» و بعد حضرت رضا «صلوة الله علیه» اضافه فرموده‌اند که «**بشرطها و شروطها و انا من شروطها**». شرطش تحقق یافتن حقیقت سلب و ایجاب «**لا اله الا الله**» است؛ در مراحل هفت گانه‌ی انسانی. و شروطش، پذیرش ولایت رسالت و امامت است.

مراحل هفت گانه عبارتند از: فطرت، عقل، علم، عقیده، صدر، قلب، عمل، البته اگر قلب تبدیل به فؤاد گردد، که به معنای قلب ایمانی مشتعل به نور است، این خود نور علی نور خواهد بود.

مرحله‌ی آغازین تحقق «**لا اله الا الله**» در فطرت انسانی است. که این مرحله، نخستین مرحله‌ی ورود در حقیقت توحید نیز می‌باشد. که بدون وجود این فطرت و توجه به حقیقت دعوت و حیانی تکوینی فطرت، مراحل دیگر هرگز تحقق نخواهند یافت. و از جمله آیات اصلی فطرت «**فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ**» (روم، ۳۰) فطرت، هیئت و ویژه و چگونگی خاصی از آفرینش است. آفرینش ربانی در انسان‌ها و غیر آن‌ها متفاوت است، ولی فطرت یگانه و یک‌گونه است؛ در کیفیت‌های مختلف آفرینش. گرچه در جن و ملائکه نیز فطرت وجود دارد اما فطرت انسانی در مرحله‌ی آغازین از کیفیت ویژه و حقیقی فطرت است.

نخست ما الفاظ این آیه را بررسی می‌کنیم: «**فَأَقِمْ وَجْهَكَ**»، وجه انسان به معنایی که خواهیم داشت؛ وجه است. جز آنکه این وجه گاهی خمود و بدون قیام است، و این مانند نیرو و ثروتی است که به کار گرفته نشود. ولی اینجا انسان‌ها همگان درخور استعداد و توانشان مأموریت ربانی دارند که این وجه را در هر وجه اقامه کنند و آن را حتی المقدور به پا دارند.

اصولاً وجه آن جهتی است که با آن مواجهه و روبرو می‌شود. و به تعبیر عربی «ما یواجه و یواجه به» آنچه در برابر دیگری یا چیزی دیگر، به گونه‌ی برابری، توجه می‌کند، و مورد توجه هم قرار می‌گیرد. به همین جهت به صورت انسان که هم دیدبان اوست و هم پیداست و دیده می‌شود، وجه می‌گویند. و آتش، آن مقدار که پیداست «وجه النار» گفته می‌شود، و به آغاز روز «وجه النهار» می‌گویند، و بالاخره هر جهتی از موجود که پیدا یا پیداتر است وجه نامیده می‌شود.

اکنون باید بدانیم مراد از «**وجهک**»: «وجه انسان»، که انسان مأمور به اقامه و به پا داشتن آن است، چیست؟

معلوم است که مقصود از وجه کل انسان نیست. چه انسان جسم و چه انسان روح. چون برای جسم وجوهی است و برای روح هم وجوهی است. وجوه جسم پنج مرحله است (وجه حس، وجه بصر، وجه سمع...) و وجوه روح هفت مرحله است که آن را قبل‌تر بر شمردیم، که جمعاً می‌شود دوازده وجه.

در اینجا مقصود از وجه تنها وجه فطرت است، که مأمور بپا داشتن آن، عقل دقیق و بررسی و کوشش و کاوش کامل انسانی است. که به وسیله‌ی این عقل، وجه فطرت هم فهمیده می‌شود و هم بپا داشته می‌شود. تبیین این جریان از خود آیه معلوم است که بعد از «**وجهک**»: «**فِطْرَةَ اللَّهِ**» آمده، و به اصطلاح ادبی «**فِطْرَةَ اللَّهِ**» که منصوب است، مفعول دوم نیست، زیرا «**أَقِمْ**» یک مفعولی است، بلکه بدل «**وجهک**» است. بدین معنی که چهره‌ات را به سوی دین، با حالت اعراض از باطل - که معنای حنیف است - بپا دار، و این وجه همان «**فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا**» است.

بنابراین توجه آغازین به دین حنیف، به وسیله‌ی عقل روشن انسانی است، با دریافت وجه که فطرت است، سپس بپا داشتن همین فطرت. اگر فطرت انسان که حقیقتی است تکوینی - حیانی، درست به سوی دین که حقیقتی است تشریحی - حیانی بپا داشته گردد، این دو حقیقت حیانی تکوینی و تشریحی به شایستگی به هم پیوند می‌خورند و به درستی با پیوند «**نور علی نور**» به صراط مستقیم قدم می‌نهند.

فطرت دارای احکامی سلبی و ایجابی است. سلب هرگونه جهالت، خطا، نادرستی و گناه، در کل ابعاد اصلی و فرعی، که همان نقش

فطری - تکوینی «لا اله» است. و ایجابش، تنها ایجابِ «الله» است که «الا الله» است. و در حقیقت، روش و جوشش جریانِ شرع اقدس الهی، از فطرت آغاز می‌گردد و به دیانت منتهی می‌شود. و در این میانه؛ عقل که واسطه‌ی این پیا داشتن است، هر چه قویتر و نیرومندتر باشد، این به پا داشتن نیز در صراطِ مستقیمش؛ اِلی الله، قویتر است.

عقل با تدبیر، علم، عقیده، صدر و سپس قلب و آنگاه فؤاد و پس از همه عمل، این هفت تا هشت شهرِ عشق را سیر کند، تا در این مسیر روحانی و نورانی چندگانه که پیوست یکدیگرند، به معرفتِ بایسته و شایسته‌ی خدای یگانه وصول یابند.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

مجلس سوم: [۱۰ / ۹ / ۱۳۷۷؛ سه شنبه، ۱۱ / شعبان / ۱۴۱۹]

ابعاد فطرت

بسم الله الرحمن الرحيم

اکنون بحث در فطرت است که زیربنای کل دریافت‌ها و معرفت‌های درست می‌باشد. اصولاً فطرت به معنای آفرینش ویژه است، و بر خلاف خلقت و آفرینش که شامل کل موجودات در بُعدِ اصلِ ایجاد است، فطرت به معنای ویژگی در ایجاد است، که خدا نه تنها موجودات را ایجاد کرده، بلکه در عمقِ وجودِ آن‌ها، شعور، حق گرائی و توحید را نیز مقرر فرموده است.

این فطرتِ توحیدی دارای ابعادی است، بُعدِ جهان شمولش «الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه، ۵۰) که این هدایت فطری برای معرفتِ توحیدی، کل موجودات را شامل است، چنانکه «وَ إِنْ مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (اسراء، ۴۴) «هُم» که به اصطلاح ضمیر ذوی العقول است، شعور و ادراک را شامل کل موجودات جهان دانسته، که بر حسب درجانشان در اصلِ شعورِ توحیدی وحدت دارند. این فطرتِ عمومی است.

در برابر آن، فطرتِ ویژه‌ی انسان‌هاست با مراتبشان. و فطرت‌های سایر موجودات از نباتات، حیوانات، جنیان و فرشتگان در میانه‌اند. و فطرت خدا جوی‌شان بر حسب استعدادهای گوناگون‌شان، دارای درجاتی است.

اکنون فطرت انسان مورد بحث است، و اصولاً «فَطْر» به معنای این است که آفرید با فطرت توحیدی، جز آن‌که فطرت که به اصطلاح ادبی برای هیأت ویژه‌ای است، بیانگر ویژگیِ خداجویی و معرفتِ توحیدی انسان است؛ در میانِ کل جهانیان. و چنان‌که صُلبِ انسان، زیربنای وجودِ جسمانی اوست؛ فطرت نیز برای روح انسانی، صُلب است. یعنی زیربنا برای کل مراتبِ روحی، شعور، عقل، لب، صدر، قلب و فؤاد می‌باشد که بدون وجودِ صُلبِ روح، که فطرت است، برای بقیه جایی در انسان وجود ندارد. در این باره دو آیه توأمان بیانگر فطرت انسانی است:

۱. آیه ۳۰ سوره‌ی روم «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» در اینجا مراد از وجهِ انسان، همان «فِطْرَةَ اللَّهِ» است که توجه به «الدِّينِ حَنِيفًا» در مرحله‌ی آغازین، بایستی با چهره‌ی فطری باشد. زیرا این چهره، زیربنای سایر چهره‌های انسانی است. و اگر غبارهای شهوانی و حیوانی از آن برطرف گردد، معصوم می‌باشد. که اگر با چشمِ بصیرتی این فطرت، به سوی دینِ حنیف، با نظری حنیف، بررسی و نظر شود، هرگز خطائی در کار نخواهد بود.

و این «حَنِيفًا» که به معنای اعراض از باطل و در نتیجه، توجه به حق است، هم مربوط به وجه است که وجهِ حنیف و فطرتِ حنیف می‌باشد، و هم راجع به دین است که با سلاحِ «لا اله» به سوی «الا الله» سفر کردن، که تا «لا اله» حنیفًا، در کار نباشد، که نفیِ کل موجودات و نظرات و افکارِ غیر الهی و ربانی است، وصول به «الا الله» نادرست خواهد بود، و صراطِ اِلی الله، مستقیم خواهد بود.

و این «لاتبدیل لخلق الله» به معنای تبدیل ناپذیری وجهِ فطرت است، که حالاتِ بعد از فطرت که بر شمردیم، تبدیل پذیر است، اما حالتِ فطرت هرگز تبدیل پذیر نیست. آری تغییر پذیر هست، یعنی غبارِ شهوت و حیوانیت بر چهره‌اش قرار می‌گیرد، اما تبدیل پذیر به معنای عوض شدن به غیر خودش هرگز امکان پذیر نیست.

عقل می‌شود جای خود را به جنون دهد، که تبدیل است، فکر می‌شود جای خود را به بی‌فکری دهد، که عدم توجه به کاربرد صحیح عقل است، و لکن فطرت هرگز به غیر آن تبدیل پذیر نیست. غبار بر چهره می‌گیرد، اما همین غبار با توجه به اصلِ فطرت و بر مبنای عقل و تدبیر زدوده می‌گردد، و چنان‌که شیطان هم در بزرگ‌ترین و مهم‌ترین تهدیدش نسبت به انسان گفت «فَلْيَغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ» (نساء، ۱۱۹) که خلقِ الله همین فطرت است و تغییرِ فطرت نیز تبدیل آن نیست، بلکه به معنای غبارآلوده شدن آن است.

و غبار هم دو گونه است؛ غباری که اصل را محو می‌کند، مانند غبار جنون، و غباری که اصل را پنهان می‌سازد مانند غبار فطرت. و

غبارِ جنون زوال پذیر نیست، زیرا اصلِ عقل از میان رفته، ولی غبارِ فطرت زوال پذیر است که اصل همچنان موجود می‌باشد. و این فطرت حتی در معاندین نیز وجود دارد، جز آن‌که اینان بر مبنای عنادی که با حق دارند به خودی خود و با اختیار، حاضر به غبارروبی فطرت نیستند، مگر آن‌که این جریان ناخودآگاه حاصل گردد. چنان‌که: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (عنکبوت، ۶۵) اینان در حالت عادی، به همه چیز جز خدا توجه و توسل دارند، ولی هنگامی که مثلاً در هنگامه‌ی موج و طوفان دریا، همه چیز نابود گردد و دسترسی به هیچ یک از آنچه دستاویزشان بود نداشته باشند آنگاه «دعوا الله مخلصين له الدين» تمام توجهشان به نقطه‌ی مرموزِ یگانه‌ی ربوبیت متوجه می‌گردد، و این چنین توجهی در کل کفار در کل این گونه گرفتاری‌ها کلیت دارد. والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

مجلس چهارم و پنجم: [۲۰ / ۹ / ۱۳۷۷؛ جمعه، ۲۱ / شعبان ۱۴۱۹]

احکام فطرت ۱

بسم الله الرحمن الرحيم

احکام فطرت، زیربنای معصوم کل احکام عقلی، بر مبنای تدبّر و تفکر است، و بلکه زیربنای کل ادراکات درونی و برونی است. چنانکه در آیه‌ی اعراف، کانون فطرت، زیربنا و اصل بنیاد ارواح انسان هاست. زیرا روح دارای چند جنبه می‌باشد و جنبه‌ی اصلی و بنیادیش همان فطرت است.

در آیه‌ی فطرت نیز «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم، ۳۰) «الناس» را طبعاً در بُعد روحی رویتنا، و فطرت را زیربنا نهاده است. که سنگ زیرین آفرینش روح، همان فطرت است. و در آیه‌ی ۱۷۲ اعراف همین فطرت به عنوان «ذُرِّيَّتَهُمْ» یاد شده که: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» که بنی آدم را در مثلی معرفی کرده است که ضلع وسیع و شامش، «بنی آدم»، ضلع کوتاه‌ترش «ظهورهم» و ضلع اصلی و اجمالی و زیربنائی‌اش «ذُرِّيَّتَهُمْ» است. که هر سه ضلع، بر مبنای روح است. و این روح دارای سه جهت است: روح کل انسانی، روح عقلی که «ظهورهم» است و در آخر فطرت که زیر بنای عقل می‌باشد.

بر این اساس درباره‌ی فطرت گرچه در سراسر قرآن دو آیه وجود دارد - آیه‌ی روم و آیه‌ی اعراف - و آیاتی هم در حاشیه‌ی این دو بیانگر فطرت است، ولی بر مبنای همین دو آیه، شایسته است بحثی عمیق و رسا داشته باشیم و اکنون احکام فطرت:

از احکام اصلی فطرت، حبّ کمال مطلق است و نه مطلق کمال. کمال مطلق، کمالی است نامحدود و حبّ این کمال، حبّی است ذاتی و خلل ناپذیر، و چنانچه کمال مطلق؛ هرگز در جهان هستی وجود نداشته باشد؛ چه در درون آفریدگان و چه در برونشان؛ باقی ماندن این حبّ، با این بینش دوگانه محال است.

و اصولاً اگر وجود مطلوبی را ناممکن بدانیم؛ این مطلوب هرگز مورد علاقه و کوشش و کاوش نخواهد بود. حتی در بینش منحرف دیوانگان هم چنان حبّی هرگز باقی نیست، تا چه رسد به عقلا‌ی جهان هستی که همگان بر این رأی متفق القول هستند، بدین معنی که نسبت به کمال مطلق، علاقه‌ی ذاتی دارند.

درست است که بسیاری از مردم که منکر خدا هستند، این کمال مطلق را در کمالاتی درونی و یا برونی غیر خدائی می‌پندارند، مثلاً کسی که صاحب قدرتی علمی یا سیاسی یا مالی و یا قدرت‌های دیگر است، هر چه بیشتر در این قدرت‌ها پیش می‌رود، باز هم مقام بالاتری را جستجو می‌کند، بنابراین برای این کاوش و کوشش نهایی هم نیست، که مثلاً بر فرض محال اگر سیطره‌ی بر کل جهان خلقت هم داشته باشد، باز می‌خواهد گام‌هایی فراتر نهد!

این طبیعت همگانی، خود دلیلی است قاطع و خلل ناپذیر، که انسان کلاً طالب کمال مطلق است. و چون آن را هیچ انسانی در درون خود نمی‌یابد، و می‌داند که تحقق این کمال مطلق، در خودش محال است؛ لذا آن را در برون از خود می‌جوید. و در این گام دوم، که جستجوی کمال مطلق از خودش است، هر چه کاوش و کوشش می‌کند، این برون چه کامل‌تر از او، و چه برابر با او، و یا حتی پست‌تر از او باشد، باز محدود می‌باشد یعنی فریاد فقر و نداری از همگان بلند است.

پس اکنون که این کمال مطلق مطلوب، نه در خود انسان امکان پذیر است، و نه در همگنان او، یعنی در کل جهان آفرینش، و در طول تاریخ انسانیت، چنین کمال مطلق هرگز وجود نداشته و ندارد، و بلکه ناممکن است، ولی هنوز هم مطلوب همگان است، این دلیل است بر واقعیت سومین گام، در یافتن کمال مطلق که این به عبارتی دیگر یافتن خداست.

که اگر خدا وجود نداشته باشد، هرگز کمال مطلق هم وجود ندارد و روی این اصل یا همگان همیشه در اشتباه هستند و از دیوانگان هم دیوانه‌ترند، و یا اگر به عقل بیابند «فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ» هم تحقق می‌یابد، که به معنی فرار از این جهان به سوی آفریننده جهان است.

این نخستین حکم از احکام اصلی فطرت است، که نخستین گام از بپا داشتن چهره‌ی فطرت است به سوی حقیقت مطلقه، که همان دین حنیف می‌باشد. دین حنیف دارای دو جنبه است: جنبه‌ی اثبات و جنبه‌ی نفی. اثباتش که دین و طاعت حق است، و نفی‌اش «حنیف» است که روی گرداندن از هرگونه باطلی است، که اینجا «لا اله الا الله» در اولین گام در سطر اول کتاب فطرت نقش می‌بندد.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مجلس ششم: [۱۱ / ۱۰ / ۱۳۷۷؛ جمعه، ۱۳ / رمضان ۱۴۱۹]

احکام فطرت ۲

بسم الله الرحمن الرحيم

اولین حکم فطری که بحث شد، زیربنای سایر احکام فطری است. که پس از اعتراف فطری به وجود خدای یگانه، که دارای کل کمالات وجودی است؛ احترام مُنعم مُقتدر حاضر و... نیز پیامد این اعتراف است. که در هُوَلِ مُطَّلَع، به عنوان پرسشی آغازین، از این معترفان به توحید فطری سؤال می‌شود که آیا من به گونه‌ای مطلق، مقتدر نبودم که تو از دیگر مقتدران و توانایان پروا و تقوی می‌داشتی، اما من در این میان در بی‌تقوایی‌های تو مستثنی بودم؟ که شخص مورد سؤال در این گونه سؤال‌های توییحی، غرق در خجلت می‌شود.

و آیا من نسبت به تو انعام نکردم که همه‌ی وجود تو و آنچه در دست داری، در درون و برون، از نعمت‌های من است، پس چرا در احترام مُنعم‌های دیگر که خودشان نعمت من هستند و نعمت‌هایشان نیز از من است، کوشیدی و در برابرشان خاضع بودی، و هرگز تخلفی از خواسته‌های آنان نمی‌کردی، اما در برابر من، که همه چیز تو نعمت من است، به وسیله‌ی خود نعمت‌هایم با من مخالفت کردی؟ در میهمانی من از خود نعمت‌هایی که به تو ارزانی داشته‌ام با من به مبارزه برخواستی، یا جاهلانه از فرمانم سرپیچی کردی؟ این هم پرسشی است که مسئول را غرق خجلت و شرمندگی می‌کند.

گامی دیگر احترام حاضر است. تو در حضور اشخاصی گرچه دشمن تو باشند، ملاحظه‌هایی داری و کارهایی را احیاناً در حضور آنان انجام نمی‌دهی، حتی چه بسا که در برابر عکس پدرت و مانند او احیاناً بر مبنای خیال برهنه نمی‌شوی! اما در حضور خدا که عالم و همه‌ی عالمیان محضر اوست، با نعمت‌هایش و در عین قدرت او به مخالفت‌هایی جاهلانه یا عالمانه برخواسته‌ای، و عملی را که حتی در برابر دشمنت انجام نمی‌دهی، زیرا که از او خجالت می‌کشی، در برابر خدا بی‌شرمانه انجام می‌دهی!

این‌ها بخش‌هایی از احکام فطرت است که شریعت قرآن و سنت مقدسه‌ی محمدیه (صلوات الله علیه وآله وسلم) بیانگر و روشنگر تفاسیر این احکام فطری است. و این که قرآن و سایر کتاب‌های آسمانی، احیاناً به عنوان ذکر و یادواره معرفی شده‌اند، بدین معنی است که شریعت ربانی کلاً یادواره‌ی شریعت فطرت است. چنان‌که عقل‌ها و علم‌ها وحس‌ها و احساسات صادقانه نیز بر مبنای فطرت است. و چنان‌که در این آیه، فطرت به عنوان وجه انسان معرفی شده، با توجه بایسته و شایسته‌ی چهره‌ی اصلی فطرت، و با حالت حنافت و دوری از هر باطلی، و زدودن هر عُباری، نظر به شریعت حق کردن، خود هدایت کامل و «نور علی نور» است.

تا اینجا به بیان اصل فطرت و احکام آن بسنده می‌کنیم و چنان‌که کل مبانی اصلی و فرعی دینی بر پایه‌ی نگرش صحیح فطری است؛ اکنون نگرشی اخلاقی می‌کنیم بر مبنای شریعت فطرت که تکوینی است، و شریعت الله که تشریحی است، با دقت، کوشش و کاوش هر چه بیشتر، که مشتمل بر خودخواهی درست و خودیابی صحیح، و بر این دو مبنای خداخواهی و خدایابی است.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مجلس هفتم: [۳ / ۱۲ / ۱۳۷۷؛ دوشنبه، ۶ / ذی القعدة ۱۴۱۹]

فطرت، عقل، شریعت، اخلاق

بسم الله الرحمن الرحيم

بنابر آنچه گذشت، زیر بنای کل عقاید، اخلاق و اعمال شایسته، نگرشی است مستقیم، با چهره‌ی فطرت، به چهره‌ی دین حنیف، و طبعاً بر محور عقل و تدبیری راستین، که این مثلث، خود مبنای اصلی رستگاری در کل جهات انسانی و ترقیات است. و در حقیقت چنان‌که آیات بسیاری در قرآن شریف متذکر می‌شود، این قرآن و سایر کتب وحی و روایات وحی، تفصیلاتی است؛ وحیانی و تشریحی، از چهره‌ی تکوینی فطرت، که بر حسب تعبیر مکرر، این‌ها همه ذکر است، یادآوری احکام فطری است، و تنها فرق آن بین اجمال و تفصیل است.

اجمال آن در فطرت و تفصیلش در کتاب وحی، و هر دو وحیانی است. و در این میان، این عقل است که با چهره‌ی وحی تکوینی

فطرت، با زدودن کُلِّ حجاب‌هایی که بر چهره‌ی فطرت آمده، و با نگرشی عمیق به دین می‌نگرد، با حفظِ حنیف بودنش، که اعراض از مخالفت‌های فطری است.

در این سه مرحله، سه سلب است و سه اثبات، که در هر دو جهتِ سلبی و اثباتی، مقصود نقش‌گیری «لا اله الا الله» است. سلب در فطرت، چنان‌که اشاره شد، نفی کُلِّ جهاتِ غیر فطری یا ضد فطری است. و ایجابش بر همان مبنای عصمتِ اجمالی تکوینی فطرت است، که درباره‌ی احکام اصلی‌اش به تفصیل سخن رفت. این ضلع نخستین.

سپس در ضلع سومین، که ضلع شریعت است، همین نفی و اثبات بایستی تحقق پذیرد. که نفی آنچه از شریعت نیست و به آن نسبت داده شده، و آنگاه با همان چهره‌ی زیبای خالص، وحی نمودار شود، و این هر دو نفی و اثبات، در هر دو ضلع نخستین و آخرین کار عقل است.

البته عقل هم بایستی این نفی و اثبات را داشته باشد. که نفی کُلِّ جهاتِ غیر عقلانی و اثبات کُلِّ جهاتِ عقلانی است. سپس همین عقل با کلمه‌ی «لا اله الا الله» خود، با چهره‌ی فطرت، به چهره‌ی دین بنگرد. که در این صورت مکلف، دست‌کم از نظر علمی و معرفتی، معصوم می‌گردد، گرچه این عصمت و حدانی نیست، بلکه بایستی برمبنای «واعتصموا» جمعی باشد و «و أمرهم شوری بینهم» در آن تحقق یابد تا وحیانی شود.

اصولاً اخلاق همان چهره‌ی خدا پسند انسانی است، در کُلِّ بایدها و نبایدها، شایدها و نشایدها و در اختصاص انجام مستحبات و ترک مرجوحات، آن هم در بُعد والاتر از شرع نیست. بلکه همان تحقق یافتن شرع است در کُلِّ احکام پنج‌گانه‌اش، در ظاهر و باطن انسان، در درون و برونش. چنان‌که رسول الله (صلوات الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ». پیش از رسالت اسلامی، همه‌ی کُتُب آسمانی، حامل و شامل کُلِّ اخلاق‌های انسانی در بُعدی محدود به همان شرایع بوده‌اند و رسول آخرین (صلوات الله علیه وآله وسلم) حامل آخرین پیام ربانی است که به عنوان خلود تا پایان جهان تکلیف، متمم همان اخلاق دیرین است.

اینجا گروهی از فقهاء از لفظ اخلاق، نادانسته سوء استفاده‌هایی در احکامی اسلامی می‌کنند و در جاهایی واجباتی را مستحب و یا محرماتی را مرجوح می‌دانند و امر و نهی را در این دو مورد اخلاقی و به معنای رُجحان بر می‌شمارند!

در جمع، اخلاق دارای سه بُعد است: انسان نسبت به خودش و انسان در برابر مردم و باز همین انسان در برابر خدا.

و در این سه، چه در جهت درونی و چه برونی، چه آشکار و چه پنهان، باید مؤدب به آداب الله و متخلق به اخلاق الله باشد، که «تخلقوا باخلاق الله». البته «اخلاق الله» مانند خلق الله و خلیفه الله بدین معنی نیست که اخلاق خود خدا را در خویشتن منعکس کنیم! زیرا «لیس کمثله شیء» (شوری، ۱۱) مماثلت در ذات، و اسماء ذات، و افعال ذات را از دیگران سلب کرده است. بلکه «اخلاق الله»، راه و روشی است که خدا در سلوک الی الله در اختیار مکلفان نهاده است، که با دو نیروی معرفت و عبادت، عبادت و معرفت، سالک سبیل الله باشند. از طرفی آیاتی قرآنی، عبادت را هدف خلقت دانسته «ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» (ذاریات، ۵۶) و از طرفی دیگر به عکس این جریان، معرفت را نتیجه‌ی عبادت خوانده «واعبد ربك حتى يأتيك اليقين» (حجر، ۹۹). روی این اصل این دو (عبادت و معرفت)، دو بال پروازهای مکلفان، در سلوک الی الله هستند، که کُلِّ فضاهای معرفتی و عبودیتی را تا بی‌نهایت، در نشئات سه‌گانه بایستی طی کنند.

عبودیت بدون معرفتی دست‌کم اجمالی، تحقق پذیر نیست. و معرفت هم بدون پیمودن راه عبودیت، کامل نیست. و بالاخره در نقطه‌ی اولی معرفتی ربانی لازم است تا در نتیجه عبودیت را به دنبال داشته باشد، و این عبودیت نیز مزید معرفت است. و می‌توان گفت گرچه در آیه‌ی نخستین، اصل آفرینش مکلفان برای عبودیت است؛ ولی آیه‌ی دومین همین عبودیت را وسیله‌ی معرفت دانسته، که عبودیت بی معرفت، خود بی معرفتی است. ولی اگر معرفت بدون عبودیت بر فرض محال امکان پذیر بود؛ خود معرفت بود.

در هر صورت، کوشش و کاوش مداوم، برای پر وازی مستقیم و بدون انحراف، با این دو بال برای سالکان الی الله لازم است.

والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

مجلس هشتم: [۸ / ۱۲ / ۱۳۷۷؛ شنبه، ۱۱ ذی القعدة ۱۴۱۹]

اخلاق علمی، عقیدتی، عقلی و عملی

بسم الله الرحمن الرحيم

چنان که از پیش اشاره شد، اخلاق؛ کُلّ جهاتِ درون و برونِ مکلف را شامل است. که اخلاقِ علمی، عقیدتی، معرفتی و عملی را کلاً شامل است. کسانی که علمی بی‌فایده را به نام علوم اسلامی دریافت می‌کنند، و یا آن را تدریس و کتاب‌ها درباره‌اش می‌نویسند، از اخلاقِ علمی تهی می‌باشند. و بدتر آن که علوم ضدّ وحی را دریافت کنند و حوزه‌های اسلامی را از این علوم پر کنند، که پر از ضدّ اخلاق خواهد بود. عقاید و اعمالی هم که بر مبنای این علوم ضدّ اخلاق به اصطلاح؛ اسلامی است، خود ضدّ اسلامی است. و روی این اصل حوزه‌های ما، کلاً از کُلّ جهاتِ اخلاق اسلامی برون است، و این که رسول گرامی فرمودند: «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»، که بعثتِ وحیانی قرآنی و سنتی خود را بر مبنای اخلاقی استوار کرده؛ این حوزه‌ها درست در طرفِ مقابل و ضدّ فرآورده‌های وحیانی رسول الله (صلوات الله علیه وآله وسلم) می‌باشند.

بعد نخستین و زیربنای اخلاق، اخلاقِ فطری است. و چنان که به تفصیل گذشت، این نخستین گام در کل میدان‌های اخلاقِ علمی و عقیدتی و عملی است. در این زیربنا بایستی با صبر و تقسیم سه‌گانه، قاعده و مبنای انسانیت را دریافت کنیم که انسان و هر مکلفی دیگر سه‌گونه برخورد دارد: با خود، با دیگران و با آفریدگار جهان.

گام آغازین از خود است. که خودبینی و سپس خودشناسی است. و این خودبینی و خودشناسی دو گونه است: یا نگرش در خودِ نفسانی، حیوانی و شهوانی است؛ که بدنالش همان خودخواهی شیطانی و پس از آن، دست زدن بر دیگران، و بر خدای جهان، به این گمان که خود تنها همین خودِ ظاهری است و تنها انسانیت، همان حیوانیت و شهوت است. و این خود؛ جهنمی متحرک است که خود و دیگران را می‌سوزاند و هرگز سازندگی و بالندگی در نظم انسانیت ندارد.

این خودبینی و در نتیجه خودخواهی؛ یا اصولاً همچون مادیین و ملحدین روح انسانی را منکر است؛ و یا روح را حمّالِ بدن قرار داده است، یعنی شریف ترین بخش وجود؛ حمّالِ حیوانیت و شهوات است! روی این اصل نقش «لا اله» در خودسازی در دو بُعد خودبینی و خودخواهی‌اش، نقشی زیربنایی است؛ که نخست باید حیوانیت‌ها و شهواتی را که سدّ راه است در سلوک الی الله محدود کرد؛ و نه آن که به کلی آن را زدود؛ زیرا انسان با دو بالِ جسم و روح پروازهایی به سوی خدا دارد.

و این جمله‌ی مبارکه که: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» به دو معنای سلبی و ایجابی است، که از خود به عنوانِ خود، همه گونه استقلال و بی‌نیازی و کمال را سلب کردن، و همه چیز را مربوط به حضرت حق سبحانه و تعالی دانستن است. که هر قدر فقر الی الله، عمیق تر باشد؛ خودشناسی به معنای ناچیز بودن، و بر همین مبنای خودخواهی به معنای خواستی خودی که در برابر خدا ناچیز است؛ به خداشناسی و خداخواهی می‌پیوندد، و نقش «لا اله الا الله» در بُعد سلب و ایجابش در سلوک الی الله استوار می‌گردد.

و ما هر چه در بُعد سلب، نیرومندتر باشیم؛ بُعد ایجابی ما قویتر خواهد بود. که هر چند در درون و برون خود تفتیش صحیح، و نگرشی شایسته‌تر داشته باشیم، شایسته‌تر و بایسته‌تر خود را ناچیز و او را همه چیز می‌بینیم، که می‌شود «الفقر فخری». این خودشناسی و سپس خودبینی شایسته است، که قدمی والا و زیربنا در خداشناسی و خداخواهی است. البته این خود، بر مبنای شریعت ربانی است و نه دلخواهی، و در این میان واسطه عقل است، چنان که در احکام فطرت گذشت.

بعد از این مراحل فطری، علمی، عقیدتی و عقلی، مرحله‌ی عمل است، اخلاقِ عملی. و همان گونه که اخلاقِ روحی بدونِ بدن و عمل کامل نیست، همچنین عملِ شایسته بدونِ شایستگیِ درونی کمالی ندارد. و انسان با دو بال معرفت و عبودیت در درون و برون، بایستی رهسپار راه خدا شود. و برخوردش با خودش و با دیگران و جهانیان، برخوردِ خدا راه، و خداخواه باشد. و در این مثلث، زاویه‌ی اصلی همان سلوک فی سبیل الله باشد. «أنا» را رها کردن و به «هو» پیوستن و همه گونه حرکات و سکنتات در راه خدا و نه در راه «هوی» باشد.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مجلس نهم: [۲۹ / ۲ / ۱۳۷۸؛ چهارشنبه، ۳ صفر ۱۴۲۰]

اخلاق و تسلیم وجه

بسم الله الرحمن الرحيم

کلیت‌های اخلاقی که پس از طی مراحل شایسته‌اش، به جزئیات اخلاقی می‌پردازد؛ نخست اسلام و تسلیم وجه است به کل وجوه؛ لِله و اِلی الله که «بَلَىٰ مَنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ اَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره، ۱۱۲) «وَمَنْ اَحْسَنُ دِيْنًا مِمَّنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ» (نساء، ۱۲۵). این دو آیه بیانگر تسلیم ماس وجه است لِله، و این جا سوّمین و آخرین آیه در وجه «وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ اِلَى اللّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ» (لقمان، ۲۲) است که در این آیه «الی الله» است و در دو آیه‌ی گذشته «لِله».

«الی الله» که به سوی خداست همان «لِله» است که برای خداست، «لِله» نیز که برای خداست؛ به سوی خداست. زیرا «سو» نسبت به خدا «سو» مکانی و زمانی و حتی احاطه‌ی معرفتی نیست؛ بلکه سلوکِ اِلی الله است. راهوار بودن در گامهایی بلند و پیاپی به سوی خشنودی خدا، و در صورتِ تحقق این خشنودی به سوی خدا، «لِله» خواهد بود، که تسلیم وجه، به گونه‌ی گویی ماس، با حضرت رحمانِ رحیم است.

درست است چنان‌که اشاره شد «الی الله» و «لِله» هر دو یکی است، اما در جریان ملکوتی‌اش «الی الله» مقدمه‌ی «لِله» است، روی این اصل در «الی الله» «فقد استمسک بالعروة الوثقی» آمده که در کلّ پرتگاه‌های زندگی، دست به محکم‌ترین چنگاویزها زده است، تا از سقوط در درّه‌های عمیقِ خودبینی و خودخواهی و خودراهی نجات یابد.

ولی در دو آیه‌ی دیگر «فله اجره عند ربّه» آمده و این «عند ربّه» به عنوان «مَنْ احسن دیناً» و ممتازترین طاعت نسبت به خدا ذکر شده است. اینجا باید دید این «وجه» به چه معنی است؟ آیا چهره‌ی ظاهری انسان است؟ و یا کلّ ظواهر او؟ یا کلّ درون و درونی‌هایش افزون بر برون و برونی‌هایش که بی تفاوت و یکسان مورد توجه خداست؟

باید گفت معنای سوم مراد است. زیرا وجه به معنای آن چیزی است که با او نسبت به چیز دیگر مواجه می‌شوی، و یا آن چیز با تو مواجه می‌شود. مواجهه‌ی حضرت حق سبحانه و تعالی نسبت به انسان و کلّ آفریدگان، همه گونه و همگانی است که: «هُوَ مَعَكُمْ اَیْنَ مَا كُنْتُمْ»، معیت در نگهداشت انسان‌ها و افاضه‌ی علم و رحمت به آن‌ها و بالاخره نگاهی ذات و صفات و افعالشان در دو بُعد عزت و حکمت است.

اکنون ما انسان‌ها نیز که بر حسب آیاتی چند، سرآمدِ کلّ آفریدگان هستیم، بایستی به تمام وجودمان در توجه به حق و حضور علمی و اختیاریمان، در حدّ توان، نسبت به او وجه باشیم، تا حدّ عصمتِ علیا که هیچ گونه بی‌وجهی نداشته باشیم و «الطَّرُقُ اِلَى اللّٰهِ بَعْدِ اَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ».

راجع به وجه و وجوه در آیه فطرت سخن رفته است. اینجا با اشاره‌ای مکرر باید گفت که: وجوه ظاهری انسان که افزون بر حواس پنج‌گانه‌ی ظاهری، نیرویِ إمساک نیز هست و نیز وجوه باطنی، که روح است با فطرتش، عقلش، بُش، صدرش، قلبش و فؤادش؛ که این خود برای سالک اِلی الله هفت شهر عشق است، و در کل به ویژه از درون تا برون بایستی در محضر حق با توجه به کل وجوه سیزده‌گانه، به رضای حق گام‌هایی بلند از پی یکدیگر در زندگی برداشت. و این است «عروة الوثقی» و این جاست که «فله اجره عند ربّه». در جای جای قرآن، معیت و عنایت نسبت به هر دو عابد و معبود آمده است، و همان گونه که خدا به همگان نزدیک است، بلکه «وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرْدِ» (ق، ۱۶)

وین عجب تر که من از وی دوم

یار نزدیک تر از من به من است

عمق سلوکِ اِلی الله و توجه وجه «الی الله» و «لِله»؛ این است که ما از آن مواجهه‌ی معیت و عنایت؛ پای فراتر نهاده و همان گونه که خدا از ما به ما نزدیک‌تر است؛ ما از خودمان دور شویم و بعد از «أدنی» که قرب بی واسطه است حالت «تدلی» بیابیم که از خود و خودی‌ها در این مواجهه‌ی ربانی بی‌خود گردیم. گرچه این مرحله در اختصاص اولّ العابدین، و اولّ المسلمین، حضرت اقدس رسول الله (صلوات الله علیه وآله وسلم) است.

اگر به حقیقت بنگریم هیچ وجهی در کل آفریدگان؛ وجودی ندارد، و دارای هیچ موقعیتی نیست؛ مگر وجه الله، و وجوه «الی الله» و «لِله». که «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ، وَ يَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ» (الرحمان، ۲۷) «كُلُّ مَنْ» شامل کلّ وجوه است، از ذات و صفات و افعالشان. هر که باشند و هر چه باشند، همه فانی هستند. نه تنها پیش از آفرینششان فانی بوده‌اند، بلکه پس از آن نیز از کلّ وجوه، صفر هستند؛ فقر اِلی الله و معنی حرفی‌اند، قائم بالله‌اند و پس از فنایشان به هنگام مرگ و سپس مرگ دوم که بیهوشی مطلق است نیز

فانی هستند.

روی این اصل همگان در مثلث زمان حقاً فانی می‌باشند، گرچه احیاناً دارای وجود و نمودی هستند. سپس آیه «وَبَقِيَ وَجْهٌ رَبِّكَ» - و نه «ذات ربک» - هر دوی ذات حق و ذوات حق یافتگان را؛ که جز در سلوک الی الله و مواجهه‌ی بالله و تحصیل مرضات الله نیستند؛ باقی به بقاء الله می‌داند؛ البته از هنگام معرفتشان تا ابدیت. ولیکن بقاء وجه الله ازلی و ابدی می‌باشد که «کان الله و لم یکن معه شیء».

اینجا هر چه تفکر کنیم و با هر جمله‌ای از این حقیقت تعبیر کنیم باز پشت قافله‌ی معرفتیم، مگر آنان که در سلوک الی الله گوی سبقت را ربوده‌اند. لکن از باب «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» ما به اندازه‌ی توان و امکانات در تحقق بخشیدن کلمه‌ی اخلاق بایستی کوشا باشیم که با «لا الله» دست رد بر سینه‌ی بیگانگان که از جمله خودهامان هستیم بز نیم، و تنها با وجهه‌ی الی الله در کل وجوه، الی الله و مع الله باشیم.

این مختصری است از وجه کلی عقیدتی، اخلاقی، علمی و عملی کل مکلفان به ویژه انسان‌ها، و چنان‌که در خبر از حضرت خیر البشر (صلی الله علیه وآله وسلم) است «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمُّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ». و مکارم اخلاق تنها در اختصاص اخلاقی اصطلاحی نیست، بلکه تمامی راستی‌ها و وارستگی‌ها را شامل است.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

مجلس دهم: [۷ / ۳ / ۱۳۷۸؛ جمعه، ۱۲ / صفر ۱۴۲۰]

درجات سلوک الی الله

بسم الله الرحمن الرحيم

سلوک الی الله دارای درجاتی است: ۱. نخست سلوک علمی که با نگرستن در آیات انفسی و آفاقی، و توجه با وجه اصلی انسانیت که فطرت است؛ به جهان داخل و خارج، علم به وجود خدا پیدا شود ۲. بعد از علم، جریان معرفت است. بدین معنی که این علم در جریان حقیقی «لا اله الا الله» قرار گیرد، که نخست نفی غبارها و جهالت‌ها از علم است، که علم بالله خالص شود. و سپس ایجاب شایستگی‌ها در این علم است. که هر دو جهت نفی و اثبات، دارای درجاتی است ۳. مرحله‌ی سوم عمل‌های درونی و برونی، و کل نفی و اثبات‌ها و توقف‌های سالک است که در این مثلث بر مبنای علم بالله و معرفت الله تحقق می‌یابد ۴. و در مرتبه‌ی چهارم لقاء الله است.

اصولاً لقاء با هر چیزی از نظر لغوی دارای مراحل چند است: نخست استقبال از چیزی یا کسی، سپس حالت تماس و بعداً در مرحله‌ی آخر حالت فناء. آیات لقاء با الفاظی گوناگون آمده و مهم‌ترین این آیات، آیات با لفظ «لقاء الله» است که «مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ» (عنکبوت، ۵) و به همین معنی «لقائه» است در صورتی که ضمیر آن برگشت به «الله» کند و الا از مراتب دیگر است.

مرتبه‌ی دوم «لقاء رب» است و پس از آن «لقاء يوم الآخر» است و این هر سه لقاء در نشئات ثلاثه باید تحقق پذیرد، بلکه اصولاً نقطه‌ی نخستین «لقاء الله» و «لقاء الرب» و «لقاء الآخرة» عالم تکلیف است. که نتیجه‌اش ارتقاء در این لقاء است در برزخ و آخرت. این دو عالم بعدی، عالم تکلیف و تحصیل نیست، بلکه عالم تحصیل است. گرچه برای این تحصیل هم درجات و ترقیاتی وجود دارد؛ بدین معنی که آنچه را در عالم تکلیف از مراحل لقاء الله در این ابعاد سه‌گانه به دست آورده، همان سرمایه‌ی فعلی و شأنی در دو عالم پیاپی برزخ و آخرت خواهد بود.

چنان‌که درباره‌ی رسول بزرگوار اسلام (صلوات الله علیه وآله وسلم) است که: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (حجر، ۹۹) که این یقین، خود معرفت الله است، و برای معرفت الله هم نهایی نیست، جز آن‌که در عالم تکلیف تحصیل معرفت اختیاری و تکلیفی است، ولی در عوالم بعد نه تکلیف است و نه به گونه‌ی دنیا اختیار، بلکه پیامدی است به لطف ربانی برای تکاملی بیشتر و بی‌نهایت برای سالکان الی الله.

لقاء به هر معنی که باشد طرفینی است و فرقی با تلاقی این است که تلاقی هم طرفینی است ولی همزمان تحقق می‌پذیرد مانند دو نفر که یکسان به سوی هم می‌روند، اما در لقاء یک نفر از این دو آغازگر است و دیگری مقصد و هدف، گرچه حرکت آغازین مقصد و هدف را هم به موافقت بر می‌انگیزد.

در لقاء الله آغازگر مکلف است و هدف و غایت الله، در این صورت لقاء تکلیفی است برای مکلفان که فاعلش مکلف و مقصد و مفعول خداست. ولی عکسش که آغازگر الله باشد؛ عکس این لقاء الله خواهد بود که این از تکلیف و کار سالکان برون است، بلکه مخصوص حضرت حق سبحانه و تعالی می‌باشد. زیرا حضرتش نسبت به کل آفریدگان با مراتبشان در کل مراحل علم، قدرت، رحمانیت و رحیمیت، با مناسبت‌ها و درجات گوناگون لقاء دارد، که همان «هو معکم اینما کنتم» (حدید، ۴) است.

این معیت، معیت امکانی، زمانی و مکانی نیست، بلکه معیت قیومی است در ابعاد افاضات ربانی، که پس از ارتباط قیومی ذاتی حق

با کُلّ آفریدگان، که لقاء نخستین است تحقق می‌یابد. بدین معنی که ذاتِ حق معنی اسمی و مستقل قیومی است و ذوات و صفات و افعال دیگران تعلق ذاتی به خدا دارد، که اگر در واحدِ زمانِ اصلی ربوبی، خدا از مقام ربوبیت نسبت به این مربوبین صرف نظر کند، کلاً مانند قبل از وجودشان نابود خواهند بود.

و بالاخره این‌ها لقاء الله فاعلی از طرف خداست که از برای مکلفان چه بخواهند و چه نخواهند، چه بدانند و چه ندانند، چه کاری در این باره انجام دهند چه ندهند، کلاً تحقق دارد. و اینجا بحثمان در این گونه لقاء که مربوط به ذات و فعل خداست نیست، بلکه بحث ما لقاء فاعلی مکلفان است که همواره مأمور به تحصیل آن می‌باشند که در مراتب علم، معرفت، عمل و سپس معرفت‌های پیاپی یکدیگر، تا حدّ «ثُمَّ دَنَى فَتَدَلَّى» (نجم، ۸) حاصل گردد.

لقاء الله؛ لقاؤی معلل در تصمیم سالک نیست. بدین معنی که علم بالله، معرفه الله، عمل لیلّه و باز هم معرفه الله در مراتب دو بُعدی «دَنَى فَتَدَلَّى»، در کل این مراحل منظور سالک خودش نیست، بلکه تنها خداست، نه چون ربّ است، یا پاداش دهنده است، یا نا فع است، که اینجا سلوک، سلوکی است مستقیم از نقطه‌ی عبودیت به نقطه‌ی الوهیت، بدین معنی که سالک در این سلوک گِردِ خود نمی‌گردد، که حتی از خودبینی‌ها و خودراهی‌ها و خودخواهی‌ها در پوشش عبودیت و ربوبیت نیست، با آن‌که این خود از مقامات تقوی است.

به عبارت دیگر جمله‌ای از امیرالمؤمنین (علیه السلام) اینجا بجاست که: «خدایا من تو را برای خوف از آتش و یا میل به بهشت نمی‌پرستم بلکه تنها برای الوهیت تو را شایسته‌ی معرفت و عبودیت یافتنم و به همین جهت تو را می‌پرستم» و این پرستش هرگز بازگشتی ایجابی یا سلبی به خود من ندارد که زیان آتش را از من دور کند و سود بهشت را به من نزدیک کند. بدین معنی که اگر مرا در سلوک معرفت و عبودیت به آتش ببری باز هم دست از این سلوک بر نمی‌دارم، و نیز اگر مرا در ترک این سلوک به بهشت ببری باز هم دست از این سلوک بر نمی‌دارم.

و به سخن دیگر، این سلوک؛ طوافی است بر گردِ حق که نقطه آغازینش عبودیت است و نقطه‌ی آخرینش، که آخر ندارد، الوهیت است. گرد خود گشتن نیست چه بر مبنای شیطانی و چه بر مبنای ربانی، بلکه گرد حق گشتن است بر مبنای الوهیت. و اینجا است که لقاء الله در ابعاد معرفتی به «دَنَى فَتَدَلَّى» می‌رسد نخست «دُنُو» است که «لیس بینی و بین الله احد» سپس «تَدَلَّى» است که خود سالک هم در بُعد معرفت از این میان بر می‌خیزد.

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

ما به این معانی تلفظ می‌کنیم ولی از این‌ها اطلاع معرفتی نداریم، فقط سخن در لقاء الله از مراحل پیشین خواهیم داشت.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

مجلس یازدهم: [۱۴ / ۳ / ۱۳۷۸؛ جمعه، ۱۹ / صفر ۱۴۲۰]

سیر درونی

بسم الله الرحمن الرحيم

مبادی اصلی اخلاق و کل شریعت ربانی که همه‌اش اخلاق است؛ عبارتست از کل نیروهای درونی که در میان آن‌ها فعالیت و کارگزاری ویژه عقل است. عقل است که نخست باید در جنبه‌ی نفی و اثبات «لا اله الا الله» خودسازی کند، سپس به ساختن فطرت که زیربنای کُلّ جهات انسانی است بپردازد، پس از آن تأمل و تفکر کند تا این عقل در دو بُعد عقلانی و فطری به حدّ لبّ برسد که قشرهایش به کلی زدوده گردد، پس از آن به مرحله‌ی صدر برسد، سپس قلب و آن گاه فؤاد، و در این میان فرماندهی عقل روی این مبانی نسبت به کارگزاری حواس پنج‌گانه‌ی بدنی و نیروی امساک نیز حالت نفی و اثبات داشته باشد، که حقاً «لا اله الا الله» در درون و برون انسان نقش گیرد و این همه بر مبنای شریعت خالص ربّانی باشد و چنان که گذشت، عقل که در «أَقِم» مخاطب است، وجه فطرت را برای نگرش و پوییش شریعت ربّانی، به خوبی به کار بندد و در کُلّ ابعاد، حنیف و روی گردان از خلاف حق باشد.

خود سازی عقل

عقل که خود مناط کُلّ تکالیف مکلفان است، نخست چنان‌که اشاره شد باید به خودسازی بپردازد، و در این راه گام اول، دست رد زدن، به سینه‌ی نفسِ اماره‌ی بالسوء است؛ در مثلثی متین. ولیکن ضلع نخست؛ این است که حاکمیت نفسِ اماره را بر خود بزدايد، سپس برابری در حاکمیت را از این میان برطرف کند. برابری بدین معنی است که گاه کارگزار انسان عقل باشد و گاه نفس، بلکه حاکمیت در

بُعدِ دَوْم نیز که برابری با عقل است زدوده شود، و در مرحله‌ی پایانی، حاکمیت در انحصار عقل باشد که نقش «**لا اله الا الله**» به گونه‌ای مستقل در انحصار عقل گردد، و نفسِ اماره به کلّی پیرو عقل شود و نه آن که نابود گردد!

و برخلاف تعبیر معمولی که نفس گُشی از لوازم فرماندهی عقل است، نفس نباید گُشته شود، بلکه بایستی زیرِ نظرِ عقل به کلّی رام شود، چنان که از رسول خدا (صلوات الله علیه وآله وسلم) است که: «شیطانی اُسلم بیدی» شیطان من که نفس اماره‌ی بالسوء است به دستِ عقلِ وحیانی من تسلیم گشته و البته این تسلیم در بُعدِ عالیترین عصمتِ عقلانی است. و دیگران نیز آنچه در امکانشان هست بایستی بدین منوال راه خدا بیویند و همواره رضای خدا را بجویند. این بُعد سلبی است.

و بُعد ایجابی این است که عقل را به کار وادارند، یعنی به اندیشیدن هر چه بیشتر، که این هم بُعد «**الا الله**» است. هر اندازه بُعد سلبی «**لا اله**» در ابعادش قوی‌تر باشد، بُعد ایجابی «**الا الله**» به همان اندازه قوی‌تر خواهد بود. اینجا تا اندازه‌ای عقل به مرحله‌ی لبّ اللباب خود می‌رسد.

از این پس به سازمانِ فطرت در همین نفی و اثباتِ کلمه‌ی توحید بپردازد، که نخست فطرت را از غبارها و حجاب‌ها و ظلماتِ غیر فطری در حد امکان بزداید تا فطرت درخشش خود را باز یابد، پس آنگاه، بر مبنای لبّ عقلانی، فطرت را همواره درخشان‌تر کند که لبّ فطرت همگام با لبّ عقل، دو بال از برای پرواز روح باشند. و سپس همچنان در تقویت عقل و پرده‌برداری از چهره‌ی خود و فطرتش بکوشد تا با زدودنِ کلّ قشرها لبّ؛ خالص و بی شائبه گردد.

پس از آن به کار شرح صدر بپردازد، این سینه‌ی معنوی و روحانی انسان که جایگاهش همان سینه‌ی جسمانی است و خود نیز جایگاهِ قلب است، نخست سلب و ایجابِ کلمه‌ی اخلاص را در این جایگاه قلب به گونه‌ای شایسته انجام دهد؛ تا قلب که در سینه جای دارد که «**الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ**» (حج، ۴۶)، برای انقلاب به حق آماده شود؛ با ابزارهای سه‌گانه‌ی عقلانی، فطری و انشراح صدر. این فطرت و عقل و صدر را در قلب جای دهد و این قلب که مرکز فرماندهی کلّ قوای درونی و برونی است؛ درباره‌ی نفی و اثباتش همواره بکوشد و بجوشد، تا بالأخره قلب تبدیل به فؤاد گردد.

فؤاد و قلب و صدر یکجا هستند جز آنکه صدر؛ مکانِ قلب، و قلب جایگاهِ فؤاد است، و فؤاد خلاصه‌ی الخلاصات و چکیده‌ای بس بارز از کلّ نیروهای درونی و برونی است. اگر این سیر، سیر ربانی باشد فؤاد شعله‌ور از نور است؛ و خالی از نار، که دارای هیچ گونه تاریکی و حجاب بین خود و خدا جز ذات خدا نیست.

و اگر این سیر، سیرِ شیطانی باشد؛ که عقل به جای خودسازی دُچار خودباختگی گردد و سپس چهره‌ی فطرت را تاریک‌تر کند و باز به جای تعقل بر مبنای این فطرت؛ بی‌عقلی کند، و با کوله‌باری از بی‌عقلی و بی‌فطرتی؛ سینه را تنگ‌تر کند؛ و قلب را نیز که در سینه است بپوشاند؛ و در این پوشش، کوششی زیاد کند تا قلب تبدیل به فؤادِ نار گردد؛ که شعله‌ای از آتش بی‌نور گردد. و چنان که فؤادِ نور بر مبنای «**مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى**» (نجم، ۱۱)، کلاً نور بود؛

فؤادِ نار نیز بر مبنای «**نار الله الموقدة، الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِنْدَةِ**» (همزة، ۷)، یکسره نار شود. و در این میان، این عوامل درونی، میانگین‌هایی بین نقطه‌ی نخستین عقل و نقطه‌ی آخرین؛ که فؤاد است؛ می‌باشند.

این سیر درونی سالکِ اِلَى الله است و سپس سیر برونی‌اش که نقش دادن کلمه‌ی اخلاص است به چشم و گوش و زبان و چشائی و بویائی و لامسه و نیز امساک. که این پنج یا شش نیروی برونی انسان از نیروهای سازمان‌یافته‌ی درونی؛ نقشِ توحیدی بگیرد و به جز خواست خدا نگوید و نشنوند و نبیند و نچشد و لمس نکند و نبوید و امساک نکند. البته چنان‌که اشاره شد کلّ این سیرهای درونی و برونی، بایستی پایاپای شریعتِ ربانی باشد که هرگز به دلخواه عقل راه نییابد، زیرا نیروهای درونی و برونی انسان، در سلوک اِلَى الله مطلق نیست، مطلق کردنش با همین اقامه‌ی وجه است «**للدین حنیفاً**».

از این پس برای مطلق کردنِ نیروهای درونی و برونی، با نگرشی عمیق و دقیق به آیاتِ مقدساتِ اخلاقی و سنت قطعیه محمدی (صلوات الله علیه وآله وسلم) در حاشیه‌ی این آیات می‌پردازیم.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

آغاز کتاب

پس از پایان این مقدمه‌ی یازده جلسه‌ای، به یاری خدا به اصل بحث در مورد اخلاق با استفاده از کتاب «مصباح الشریعة» از امام صادق (علیه السلام) با اصالت قرآنی توسط استاد اخلاق حضرت آیت الله العظمی صادقی طهرانی «متع الله المسلمین بطول بقائه الشریف» می‌پردازیم:

مجلس دوازدهم: [۶ / ۴ / ۱۳۷۸؛ یکشنبه، ۱۳ / ربیع الاول ۱۴۲۰]

عبودیت

بسم الله الرحمن الرحيم

شایسته‌ترین نظرات اخلاقی بر مبنای ثقلین که مستفاد از قرآن و سنت است کتاب «مصباح الشریعة» منسوب به حضرت اقدس امام صادق علیه السلام است که گلچینی است از آیات قرآنی و سنت محمدی (صلوات الله علیه وآله وسلم) و ما پس از بیان کلیات و جزئیات اخلاقی، از قرآن بر مبنای آیاتی چند به این سخنان نورانی می‌پردازیم: البته با اصالت قرآنی.

«اصول المعاملات تقع على أربعة أوجه: معاملة الله، و معاملة النفس، و معاملة الخلق، و معاملة الدنيا. وكل وجه منها منقسم على سبعة أركان. أما اصول معاملة الله تعالى فسبعة أشياء: أداء حقه، وحفظ حده، وشكر عطائه، والرّضا بقضائه، والصبر على بلائه، وتعظيم حرمة، والشوق إليه. و اصول معاملة النفس سبعة: الخوف، والجهد، وحمل الأذى، والرّياضة، وطلب الصدق والاخلاص، وإخراجها من محبوها، وربطها في الفقر. و اصول معاملة الخلق سبعة: الحلم، والعفو، والتواضع، والسّخاء، والشّفقة، والنّصح، والعدل والانصاف. و اصول معاملة الدنيا سبعة: الرّضا بالدّون، والايثار بالموجود، وترك طلب المفقود، وبغض الكثرة، و اختيار الرّهد، ومعرفة آفاتها، ورفض شهواتها مع رفض الرّياسة. فإذا حصلت هذه الخصال بحقها في نفس، فهو من خاصّة الله وعباده المقربين و أوليائه حقًا» (مصباح الشریعة، باب الاول).

امام صادق (علیه السلام) برخوردهای عابدان و بندگان شایسته‌ی حضرت رحیم رحمان را بر چهار پایه‌ی پرمایه مقرر داشته اند: ۱. برخورد با خدا، ۲. برخورد با خود، ۳. برخورد با خلق، ۴. برخورد با دنیا. که هر یک را هفت رکن و قرار گاه است که در این جمع برای سیر الی الله، ۲۸ منزل را باید پیمود.

عبودیت: ۱. معاملة الله

«أما اصول معاملة الله تعالى فسبعة أشياء: أداء حقه، وحفظ حده، وشكر عطائه، والرّضا بقضائه،

والصبر على بلائه، وتعظيم حرمة، والشوق إليه»

منازل هفت گانه‌ی نخستین همانند هفت آسمان، هفت زمین، هفت مرحله مبارزه‌ی با شیطان و زدن هفت ریگ به شیطان و سایر هفت‌های مقدس است عبارت است از سازمان دادن و پرداختن حق حضرتش و نگهداشت حدّش و شکر عطایش و خشنودی به قضایش و صبر بر بلایش و بزرگداشت حرمتش و در آخر کار شوق به سوی حضرتش.

۱. ادای حق الهی

اینجا نخست ادای حق الهی در میان است که در معرفتش، در تقوایش و در کل جریاناتی که حق ربوبیت اوست، چنان که آیه «انفّوا الله حقّ تقاته» (آل عمران، ۱۰۲) بیانگر این حقیقت است. و آیا حق تقوا و پرهیز در برابر حق بدین معنی است که آنچه بایسته و شایسته‌ی مقام اوست انجام گردد؟

هرگز، زیرا این نیاز به مقام ربوبیتی دیگر دارد که این هم در کل ابعاد محال است. اینجا «حق تقاته» حق نسبت به مقام حق نیست، چون مقام حضرتش بی‌انتهاست و ما محدودیم، بلکه این خود نسبت به توان انسان است، چنان که آیه «فَاتَّقُوا اللهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» (تغابن، ۱۶) بیانگر این حقیقت است که کل توان‌های خود را، چه توان‌های فعلی و یا شأنی، برای ادای حق عبودیت در برابر حضرت ربوبیت، در حد امکان، باید بسیج کرد و کل نیروهای درونی و برونی، متصل و منفصل را استخدام کرد.

و بایستی با استمداد از حضرتش و گام‌هایی بلند در سیر الی الله، نخست تا حد امکان او را بشناسیم؛ و این شناخت در دو بُعد سلب و ایجاب است، سلبش که همان نقش «لا اله» است. سلب خود؛ خود بینی‌ها، خود راهی‌ها و خودخواهی‌ها. پس از این مثلث، ادراک فقر محض؛ و ناچیزی کلی است در برابر حضرتش. این دومین گام در سلب است. و هر اندازه این دو سلب شایسته‌تر و با نیروئی بیشتر انجام گیرد؛ در پیامد آن، ایجابش شایسته‌تر و نورانی‌تر است. هر اندازه بیشتر به ناتوانی خود پی‌بریم؛ توانائی حضرتش را بهتر در می‌یابیم. و هر اندازه به جهل و ناچیزی خود بیشتر پی‌بریم؛ به دانائی و همه چیز بودن او بیشتر پی می‌بریم. و در جمع هر اندازه به

فقر و نیاز خود نسبت به کل کمالات بیشتر آگاه گردیم؛ به صمدیت و بی نیاز بودن مطلق حضرتش بهتر پی می‌بریم. که این سلب‌ها، آن ایجاب‌ها را می‌طلبد، که هر چه بیشتر، بهتر و فراتر کلمه‌ی توحید را در خود نقش دهیم.

۲. نگاهی حدود او

اینجا گام دومین را می‌نهیم؛ که نگاهی حدّ ربانیت اوست، که تا حق معرفت و تقوایش حاصل نگردد، حد او نیز به دست نمی‌آید، «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» (انعام، ۹۱)، که این قدر همان حدّ بی حدّ ربوبیت است، که حدّ آفریدگان؛ کلّ محدودیت‌ها و فقرهاست، ولی حدّ ربوبیت؛ کلّ بی‌حدی‌ها و بی‌نیازی‌هاست، که این حدّ اعلی، بایستی همچنان در بُعد معرفتی و عملی بندگان نگاهی شود.

۳. شکر عطا‌ی او

مرحله‌ی سوم سپاس بندگان نسبت به بخشش‌های اوست که این هم در حدّ شایسته‌ی ربانی محال است، زیرا اگر هم بر فرض محال کلاً شکر تمام نعمت‌هایش انجام گردد خود این شکر نیز نعمتی است که بایستی مورد سپاس و تشکر قرار گیرد و این جریان را هرگز نهایت و پایانی نیست و نامحدود است و انسان به ویژه در زندگی تکلیف محدود است. آیات شکر بسیارند و این شکر کل ابعاد سپاسگذاری نسبت به حضرتش را شامل است و در کل، همه‌ی این شکرها بازگشتی به شاکر دارند که «وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» (لقمان، ۱۲) که اداء حقش و حفظ حدّش و شکر عطایش و سپس رضا به قضایش و صبر بر بلایش و بزرگداشت رحمتش و شوق به سویش، همه و همه راجع به خود سالک الی الله است، سودش ویژه‌ی خود اوست و خدای را هرگز در این میان سودی نیست.

۴. رضا به قضای او

چهارم رضای الهی است، چنان که «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» (مائده، ۱۱۹) و «رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» (توبه، ۷۲) و مانند این دو آیه، رضای به حکم خدا را در جای جای قرآن به میان آورده، که اگر قضای الهی و حکمش درباره‌ی او برایش روشن گردید؛ هیچ گونه نگرانی به خود راه ندهد، نه در ظاهر و نه در باطن، نه پیدا و نه پنهان، بلکه به عکس؛ از حکم او بسی خشنود باشد. که سالک الی الله در حالی که گام‌هایی استوار در راه خدا می‌نهد، هر آسیبی که به او رسد آن را از طرف خدا بداند. چه به گونه‌ای مستقیم و چه غیر مستقیم؛ که دومش عبارت است از آسیب‌هایی که به وسیله‌ی این و آن و کل ستمکاران همواره به او می‌رسد؛ و خدا هم در این میان مانع نمی‌گردد، که این بلایا مانند رحمت‌ها هر دو به قضای الهی است.

مانند ابراهیم خلیل (علیه السلام) که در امتحان ذبح فرزندش اسماعیل همچنان راضی بود و مانند حضرت امام حسین علیه السلام که تا آخرین نفس چنان بود؛ هر چه داشت از پیش در راه خدا فرستاد و سپس خودش هم در همین راه به آنان ملحق شد و از همه برتر و فراتر رضای محمدی (صلی الله علیه و آله وسلم) است که گوی رضای به قضاء الله را در طول تاریخ تکلیف و مثلث زمان از همگان ربود.

۵. صبر بر بلای او

نتیجه‌ی این رضا به قضای خدا، و آن مراحل دیگر، صبر بر بلای خداست، بلاها و ابتلاءاتی که از جانب او می‌رسد با کمال شکیبائی استقبال کند. درست است که بلای او از جمله حکم و قضای اوست؛ ولی در این میان فرقی‌هایی وجود دارد. اولاً قضا اعم است از رحمت و بلا. و صبر تنها در برابر بلا نیست. و ثانیاً رضا امکان دارد بدون صبر و یا موقت باشد ولیکن صبر، این رضای بر قضا را به ویژه در مورد بلا تکامل می‌بخشد.

۶. بزرگ داشتن حرمت او

سپس تعظیم حرمت حضرتش که در جای جای این مراتب پنج‌گانه بیان گردید. تا در کل زندگی‌اش تنها حرمت حضرتش را پاس دارد.

۷. شوق به او

و در آخر کار «وَالشُّوقُ إِلَيْهِ»؛ شوق به سوی او، چون الله است و نه به حساب ربّ پاداش دهنده‌ی بر نیک و بد، که شایقان (دارندگان شوق) الی الله و سالکان حقیقی به سوی حضرتش؛ او را چون اوست؛ می‌خواهند. و چون اوست؛ به سویش روانند. و چنان که در زندگی، تکلیف نعمت و نقمتش برایشان فرق ندارد، که در هر دو به گونه‌ی یکسان راضی‌اند، و در اداء حق و حفظ حدّ و شکر عطاء و سایر جهات هفت‌گانه، یکسان دریافت می‌کنند و یکسان قدم می‌نهند.

نقش آینده‌ی رجعت، برزخ و قیامتشان نیز چنان است که به فرموده‌ی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) شاگرد ممتاز رسول هدی (صلی الله علیه و آله وسلم): «پروردگارا اگر بندگان شایسته‌ات را با شایستگی‌شان به دوزخ بری؛ من هرگز از عبادتت سرپیچی نکنم، و اگر بندگان ناشایسته‌ات را به بهشت بری؛ من هرگز به ناشایستگی آلوده نخواهم شد، بهشت من همان رضای توست، گرچه در آتش بسوزم و جهنم

من در ناخشنودی توست گرچه در بهشت برین به سر برَم». این تو و فقط توئی و دیگر هیچ.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

مجلس سیزدهم: [۱۰ / ۴ / ۱۳۷۸؛ پنج شنبه، ۱۷ / ربیع الاول ۱۴۲۰]

عبودیت: ۲. معامله النفس

بسم الله الرحمن الرحيم

«اصول معامله النفس سبعة: الخوف، والجهد، وحمل الاذى، والريضة، وطلب الصدق والاخلاص، واخراجها من محبوبها، وربطها في الفقر»

دومین مرحله از برخوردها و معاملات مکلفان، برخورد و معامله‌ی با خودهاشان است. که این هفت مرحله است: ترس و کوشش و تحمل آزار و ریاضت و طلب صدق و اخلاص و بیرون راندن نفس از خواسته‌هایش و پایبند کردن آن در نیازش می‌باشد.

۱. خوف

پس از پیمودن مراحل هفت‌گانه با خدا، که در پایان؛ اشتیاق به سوی او بود؛ اکنون با خود چه کند؟ اینجا هم هفت مرحله‌ای است؛ که دو بُعد نخستش نقشی از «لا اله الا الله» است. نخست سلبش که خوف است؛ سپس ایجابش که جهد و کوشش است. خوف دو بُعدی است: خوف از خود، خودی‌ها، خودبینی‌ها، خودراهی‌ها و خودخواهی‌ها، که افزون بر مطلق نبودنشان در راه خیر؛ با طبع شهوانی پویندگان راه شَرند. سپس خوف از عدل و فضل الهی که احیاناً شایسته‌ی عدل حضرتش هستیم و نه شایسته‌ی فضلش. چون در هر دو بُعد میزان‌هایی ربانی در کار است.

۲. جهد

۳. تحمل اذیت‌ها

سپس جهد و کوشش که این نیز دو مرحله‌ای است، نخست کوشش در ریشه‌کن ساختن عوامل خوف و آنگاه کوششی مستمر از برای پیمودن راه خدا. و در این هر دو نقش «لا اله الا الله» پنج مرحله‌ی دیگر لازم است؛ که «حمل الأذى» که هرگونه زیانباری را ناخودآگاه و خودآگاه در تحقق یافتن این دو مرحله پذیرا باشد، نه بدین معنی که با پای خود به سوی زیان‌هایی گام بردارد، بلکه تنها زیان‌هایی که در این راه ناخواسته به او می‌رسد و یا احیاناً که خواسته‌ی خداست مانند جان و مال دادن در راه خدا، این‌گونه زیان‌ها را که در حقیقت سود است؛ تحمل کند.

۴. ریاضت

۵. طلب صدق و اخلاص

سپس ریاضت، با کوشش و کاوشی خستگی‌ناپذیر و هرگونه رنج و زحمتی، گام‌هایی بلند در راه خدا بردارد، و در این دو جریان طلب صدق و اخلاق کند. صدقش که همواره راست‌واری و راست‌خواهی است و اخلاصش در این دو راستی تنها نقطه‌ی ربوبیت است، که تمام نیروهای خود را از درون و برون، فردی و اجتماعی، تنها برای خدا بسیج کند.

۶. خالی کردن نفس از خواسته‌هایش

و در مرحله‌ی بعد نفس اماره‌ی خود را و بلکه عقلش را نیز از محبوب‌های غیر مطلق دور افکند. درباره‌ی نفس اماره باید تمام خواسته‌هایش را به محور شرع کنترل کند، و درباره‌ی خواسته‌های عقلانی، آن‌ها را بر مبنای شرع کمال بخشد.

۷. انس دادن نفس در فقر (إلى الله)

و در جمع، در آخرین مرحله که زیربنای کل این جریان است «ربطها في الفقر» و نه «بالفقر»، در بند ساختن نفس، که فطرت، عقل، تفکر، لب، صدر، قلب و فؤاد، در درون، و در بند ساختن حواس پنج‌گانه در برون. در هر دوی این برون و درون در بُعد فردی و اجتماعی که جمعاً دوازده مرحله‌ی انسانی و وجوه انسانی است؛ توجه‌اش ارتباط دادن این‌ها در ژرفای نیازمندی باشد، و نه به آن. ارتباط دادن اینها به «نیازمندی به حضرت اقدس الهی» بدین معنی است که ما کسی هستیم و او کسی دیگر، و ما کسی نخست را به گس دوم ارتباط می‌دهیم و در بندش می‌نهیم.

ولی این خود گام نخستین است که در ابعاد عبودیت کافی نیست، باید گام دومین را همچنان برداشت که خود و کل خودی‌ها را و

تمامی جهان هستی را «فقر الی الله» دانست که «معنی حرفی» است. ما خودهامان بی ربط و بدون ربطیم و بایستی کلاً ربط بالله در بُعد دُنُو و تدَلّی باشیم. این دُنُو و تدَلّی که در انحصار مقام علیای عصمت است؛ بدست آوردنشان به هیچ وجه برای ما میسر نیست، ولی بایستی گام‌هایی بلند به سوی این و آن برداریم و هر اندازه در ادراک به فقر محض خودمان نیرومندتر گردیم، معرفتمان به غنای محض حضرت رب العالمین برتر خواهد بود و در جمع: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر، ۱۵) فقراء از فقر است نه از فقر. فایز نیازمند است و فقر خود نیاز! که حقاً در جهان، موجود اصیل و بی‌نیاز اصلی تنها خداست، و دیگران تنها ربط با اویند و نه این‌که با او رابطه دارند. آری «ربطها فی الفقر» که همان «انتم الفقراء الی الله» است و این «ناس» که افضل موجودات است هم در بُعد آفرینش و هم در بُعد تکامل و با حفظ حدّ اعلاّی این دو بُعد باز هم «فقر الی الله» است تا چه رسد به دیگران.

فقر الی الله، خود را در برابر خدا رهانیدن است و در نتیجه رَهیدن از غیر خدا و غیر خدائی‌هاست. و ما هر چه در این باره تفکر کنیم و سخنانی گوناگون بیان داریم باز هم آن‌گونه که شاید و باید به حق مطلب نمی‌رسیم، تنها پند الهی است که «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَى وَفَرَادَى» (سبأ، ۴۶) که تنها قیامِ لِلّهِ، در راه خدا، و به خواست خدا، و به توحید، به حول و قوه‌ی خدا، با بسیج کل نیروهای خداداد، و افزون کردن بر آن‌ها، تنها قیامِ لِلّهِ باشد، قیام ما هم در سلب و هم در ایجاب، هم در عبادات و هم در معاملات، هم در بیداری و هم در خواب. تا آنکه در هَوْلِ مَطَّلَع که هنگام جان‌کندن است، و برتر از آن هنگامه‌ی رستاخیز، در برابر خدا سرافکننده نباشیم. یعنی سرافکنندگی از روی تقصیر و نه قصور، زیرا کل کائنات در برابر حق در بُعد قصور سرافکننده است، تنها در بُعد تقصیر است که سرافکننده نباشیم، بلکه سرفراز و مورد عنایت حق بوده باشیم، تا شایسته‌ی این خطاب ربانی گردیم که «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي» (فجر، ۲۷ - ۳۰).

این انسان و این جان و همه چیز انسان؛ که تنها در عالم تکلیف آرامش و اطمینانش به خدا بوده است و دیگر هیچ؛ اکنون خدایش دعوت کرده است که در جرگه شایستگان قدم نهد، در حالی که هم از خدا خشنود است و هم خدا از او خشنود است، که خشنودی، و رضا، و تسلیم مطلق، و فقر فی الله، تنها سبب، خشنودی مطلق الله است.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

مجلس چهاردهم: [۱۳ / ۴ / ۱۳۷۸؛ یکشنبه، ۲۰ / ربیع الاول ۱۴۲۰]

عبودیت: ۳. معامله الخلق

بسم الله الرحمن الرحيم

«و اصول معامله الخلق سبعة: الحلم، والعفو، والتواضع، والسخاء، والشفقة، والنصح، والعدل والانصاف»

برخورد با مردمان نیز هفت مرحله‌ای است: حلم، عفو، تواضع، سخاوت، شفقت، نصیحت، عدل و انصاف.

۱. حلم و بردباری

نخست حلم و بردباری است که آیاتی چند این حقیقت را تبیین و تثبیت کرده‌است که بایستی در زندگی پرفراز و نشیب، نشیب و فرازهای دیگران را تحمل کرد. زیرا نخست؛ شخص انسان، محوری مطلق از برای زشت و زیبای اعمال دیگران نیست، و این خوددوایی و خودپسندی است که تمام افکار و اعمال دیگران را بر طبق میل و خشنودی خویش بدانی.

محور؛ تنها محور عصمت ربانی است؛ که مایه‌ی اصلی و زیربنای تمامی زندگی‌هاست؛ که به گونه‌ای مطلق اسوه و قُدوة است؛ و نه غیر او که دچار قصورها و تقصیرهایی هستند. در مقام عصمت نیز نایستی معصوم انتظار داشته باشد که همگان به پای او در راه او باشند زیرا که اولاً این محال است که غیر معصوم همانند معصوم باشد و در ثانی همان‌گونه که سیاست شیطنت گام به گام است، سیاست ربانیت نیز گام به گام می‌باشد؛ که با دعوت دیگران به خیر و سعادت و تحمل نابسامانی‌هایی از آنان؛ به رهبری عاقلانه‌ی خود بایستی ادامه داد، و این خود حلم و بردباری است.

آری حلم و برخوردی پسندیده برای تکامل و پیشبرد دیگران، ولی همین حلم در برابر دشمنانی نابکار که بردباری در برابرشان باعث جری‌تر شدنشان گشته و موجب زیان طرفینی است ناپسند است و بلکه مقتضای حلم این‌جا انعکاس جریان است در خود انسان، که برای بردباری و نگهداشتن خود در برابر خطر کوشا باشد.

۲. عفو

گام دومین عفو است به معنای چشم پوشی از قصورها و تقصیرهای دیگران، بلکه بخششی افزون بر آن. چنان‌که در قرآن درباره‌ی رسول گرامی (صلوات الله علیه وآله وسلم) چنین آمده که «تو تنها در سایه‌ی رحمت ربانی با این متخلفان جنگی ملایمت کردی که اگر خشن و

دل سخت بودی از اطرافت پراکنده می‌شدند» (آل عمران، ۱۵۹)، این بُعد اول عفو است.

بعد دومش این است که «از آنان درگذری و برایشان استغفار کنی و با آنان در جریان مسایل جنگی مشورت نمایی و چون خود تصمیم گرفتی بر خدای توکل کن» (ادامه آیه ۱۵۹ آل عمران)؛ و اینجا می‌بینیم که با عفو و بخشایش دو بُعدی رسول گرامی اسلام (صلوات الله علیه وآله وسلم) با متخلفانی در جنگ احد که تخلفشان موجب شکست مسلمانان گردید، چگونه با بُردباری و عفو در کل ابعادش برخورد می‌کند.

۳. تواضع

سومین گام تواضع است، که فروتنی در برابر بندگان خداست. و در بین سه مرحله‌ی تکبر که خودبزرگی و خودبینی و خودخواهی است و نیز فروتنی با ذلت و خواری که خود از روش ایمانی دور است؛ بایستی بُعدی میانگین این دو را پذیرفت، که در برابر مردمانی که شایسته‌ی تواضع‌اند بایستی تواضع کرد، و به ویژه تواضع بزرگتران در برابر کوچکتران به آنان پَر و بال می‌دهد و در راه تکامل و رستگاری آنان را تشویق می‌کند.

اصولاً تکبر در تمام مراحل و در برابر همگان حرام است، زیرا موجب نفرت و دوری آنان است. وانگهی اصولاً تکبر به معنای کبر و بزرگی به خود بستن است و هیچ بزرگی جز خدا در عالم وجود نیست. آری تواضع در برابر متکبران ناشایسته است، زیرا بر کبرشان می‌افزاید که یا بایستی در برابر آنان بی‌تفاوت بود، یعنی نه تواضع و نه تکبر، و احياناً برای تنبیه‌شان به مقتضای «اعتدای مهمل» (مقابله به مثل)، بر حسب حدیث «التکبر مع المتکبر عبادة»، با تکبری همانند؛ تکبرشان را پاسخ داد.

۴. سخاوت

چهارمین گام سخاوت است در برابر بخل. سخاوت همان بخششی است که دیگران را به خود جلب می‌کند. البته خود خدایین و خداخواه و خداراه را! زیرا اگر بخشش و جوشش در راه خودپسندی باشد هرگز پسندیده نیست که انسان بخشش‌هایی فراوان؛ به کسانی انجام دهد که بر محور او بگردند؛ و در مقابلش پوزش و او را ستایش کنند!

به ویژه این که این بخشش از مال دیگران باشد، تا چه رسد به حقوق الله که تنها باید در راه الله مصرف گردد، که شما برای نمایانگری خود و اصالت و محور بودنتان و تحکیم مراتب تکبرتان از اموال این و آن مصرف کنی. این سخاوت بسی مذموم و ناپسند است بلکه نخست بایستی از اموال شایسته و اضافه‌ی بر ضرورت شما باشد، و آنگاه نقشی ربانی داشته باشد، که در راه خدا و به بندگان خدا همچنان بخشایش‌هایی داشته باشی. و چنانچه این بخشش باید از منت و اذیت به دور باشد که این که آیاتی در قرآن بر این مطلب پافشاری دارند.

۵. شفقت و مهربانی

گام پنجم شفقت و مهربانی است که بایستی با اخلاق و روشی بسیار پسندیده با مردمان و حتی با دشمنان برخورد کنی که آیاتی از قبیل «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّبِيَّةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ» (مؤمن، ۹۶) و «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (فصلت، ۳۴) در جمع ناهمواری‌ها و مداوت‌ها را با بهترین راه برطرف کردن است. که حتی دشمنان را به گونه دوستان با شما همراه می‌کند که پس از این هم، آن‌ها را با شما دوستانی حقیقی می‌سازد، آری «إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا» در «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ» (عنکبوت، ۹۶) اینجا ظالمان و تبهکارانی که هرگز با شفقت و مهربانی؛ عداوتشان از بین نمی‌رود، بلکه در برخوردهای ناجوانمردانه و ظالمانه‌ی خود؛ قوی‌تر می‌گردند؛ دیگر جای شفقت و مهربانی نیست، بلکه به مقتضای شفقت با خود؛ دست رد به سینه‌ی آنان زدن است؛ تا زیان برخوردشان افزون نگردد.

۶. خیر خواهی

گام ششم نصح است که آیاتی از جمله «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» (نحل، ۱۲۵) و آیاتی دیگر چه با لفظ موعظه و یا نصیحت؛ بر این مطلب گواه است که وظیفه‌ی مؤمن؛ تنها نگهداشتن خودش و تکامل شخصی‌اش در راه خدا نیست؛ بلکه نسبت به دیگران نیز بایستی زبان، کردار و رفتارشان نصیحت‌گر و خیرخواه باشد.

۷. عدل و انصاف

و آخرین و هفتمین گام در برخورد با مردم، عادلانه و منصفانه است. که عدل همان انصاف و انصاف همان عدل است. چنانکه مؤمن نسبت به خود بایستی عادلانه رفتار کند، نسبت به دیگران نیز چنان است. و نه آن که هر عدل و انصافی را نسبت به خود بخواهد ولی دیگران برخلاف عدل و انصاف رفتار کند و یا راضی باشد که با آن‌ها چنین رفتار شود.

این گام‌های هفت‌گانه در برابر مردم، جوّی مملو از بُردباری، عفو، تواضع، سخاوت، شفقت، نصیحت و عدالت و انصاف را ایجاد می‌کند؛ که در جمع، مردمان با یکدیگر کمالِ برادری و برابری و کلاً زندگی پسندیده خواهند داشت، نابسامانی‌های اجتماعی کلاً برطرف می‌شود و زندگی‌ها کلاً سامان می‌یابد.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مجلس پانزدهم: (۱۴ / ۴ / ۱۳۷۸؛ دوشنبه، ۲۱ / ربیع الاول ۱۴۲۰)

عبودیت: ۴. معامله دنیا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«و اصول معامله الدّنيا سبعة: الرّضا بالدّون، والایثار بالموجود، وترك طلب المفقود، وبغض الكثرة،

واختيار الرّهد، ومعرفة آفاتها، ورفض شهواتها مع رفض الرّیاسة.

فاذا حصلت هذه الخصال بحقّها فی نفس، فهو من خاصّة الله وعباده المقربین و اولیائه حقّاً»

اصولِ برخورد د با دنیا برای چهارمین و آخرین برخوردهای انسانی نیز هفت گام است:

۱. راضی بودن به کمترین‌ها

نخست رضایت دادن به کمترین وضع دنیوی است، البته نه بدین معنی که کوشش و کاوش شایسته از برای آماده ساختن وسایل زندگی در کار نباشد، یا مورد سُستی و بی‌اهمیتی قرار گیرد. زیرا چنان‌که گذشت کوشش‌های شایسته برای به دست آوردن وسایل زندگی فردی و اجتماعی دنیا در حد امکان لازم است، که این خود آمادگی برای آخرت است.

روی این اصل این خشنود بودن به کمترین، بدین معنی است که اگر با سعی و کوشش بیش از آنچه ضرورت زندگی است و یا حتی کم تر از آن بدست می‌آید آن چنان رنجور نشود که خودآگاه یا ناخودآگاه دست به این سو و آن سو دراز کند و از هر راهی که شده زندگی دلخواه خود را تأمین نماید. بلکه این رضایت به حداقل، با کوشش شایسته، خود برای ادامه‌ی زندگی اطمینان بخش است، و آیاتی از قبیل «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» (مائده، ۱۱۹) به همین معنی است که راضی به رضای خدا بودن و در هر حال از آن تجاوز نکردن است، که در هر بُعدی از ابعاد زندگی در عین فعالیت‌های شایسته و بایسته، بایستی به گونه‌ای مطلق راضی به رضای خدا باشد.

۲. ایثار در داشته‌ها

دوم «ایثار بالموجود»، یعنی در آنچه دارد، دیگران را بر خود مقدم کند، البته به استثنای ضروریات زندگی که افزون بر آن‌ها را در اختیار کسانی بگذارد که دسترسی به ضرورت‌های زندگی هم ندارند، و نمونه‌اش در آیه «وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (حشر، ۹) مبرهن است که این «خاصّة» به معنای ضرورت زندگی است که گرچه نیازی به فوق ضرورت دارند در عین حال دیگران را بر خود، آن‌گونه که شایسته است ترجیح می‌دهند، و از جمله‌ی آیاتی که انفاق را به گونه‌ی شایسته واجب کرده «و مما رزقناهم ینفقون» (بقره، ۴) می‌باشد، گرچه آیه‌ی «خاصّة» اخص از این آیه است، زیرا «مما رزقناهم ینفقون» اعم است از اینکه کُلّ افزون بر ضرورت‌های زندگی، و یا برخی از آن را انفاق کند، ولیکن آیه‌ی «خاصّة» درباره‌ی افزون بر ضرورت است، که در عین نیازمندی شدید به آن همان را به دیگران که در ضرورت بوده‌اند می‌بخشند.

۳. نخواستن نداشته‌ها

سوم «ترك طلب المفقود» یعنی آنچه موجود نیست و نمی‌تواند هم موجود شود و یا به گونه‌ای حَرَجی یا عُسری که طاقت فرساست و یا زیان‌آور است، پی‌جوی آن نیستند که خود را به آب و آتش زنند تا آن مفقود را به هرگونه که هست بوجود آورند و یا بدتر که اگر هرگز امکان دسترسی به آن چه از راه حلال و چه از راه حرام نیست همواره فعالیت‌هایی برای دسترسی به آن داشته باشند.

۴. نفرت از زیاده (بیش از نیاز)

چهارم «بغض الكثرة»: کثرت‌هایی که در هر صورت مانع از سلوک سبیل الله است به کلی برای این بزرگواران ناخوشایند است و حتی کثرت‌هایی هم که در جهات اصلی‌اش حلال است که افزونی مال، حال، علم، ریاست و سلطه به ویژه قدرت و ریاست که نوعاً انسان را سرنگون می‌سازد. آری اگر کثرت به خودی خود پیش آید که خود آزمونی است بس مهم؛ بایستی با توکل بر خدا از این آزمون به شایستگی برون آید.

۵. زهد و سادگی پیشه کردن و شناخت آفت‌هایش

پنجم اختیار زهد، که برگزیدن زهد است بر سایر حالات. زهد تنها نخوردن، نیاشامیدن، نپوشیدن، سُکنی نگرفتن و ازدواج نکردن و به کلی از ضروریات و کمالات زندگی صرف نظر کردن نیست، بلکه این اصلاً زهد نیست. بلکه زهد «رَجَالٌ لَا تَلْهِيمُهُمْ تِجَارَةً وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ» (نور، ۳۷) است، زیرا زهد دو گونه است: نخست در اختیار نداشتن وسایل شهوت و بی‌بند و باری که در پی آن‌ها هم نیست و در این حال زهد می‌ورزد، که این زهدی آسان‌تر است.

ولی دوم این است که با در اختیار داشتن همه گونه وسایل شهوت، بی‌بند و باری و ریاست، آلوده‌ی به آن‌ها نشود، و در تاریکی‌ها پای نهد و گمراه نگردد. این خود مرتبه‌ای برتر و والاتر از زهد است. چنان که سلیمان نبی (علیه السلام) با داشتن سلطه و مالی بی نظیر از زاهدان بود، و برتر از او حضرت ولی امر «صلوة الله و سلامه علیه» با سلطه‌ی جهانی‌شان زاهدترین افراد خواهند بود. این و آن هر دو زهدند، البته بر مبنای آگاهی به آفت‌ها و بلاهای دنیوی.

۶. راندن شهوت‌ها

ششم: دور کردن شهوات دنیوی، مگر آنچه را ضرورت و یا افزون بر ضرورت در بُعد حلیت است که «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» (اعراف، ۳۲). ترک شهوات دنیا در بُعد زهد دارای دو جهت است: نخست دورباشی است نسبت به شهواتِ مرجوح و حرام؛ و برتر و بالاتر؛ برای استواری و پایداری سلوک الی الله؛ این‌که مبادا در شهوات حلال غفلت زده گردد، و لذا آن‌ها را نیز در ابعاد غیر ضروری ترک کردن است، چنانکه سنت پیامبران و معصومان (علیهم السلام) این گونه بوده است.

۷. حذر از ریاست طلبی

هفتم و در آخر کار، دست رد به سینه‌ی ریاست زدن است. در جریان ریاست مثلثی در کار است: نخست به دنبال ریاست رفتن؛ که خود این؛ پی‌جویی سقوط ایمان در همین ریاست است. که با دست خود، خویش‌تن را به دام افکندن و با پای خود به امواج خروشان دریا قدم نهادن است، که خطرش مسلم و نجاتش معلوم نیست.

دوم ریاستی است که ناخواسته برای انسان پیش آید، اعم از ریاست دینی و یا ریاست مرجعیت دینی یا دنیایی و سایر ریاست‌های دیگر، که اینجا اگر به خود می‌بیند که دیگری جایگزین وی نیست و او هم از عهده‌ی نگهداری ایمان، عدالت و فضیلت در جریان این ریاست برمی‌آید، قبول آن واجب است، و در این صورت هرگز نباید نسبت به آن اهمال بورزد، مانند معصومان (علیهم السلام) و کسانی که تالی‌تِلُو آن‌اند. چنان که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند: «اگر ضرورتی در کار نبود من ریاست را نمی‌پذیرفتم».

ولی سوم این‌که اگر این ریاست پیش آمده، که ناخواسته و ناخودآگاه به دستش رسیده، قطعاً یا با گمان و یا احتمالی عقلانی؛ او را از عدالت و فضیلت؛ منحرف و منصرف می‌سازد؛ این‌جا هم به گونه‌ی نخست بایستی دست رد بر سینه‌ی آن زد.

که در این مثلث رفض ریاست تنها در ضلع نخستین و سومین است.

در خبر است از رسول خدا (صلوات الله علیه وآله وسلم) که چون این آیه را بر حضرت علی (علیه السلام) خواند: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» (نمل، ۶۲) حضرتش از پیامبر بزرگوار (صلوات الله علیه وآله وسلم) پرسید: آیا من از این خلفاء الارض هستم، فرمود: آری، حضرتش درجا بیهوش شد و چون به هوش آمد، پیامبر بزرگوار (صلوات الله علیه وآله وسلم) به او فرمودند که درست است که تو از خلفاء الارض هستی و لکن خدا همواره نگهبان توست.

اینجا باید فهمید در صورتی که علی (علیه السلام) با آن مقام والایش منهای تأیید خدا از ریاست و خلافة الارض این گونه هراس دارد، پس وای بر دیگران که نوعاً پیش از ریاست و سرپرستی‌شان عالم مؤمن با تقوی و زاهد هستند ولی به هنگام ریاست، علمشان تبدیل به تجاهل و سایر حالاتشان درست تبدیل به ضد می‌شود.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مجلس شانزدهم: [۳۱ / ۶ / ۱۳۷۸؛ چهارشنبه، ۱۱ جمادی الثانی ۱۴۲۰]

عبودیت: جوهره العبودیة

بسم الله الرحمن الرحيم

«العبودیة جوهره کنهها الربوبیة، فما فقد من العبودیة وجد فی الربوبیة، وما خفی عن الربوبیة اصیب فی العبودیة. قال الله تعالی: «سُرِّیْهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَّبِعْنَ لَهُمْ اِنَّهُ الْحَقُّ اَوْلَمْ يَكْفِرْ بِرَبِّكَ اِنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» اى موجود فی غیبتک و فی حضرتک. و تفسیر العبودیة بذل الکل، و سبب ذلک منع النفس عما تهوى، و حملها علی ما تکره، و مفتاح ذلک ترک الراحة و حب العزلة، و طریقہ الافتقار الی الله تعالی. قال النبی (صلی الله علیه وآله): اعبد الله کانتک تراه، فان لم تکن تراه فانه یراک. و حروف العبد ثلاثة: «ع ب د». فالعین علمه بالله؛ و الباء بونه عن سواه؛ و الدال دونه من الله تعالی بلا کیف و لاجاب»

اینجا بر خلاف آنچه دیگران گمان برده اند که عبودیت جوهر و حقیقتش ربوبیت است، که عابد واقعی همان کار رب معبود را انجام می‌دهد؛ یعنی ناچیز همه چیز می‌شود؛ بر خلاف این بی‌معرفتی‌ها به چهره‌ی معرفت؛ معنای این عبارت چنین است که: «عبودیت واقعی همان درک و حقیقت ربوبیت واقعی است».

زیرا ربوبیت دارای دو بُعد فاعلی و مفعولی است. بُعد فاعلی‌اش حضرت اقدس رب العالمین است که «لیس کمثله شیء» هیچ‌گاه مانند نداشته و نخواهد داشت، و هر اندازه بندگان گام‌های بلندتری در راه بندگی‌اش بردارند کمال بندگی‌شان افزون‌تر گردد، و نه آن‌که پای در جرگه‌ی ربوبیت نهند و خود؛ خدا و یا جزئی از خدا گردند!!

بُعد دوم ربوبیتی است که نقش کامل در ربوبین دارد، و اگر این نقش کامل از نظر علمی، معرفتی و عملی برای عبد روشن گردد، گُنه این ربوبیت را دریافت کرده است. و با عبارتی روشن‌تر: «هر اندازه برای عبد، مربوط بودن خود و جهان آفرینش؛ نمود روشن‌تر و کامل‌تری یابد؛ این خود، گُنه و حقیقت عبودیت است» که هر چه ناچیزی و فقر و نیاز مکلفان، نسبت به خود و سایر آفریدگان روشن‌تر گردد؛ عبودیت و خضوع و تواضعشان نیز نسبت به حضرت رب افزون می‌گردد.

تأیید این معنی با کُل آیات و روایات مربوطه و دنباله‌ی همین حدیث است که: «آنچه در عبودیت نیست در ربوبیت است و آنچه در ربوبیت نیست در عبودیت است». که البته اینجا مقصود از ربوبیت بُعد فاعلی یعنی حضرت اقدس رب العالمین است. و این جمله در جمع بیانگر این حقیقت است که آنچه از حقیقت در جهان ما نیست؛ در حضرت رب موجود است، و آنچه از بی‌حقیقتی در حضرت رب نیست، در عبد موجود است. بدین معنی که رب کل کمالات است و عبد کل نقصان‌ها.

و این‌جا می‌توان گفت که مثلث وجود، صفات، و افعال آفریدگان، خود از صفات سلیمی رب العالمین است. و چنان که این هر سه، در حضرت رب، از صفات سلیمی خلق است. این است بیان درونی و برونی این جمله مبارک که «العبودیة جوهره کنهها الربوبیة».

دنباله‌ی این حدیث هم کلاً بیانگر همین حقیقت است چنان‌که قال الله تعالی «سُرِّیْهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَّبِعْنَ لَهُمْ اِنَّهُ الْحَقُّ اَوْلَمْ يَكْفِرْ بِرَبِّكَ اِنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (فصلت، ۵۳) که از جمله‌ی معانی‌اش این است که: «انی موجود فی غیبتک و فی حضرتک»، اینجا آمده که «غیبتک» به دو معنای نبودن و یا ناآگاه بودن توست، و «حضرتک» هم بودن و آگاهی است که او در هر صورت هست و تو در هر صورت نیستی.

نیستی مطلق آفریدگان، که سایه و شَبَحی از هستی نور افشان حضرت حق است؛ هر اندازه در معرفت؛ به نیستی بیشتر و فقر زیادتری گرایش کند؛ این عبودیت؛ بر مبنای این ربوبیت؛ کامل تر است.

اینجا در جمع مثلثی را ترسیم می‌کنیم، ضلع نخست که قاعده‌ی اصلی است؛ ضلع ربوبیت فاعلی است، ضلع دوم ربوبیت مفعولی و ضلع سوم عبودیت است که پس از ضلع اصلی ربوبیت فاعلی، ربوبیت مفعولی است و نتیجه‌اش عبودیت می‌باشد.

سومین تبیین برای جمله‌ی نخستین این است که «و تفسیر العبودیة بذل الکل» یعنی بیانگر این عبودیت حقیقی تقدیم کُل عبد است به محضر رب، که خود را در برابر او کلاً تسلیم کرده و تسلیم دانسته، که زندگی و مرگش، حرکت و سکونش، زحمت و راحتش و همه چیزش؛ تسلیم در برابر اوست.

سپس «و سبب ذلک مع النفس عما تهوى و حملها علی ما تکره» بدین معنی که این عبودیت حقیقی بر دو مبنای تحقق «لا اله الا الله» است که «لا اله» بازدارنده نفس است از هواهای برخلاف رضای رب، و نه تنها هواهای نفسانی و شیطانی که کلاً در این زمینه مطرود است، بلکه هواهای عقلانی غیر مطلق نیز در برابر حق جایگاهی ندارد.

چنانکه راجع به رسول بزرگوار اسلام (صلوات الله علیه وآله وسلم) آیه‌ی نجم بیانگر این حقیقت است که «وما ينطق عن الهوى ان هو الا

وَحَىٰ يُوْحَىٰ» همه تَنطُّقَات و سخنانِ حضرت را در ظاهر و باطن و فکر و اشاره و عمل در نفی و اثباتش در انحصار وحی ربانی دانسته، که اینجا «**ما ينطق عن الهوى**» به خوبی روشن است که نه تنها هوای نفس اماره را نفی کرده، بلکه هوای نفس عقلانی محمدی (صلوات الله علیه وآله وسلم) را نیز منهای وحی سلب نموده است. او تنها بر مبنای وحی مماس تنطُّق، و سخن دارد و دیگران در حاشیه‌اش بر مبنای وحی قرآن و سنت قطعیه.

این بُعد سلبی است و بُعد ایجابی‌اش «**الا الله**» و «**حملها علی ما تکره**» می‌باشد که واداشتن انسان، کل نیروهای درونی و برونی خود را، برای رضای خداست. گرچه آن‌ها از نظر ظاهر خوشایندش نباشد که دادن مال و جان طبعاً خوشایند انسان نیست ولی در راه خدا بایستی انجام گردد.

سپس برای این نفی و اثبات کلیدی سه بُعدی بیان گشته که: «**مفتاح ذلك ترك الراحة و حب العزلة و طريقة الافتقار الى الله**» که نخست راحتی را در این راه ترک گفتن، و تنهایی را دوست داشتن است. البته ترک آن راحتی و نیز آن پیوستگی که منافات با عبودیت دارد؛ و نه کل عزلت‌ها، بلکه عزلت عمّا سوى الله، به ویژه در حالی که در اجتماع زندگی می‌کنید، و ترک راحتی‌ها در میان راحت طلبان. چنان‌که قرآن در این باره می‌فرماید «**رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله**» (نور، ۳۷) رجولیت و مردانگی بزرگ، برای کسانی است که داد و ستدها در میان مردمان؛ آنان را از یاد خدا دور نمی‌کند.

و بالاخره این عزلت دارای دو بُعد است: نخست اگر در میان اجتماع بودن موجب دوری از خداست، دوری کردن از اجتماع، ولی اگر بالاتر و بهتر، با بودن در اجتماع پیوند و توجه خود را از خدا دور نکند، بلکه آن‌ها را نزدیک‌تر کند، این خود وظیفه‌ی اصلی و نهایی است.

بُعد سوم: «**طريقة الافتقار الى الله**»، که همان عمق عبودیت است که «**كنهها الربوبية**».

در مرحله‌ی چهارم برای تبیین این حقیقت استنادی است به روایت حضرت رسالت (صلوات الله علیه وآله) که: «**اعبد الله كأنك تراه و ان لم تكن تراه فانه يراك**»: خدا را چنان عبادت کن که گوئی او را می‌بینی و اگر هم به این مرحله نرسیده‌ای بدان که او تو را می‌بیند. که این خود بیانگر دو محضر ربانیت است: محضر نخست اینکه با کل ادراکات با چشم سر، خدا را می‌نگری که این مقام عصمت است، زیرا با این حال امکان عصیان و دوری از حضرت رحیم رحمان مسلوب است.

بُعد دوم اینکه بالاخره بدان که خدا در همه حال حاضر و ناظر توست، که این مرحله‌ی عالی عدالت و تالی تلو عصمت است، و ما برخی از عابدان و عارفان بالله را دیدیم و شنیدیم که می‌فرمودند: مگر عصیان و تخلف از فرمان خدا امکان دارد؟!

مرحله‌ی پنجم برای تبیین این حقیقت اشارات حروف سه‌گانه‌ی عبد است که «**فالعین؛ عِلْمُهُ بِالله**»، حرف «ع» معرفت و علم به الله است، «**و الباء؛ بونه عَمَّن سواه**» و حرف «ب» دوری او از غیر خداست؛ که هم معرفتش کلی و مطلق است و هم دوری‌اش از غیر خدا، «**والدال؛ دُنُوهُ مِنَ الله**» و حرف «د» دُنُو و نزدیک بودن اوست از نظر معرفتی و عملی به خدا، که این هم نتیجه‌ی همان نفی و اثبات است. و این نزدیکی به خدا «**بلا كيف ولا حجاب**» است، که از نظر کیفیتی و چهره‌ی ربانی نیست، که بدون حجاب ذات الهی این نزدیکی و شناسائی حاصل نگردیده است. سپس اشاره‌ای به باب گذشته است که «**و اصول المعاملات تقع على اربعة اوجه**» پایه و ریشه‌ی داد و ستدها و همبستگی‌ها و پیوستگی‌ها دارای چهار چهره است چنان که گذشت.

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته

مجلس هفدهم: [۸ / ۷ / ۱۳۷۸؛ پنج شنبه، ۱۹ جمادی الثانی ۱۴۲۰]

فی العلم

بسم الله الرحمن الرحيم

«العلم أصل كل حال سنی ومنتهی كل منزلة رفيعة وكذلك قال النبي (صلوات الله عليه وآله وسلم) طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة أي علم التقوى واليقين. وقال علي (عليه السلام): اطلبوا العلم ولو بالعين فهو علم معرفة النفس ومعرفة الرب عز وجل. قال النبي (صلوات الله عليه وآله وسلم): من عرف نفسه فقد عرف ربه ثم عليك من العلم بما لا يصح العمل به وهو الاخلاص. قال النبي (صلوات الله عليه وآله وسلم): نعوذ بالله علم لا ينفع وهو العلم الذي يصاد العمل بالاخلاص واعلم أن قليل العلم يحتاج إلى كثير العمل لأن علم الساعة يلزم صاحبه استعمال طول دهره...»

علم کلاً بر مبنای کتاب و سنت از ممتازترین امتیازات انسان و دیگر مکلفان و حتی غیر مکلفان می‌باشد، در ۹۵۲ جای قرآن لفظ علم با صیغ مختلف آمده که ما فقط بر مبنای دو آیه از این تعداد سخنانی داریم و پیش از بیانی راجع به این دو آیه مقدمتاً باید گفت:

علم، جهل و جهالت

علم یا مقابل جهل است و یا جهالت. و فرقی این است که جهل این است که اصلاً نمی‌داند، ولی جهالت این است که می‌داند ولی نادانی می‌کند. و در مقابل علمی که ملتزم به آن باشد، علم بی‌جهالت است. و جهالت؛ نادیده گرفتن علم است. چنان‌که در خبر است: «رُبَّ عَالِمٍ قَتَلَهُ جِهْلُهُ»، چه بسا عالمی که جهلش یعنی جهالتش، که نفس اماره است، او را در عین علم کشته است. که در حقیقت علمش کشته‌ی جهالت و شهوت است، زیرا یا آن را به کار نمی‌بندد و یا اعمالش بر ضد آن است. ولی علم در مقابل جهل؛ اصل علم است.

نتیجه خودشناسی و شیطان شناسی، خدا شناسی است

تقسیم دیگر: علم یا در راه معرفة الله است که در سه بُعد ترسیم می‌گردد، دو بُعدش مقدمه و سومش نتیجه است، مقدمه خودشناسی و شیطان شناسی است که در اثر این دو شناخت شیطنتها را از خود بزداید و خود را آن‌گونه که خود است با دید فطرت و عقل و علم شناسائی کند، و این خودشناسی و شیطان شناسی بر مبنای نگرشی درست در ماسوی الله است که اعم از خود و شیطان و سراسر جهان می‌باشد و در نتیجه‌ی این دو معرفت، معرفة الله به دست آید و این علم است که مورد امر در کتاب و سنت اسلامی است.

علم ظاهری

دوم علمی که ربطی به این سه و یا چهار جریان ندارد، بلکه بر حَسَب آیه «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (روم، ۷) با چشم سر؛ تنها ظاهر این جهان را می‌نگرد و به باطن آن؛ چه در بُعد مبدأ و چه در بُعد معاد و چه در بُعد حقیقی و ملکوت جهان؛ کاری ندارد، که این علم همچون جهل و از آن هم بدتر است، به ویژه علمی که زیان‌بخش باشد. یعنی زیان بیشتری از دید سطحی جهان داشته باشد که با این دید سطحی؛ عمقش را، آغاز و انجامش را؛ نادیده گرفتن، و بر ضد مصالح انسانی و غیر انسانی عمل کردن.

نابرابری علم و جهل

دو آیه‌ی مورد اشاره یکی «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...» (زمر، ۹) که بین علم و جهل در کل نابرابری قطعی مقرر فرموده، البته مقصود همان علمی است که نافع باشد وگرنه علم زیان‌بخش بسی از جهل فروتر است و علم فراتر از جهل و جهالت تنها علمی است که در بُعد معرفتی گرچه مادی هم باشد نافع است، که برای خود و دیگران سودبخش است گرچه سود اخروی هم احیاناً نداشته باشد.

علم و خشیت الهی

و دیگری «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...» (فاطر، ۲۸) که با قرینه‌ی خَشْيَتٍ مخصوصاً خَشْيَتٍ مقرون به «أَنَّهُمْ» مقصود از این علم، علم و معرفة الله است، آری همان معرفة الله که نسبت به خدا خشیت و خضوع قلبی و سراسری می‌آورد.

خضوع و خشوع

چون خضوع مربوط به ظاهر است و خشوع مربوط به قلب، و قلب که امام الائمة‌ی ادراکات و احساسات و اعضاء و اعمال انسانی است که در حقیقت فرمانده کل نیروهای روحانی و جسمانی انسان است، اگر این قلب نسبت به خدا دلباخته و خاضع گردد همه‌ی وجود انسان خاضع است.

همین علم است که پیامبران و سایر معصومان به ویژه رسول رسولان و فخر کائنات حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) از آن تجلیل و تعریف فراوان کرده‌اند. چنان‌که از حضرتش روایت است که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ثُمَّ عَلِيكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَا يَصِحُّ الْعَمَلُ إِلَّا بِهِ وَ هُوَ الْإِخْلَاصُ» هر که خود را شناخت محققاً خدا را شناخته، سپس علمی بر تو واجب است که بر مبنای اخلاص است و به جز اخلاص هم، نه عمل درست است و نه علم.

خودشناسی

خودشناسی به معنای خودِ ربانی است و نه خودِ شیطانی، که با تفکری درونی و سپس برونی به گونه‌ای شایسته چنان‌که گذشت، خود و خودی‌ها را در برابر خدا و خدائی‌ها صفر و صرفِ ربط بداند، که انعکاس آن در خداشناسی صرفِ غناء و بی‌نیازی و رحمت است. طبعاً هر اندازه خودشناسی به گونه‌ی درست و در صراطِ مستقیم شناسایی، برتر و والاتر باشد؛ شناساییِ ربّانی نیز بیشتر خواهد بود، که نتیجه‌ی این شناسایی صحیح، عمل صحیح با اخلاص صحیح می‌باشد.

و در خبر دیگری است از حضرتش که «پناه به خدا از علمی که سودی ندارد»، همان علمی که با عمل خالصانه در تضاد است، و این را بدان که «علم اندک نیاز به عمل بسیار دارد»، چرا که فقط علم به رستخیز صاحبش را در طول زمان تکلیف به عملِ مداوم موافقش الزام می‌کند.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مجلس هیجدهم: [۲۱ / ۷ / ۱۳۷۸؛ چهارشنبه، ۳ / رجب ۱۴۲۰]

فی العلم (ادامه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«... قَالَ النَّبِيُّ (صلوات الله علیه وآله وسلم): مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ثُمَّ عَلِيكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَا يَصِحُّ الْعَمَلُ بِهِ وَ هُوَ الْإِخْلَاصُ.»

قال النَّبِيُّ (صلوات الله علیه وآله وسلم): نَعُوذُ بِاللَّهِ عِلْمٌ لَا يَنْفَعُ وَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِي يُضَادُّ الْعَمَلَ بِالْإِخْلَاصِ وَاعْلَمْ أَنَّ قَلِيلَ الْعِلْمِ يَحْتَاجُ إِلَى كَثِيرٍ الْعَمَلِ لِأَنَّ عِلْمَ السَّاعَةِ يُلْزِمُ صَاحِبَهُ اسْتِعْمَالَ طَوْلِ دَهْرِهِ.

قال عيسى بن مريم (عليه السلام) رأيت حجراً عليه مكتوب اقلبني فقلبته فإذا على باطنه مكتوب من لا يعمل بما يعلم مشؤم عليه طلب ما لا يعلم ومردود عليه ما علم.

أوحى تعالى إلى داود (عليه السلام): ان أهون ما انا صانع بعالم عامل بعلمه أشد من سبعين عقوبة باطنة ان اخرج قلبه حلاوة ذكرى وليس إلى الله سبحانه طريق يسلك بعلم والعلم زين المرء في الدنيا والآخرة وسائقه الجنة وبه يصل إلى رضوان الله تعالى والعالم حقا الذي ينطق فيه أعماله الصالحة وأوراده الزاكية وصدقه وتقواه لا لسانه ومناظرته ومعادلته وتساوله ودعواه ولقد كان يطلب هذا العلم في غير هذا الزمان من كان فيه عقل ونسك وحكمه وحياء وخشية وان نرى طالبه اليوم ليس فيه من ذلك شئ والعالم يحتاج إلى عقل ورفق وشفقة ونصح وحلم وصبر وقناعة وبذل والمتعلم يحتاج إلى رغبة وإرادة و فراغ ونسك وخشية وحفظ و حزم»

در خبر است از حضرت رسول (صلوات الله علیه وآله وسلم) که «به خدا پناه می‌برم از علمی که سودی ندارد»، یعنی علمی که با عمل خالصانه منافات دارد، که اگر علم با عمل بی اخلاص باشد همانند ترک عمل است، بلکه احياناً از آن هم فروتر است مانند عمل ریایی، و این‌که از رسول گرامی (صلوات الله علیه وآله وسلم) است: «أما الاعمال بالنيات»، پایه و مایه‌ی شایسته‌ی عمل را نیت پاک دانسته است.

و «این را بدان که: علمی کم، نیازمند به عملی بسیار است، زیرا دانستن رستخیز انسان را در سراسر عمرش ملزم به عملی شایسته می‌کند». و اینکه علم کم نیازمند به عمل زیاد است بدین معنی است که اولاً عمل بر مبنای علم بایستی استمرار داشته باشد و این استمرار هم باید با نیت پاک باشد چنان‌که در خبر است از رسول گرامی (صلوات الله علیه وآله وسلم) که شما قرآن را هرگز شتاب‌زده نخوانید بلکه تا آیه‌ای را نفهمیده و به آن گرایش پیدا نکرده و موافقش عمل نکرده‌اید؛ اصرار بر خواندن آیاتی دیگر نداشته باشید، مگر این‌که این خواندن شما همواره توأم با نیت و عمل بر وفق آن نیت باشد! و نیز در خبر است که ابن عباس از حضرتش پرسید معنای «و رَتَّلَ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً» چیست؟ در پاسخ فرمود: یعنی «حرکوا به القلوب»، دل‌ها را با آن به حرکت و سلوک الی الله درآورید. نخست دل‌های خودتان را و با آن، و در پی آن؛ دل‌های دیگران را.

و «از حضرت عیسی بن مریم (علیه السلام) است که فرمود سنگی را دیدم که بر آن نوشته بود که مرا برگردان، آن را برگرداندم ناگهان دیدم در روی دیگرش نوشته: کسی که به آن چه می‌داند عمل نمی‌کند از این پس یافتن علومی دیگر بر او شوم است، آنچه را هم دانسته علیه او برگشت دارد» البته این‌جا مقصود علمی است که پیوند عملی‌اش لازم است چه عمل قلبی و اعتقادی درونی و چه برونی.

و در حدیث قدسی است که «خدای تعالی به حضرت داود(علیه السلام) وحی فرمود که: من کمترین کاری را که نسبت به عالم بی عمل انجام خواهم داد که از هفتاد عقوبت باطنی بدتر است این است که شیرینی یاد خودم را از قلبش می‌زدایم و هرگز راهی به سوی خدا نیست مگر به واسطه‌ی علم و معرفت (که نتیجه‌اش عمل به همان علم است).

این علم در دنیا و آخرت زینت انسان است و او را به بهشت روانه می‌کند و نتیجه‌اش رضایت پروردگار است و عالم به حق کسی است که اعمال شایسته‌اش و ذکرهای بی‌شائبه‌اش راستی و تقوایش بیانگر علم اوست و نه تنها زبانش و مناظراتش و سنجشش با دیگران از نظر علمی و پرخاشگری و ادعای علمی‌اش (که این‌ها هرگز نتیجه‌ی درستی بدون عمل ندارد) این علم را در گذشته‌ی زمان کسانی می‌طلبیدند که خردمند، عابد، حکم و دارای حیا و خشیت از خدا بودند ولی امروز می‌بینیم که جویندگان علم هیچ کدام از این مزیت‌ها را ندارند، علم نیازمند به عقل، مدارا، مهربانی، نصیحت، حلم و بردباری، صبر و شکیبایی، قناعت و بذل است (از حضرت صادق علیه السلام است که «رُبَّ عالم قتله جهله»، چه بسا عالمی که جهلش که همان هوای نفس اماره است او را کشته) متعلم نیازمند به میل و اراده و تصمیم و فراغت از کارهای دیگر به ویژه منافیات علم و عمل است و نیز نیازمند به عبادت، خشیت، نگهبانی حق و ثبات قدم می‌باشد».

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

مجلس نوزدهم: [۵ / ۸ / ۱۳۷۸؛ چهارشنبه، ۱۷ / رجب ۱۴۲۰]

در فتوا

بسم الله الرحمن الرحيم

«لا یحل الفتیاء لمن لا یصطفی من الله تعالی بصفاء سره و اخلاص عمله و علانیته و برهان من ربه فی کل حال لأن من أفتی فقد حکم و الحکم لا یصح إلا باذن من الله عز و جل و برهانه، و من حکم بالخیر بلا معاینة فهو جاهل مأخوذ بجهله و مأثوم بحکمه، دل الخبر العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء».

قال النبی(صلوات الله علیه وآله وسلم): أجزأکم علی الفتیاء أجزأکم علی الله عز و جل أو لایعلم المفتی انه هو الذی یدخل بین الله تعالی و بین عباده وهو الحائر بین الجنة و النار.

قال سفیان بن عیینة: کیف ینتفع بعلمی غیری وانا قد حرمت نفسی نفعها ولا یحل الفتیاء فی الحلال و الحرام بین الخلق إلا لمن اتبع الحق من أهل زمانه و ناحيته و بلده بالنبی(صلوات الله علیه وآله وسلم) و عرف ما یصلح من فتیاه.

قال النبی(صلوات الله علیه وآله وسلم): وذلک لربما و لعل و لعی لأن الفتیاء عظیمة.

قال أميرالمؤمنین(علیه السلام) لفاض: هل تعرف الناسخ من المنسوخ؟ قال لا، قال: فهل أشرفت علی مراد الله عز و جل فی أمثال القرآن؟ قال لا. قال(علیه السلام): إذاً هلکت و أهلکت. و المفتی یتحتاج إلى معرفة معانی القرآن و حقایق السنن و بواطن الإشارات و الآداب و الاجماع و الاختلاف و الاطلاع علی أصول ما اجتمعوا علیه و ما اختلفوا فيه ثم إلى حسن الاختیار ثم إلى العمل الصالح ثم الحکمة ثم التقوی ثم حینئذ ان قدر»

فتوا به معنای ابراز رأیی نوین است که همگان آن را نمی‌دانند و از نظر مطلق بودن در انحصار وحی است، روی این اصل فتوی در مرحله‌ی نخستین ویژه‌ی حضرت اقدس ربوبیت است، چنان که پس از «یستفتونک فی النساء» که از حضرت رسول درباره‌ی زنان فتوی و رأیی نوین خواستند، پاسخ فرمود: «قل الله یتفیکم» بگو فتوا از خداست، در نتیجه رسول که آغازگر بیان وحی ربانی است از خود هیچ فتوایی جز به عنوان وحی رسالتی در بُعد کتاب و سنت ندارد.

و پس از ایشان امامان معصوم(علیهم السلام) نیز فتوایی از خود نداشتند جز نقل از مقام رسالت، تا چه رسد به شرعمداران غیر معصوم که اگر هم لغت فتوا نسبت به آنان معمول است؛ مبنای اصلی‌اش نقل فتوای وحیانی بر مبنای کتاب و سنت است. و روی این اصل نظراتی فقهی بر غیر این دو مبنا حتی در صورت شهرت، اجماع، اطباق و ضرورت که نقشی از کتاب و سنت ندارد؛ تا چه رسد که برخلاف کتاب و یا سنت باشند این خود فتوای وحیانی نیست بلکه فتوایی است شیطانی.

از حضرت امام صادق(علیه السلام) است که: «فتوی هرگز جایز نیست برای کسی که از طرف خدا سرش صفائی ندارد (بدین معنی که باطنش را از کدورات، شهوات، خیالات، خودخواهی‌ها، خودبینی‌ها و خود راهی‌ها پاک نکرده، این در بُعد سلبی که نقش «لا اله» است و در بُعد ایجابی) عملش را و ظاهرش را (همچون باطنش) برای خدا خالص نگردانیده و در هر حال بر مبنای برهان وحیانی ربانی در سخن و عملش مراقب است، زیرا فتوا دهنده خود حاکمی است ربانی و این‌گونه حکم جز به اذن الهی و برهان ربانی جایز نیست و

هرکه به خیر و کار شایسته‌اش بدون معاینه (یعنی مبنای حقیقی و حیانی) حکم کند جاهل است و در جهلش مسؤول و در حکمش گناهکار است» و هر که بر مبنای وحی خدا حکم نکند بر حَسَبِ آیاتی در سوره‌ی مائده فاسق، کافر و ظالم است، تا چه رسد به کسی که بر ضد حکم خدا حکمی به نام خدا صادر کند.

و «در خبر است که «العلم نورٌ یقذفه الله فی قلب من یشاء» علم نوری است که خدا در دل هر که بخواهد قرار می‌دهد» بنابراین فتوای به حکم خدا از دلی ربانی و وحیانی شایسته است که یا خود مورد وحی است یا به گونه‌ای شایسته وحی را از صاحب وحی نقل کند.

و «ا ز رسول خدا(صلوات الله علیه وآله وسلم) است که: با جرئت‌ترین کس بر فتاوا، جری‌ترین کسان بر خداست» و این جرئت در فتوای ربانی بر همان مبنای صحیح است که اشاره شد وگرنه جرئت بی‌خردانه و برخلاف ایمان بر خدا، که حکمی را از خدا نقل کند که واقعیت ندارد و یا برخلاف حکم خداست. و «آیا فتوا دهنده می‌داند که خود را واسطه‌ای بین خدا و بندگانش قرار داده (و در آن چه می‌گوید رسالتی فرعی ربانی دارد) و در میان بهشت و جهنم قرار دارد» که اگر بهشتی حکم کند اهل بهشت و احکام جهنمی‌اش او را وارد جهنم می‌سازد.

و نیز از رسول گرامی است که فتواها نوعاً به شکل گاه، شاید، ممکن است، می‌باشد (که احوط‌ها و اولی‌ها است و حتی دسته‌ای از فتواها از شاید بیرونی نیست، بلکه در مواردی هم نشاید و نباید است، زیرا برخلاف کتاب یا سنت می‌باشد) آری فتواها بسی بزرگ است.

و «از حضرت امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) است که به یکی از قضات فرمود: آیا آیات ناسخ و منسوخ را می‌شناسی؟ گفت: نه، فرمود: آیا احاطه‌ی معرفتی بر مرادهای ربانی در مثل‌های قرآن داری؟ گفت: نه، فرمود: در این صورت هم خود هلاک شده‌ای و هم دیگران را هلاک کرده‌ای. فتوا دهنده نیازمند به شناخت معانی قرآن و حقایق سنت و ریزه‌کاری‌ها و بطون اشارات و آداب و اجماعات و اختلافات و مبنای اجماعات و اختلافات است، و پس از این جریانات برگزیدنی شایسته» چنان که در آیه ۶۸ زمر است که: **«فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه...»** بدین معنی که سخنان و نظراتی را که بر مبنای کتاب و سنت است به خوبی دریافت کند و بهترین آن‌ها را برگزیند که خود دلیل است بر دو مطلب: ۱. مبنای نگرش همان نظراتی است که روی اصل کتاب و سنت بدون تحمیل است ۲. پسندیده‌ترین این آراء را که با کتاب و سنت سازش بیشتر دارد برگزیدن «پس از این جریانات علمی فتوا دهنده نیازمند به عمل صالح، حکمت و تقوی است و آنگاه اگر قدرت فتوی دادن داشته‌باشد روی همین مبنای صحیح فتوا دهد». عمل صالح همان عملی است که شایسته‌ی فتوای برگزیده است، سپس حکمت تحکیم علمی و عملی است، پس از آن تقوی هم تقوای علمی و هم تقوای عملی است و بعد از پیمودن این راه‌ها اگر توان فتوای صحیح داشت فتوا بدهد وگرنه سکوت کند که نه خود به نظرش عمل کند و نه برای دیگران نظر دهد.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

مجلس بیستم: [۱۳ / ۸ / ۱۳۷۸؛ پنج شنبه، ۲۵ / رجب ۱۴۲۰]

در امر به معروف و نهی از منکر

بسم الله الرحمن الرحيم

«من لم ینسلخ هواجسه ولم یتخلص من آفات نفسه وشهواتها و یهزم الشیطان ولم یدخل فی کنف الله تعالی وأمان عصمته لا یصلح له الامر بالمعروف والنهی عن المنکر لأنه لم یکن بهذه الصفة فکلما أظهر أمرا یكون حجه ولا ینتفع الناس به.

قال تعالی: «تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» (بقره، ۴۴). و یقال له: یا خائن اطلب خلقی خنت به نفسک وأرخیته عنه عنانک.

روی أن ثعلبة الأسدی سأل رسول الله (صلوات الله علیه وآله وسلم) عن هذه الآية: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» (مائده، ۱۰۵) فقال رسول الله (صلوات الله علیه وآله وسلم): «وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ» (لقمان، ۱۷) حتی إذا رأیت شحا مطاعا وهوى متبعا و اعجاب كل ذی رأى برأیه فعلیک بنفسک ودع عنک العامة وصاحب الامر بالمعروف یحتاج أن یكون عالما بالحلال والحرام فارغا من خاصة نفسه مما یأمرهم و ینهاهم عنه، ناصحا للخلق رحیما لهم رفیقا بهم داعیا لهم باللطف وحسن البیان، عارفا بتفاوت أخلاقهم، لینزل كلا بمنزلته بصیرا همک النفس ومکائد الشیطان، صابرا علی ما یلحقه، لا یکافیهم بها ولا یشکو منهم ولا یستعمل الحمیة، ولا یغتاظ لنفسه مجردا، نیته لله مستعینا به تعالی، ومبتغیا لوجهه، فإن خالفوه وجفوه صبر، وان وافقوه وقبلوا منه شکر، مفوضا امره إلى الله ناظرا إلى عیبه»

امر به معروف و نهی از منکر، این دو پاسداران مهم شریعت‌های ربانی بوده و هستند و در تمامی کتاب‌های آسمانی نقشی بنیادین دارند، در جای جای قرآن با الحانی گوناگون بر این دو جریان تأکیداتی شده است.

معنای معروف و منکر

اکنون باید دید نخست معروف و منکر به چه معنی است؟ و در ثانی امر و نهی‌شان چگونه است؟ و شرایطشان چیست؟ معروف شناخته شده و منکر مورد انکار است. و این دو خود اخصّ از واجب و حرام می‌باشند. و در امر و نهی، هرگز واجب و حرام به میان نیامده‌اند، زیرا احیاناً به نظر آمر و ناهی چیزهایی واجب یا حرامند ولی به نظر طرف مقابل وجوب و حرمتی ندارند، یا واجب و حرامی نسبت به کل مکلفان هست ولی گروهی از آنان آگاهی به وجوب و یا حرمت مورد امر و نهی ندارند. که در بُعد اول امر به غیر واجب و نهی از غیر حرام است و در بُعد ثانی، نخست آگاه ساختن طرف مقابل است به وجوب یا حرمت که در صورت شناختش و سپس تخلفش و عدم توبه‌اش در تداوم ترک واجب یا فعل حرام مورد امر یا نهی است.

روی این اصول معروف واجبی است شناخته شده که یا از نظر هر دوی آمر و ناهی واجب و منکرش از نظر هر دو حرام است. این‌جا از موارد امر به معروف و نهی از منکر در بُعد شخصی است که همین معروف و منکر که نسبت به دیگران نه معروف است و نه منکر، امر و نهی هم ندارد، زیرا بر اساس آیاتی قرآنی مانند «وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (آل عمران، ۱۰۴) نخست شناخت دادن به طرف مقابل است که واجبات و محرماتی را به وجوب و حرمتشان بشناسد و آن‌ها را بپذیرد سپس در صورت تخلف با شرایطش جای امر و نهی است.

معروف و منکر دوم، واجبات و محرماتی است که تلازمی قطعی با مسلمان بودن دارد، که در آن‌ها اختلاف نظری وجود ندارد همچون نماز، روزه، حج و خود امر و نهی که صرف مسلمان بودن و آگاهی مختصری به ریشه‌های عقیدتی و احکامی اسلام، معروف و منکر را معرفی می‌کند.

آری اگر کسی تازه مسلمان است و جز شهادتین چیزی را نمی‌داند کل معروف‌ها و منکرهای اسلامی نه برای او معروف است و نه منکر و این‌جا هم نخست جای دعوت به خیر است.

بنابر این مبانی، اگر فقیهی یا مقلدان فقیهی، چیزی را به استناد دلیلی قرآنی واجب یا حرام می‌دانند؛ و ضرورت فقهی برخلاف آن است؛ اینجا معروف قرآن، معروف، و منکرش، منکر است. گرچه این معروف از نظر فقهی منکر، و منکرش؛ معروف باشد. که به صرف شهرت و یا اجماع و حتی ضرورت غیر مماس اسلامی، چیزی که بر خلاف این نظر قرآنی؛ معروف یا منکر است؛ زمینه‌ی امر و نهی هم ندارد.

شرایط آمر و ناهی

و بالاخره در کل، نخست آمر و ناهی باید بداند که آیا مورد امر در نظر طرف مقابل واجب؛ و مورد نهی هم حرام است، سپس برخلاف این دو معرفت، واجب را ترک و حرام را مرتکب شده؛ و توبه هم نکرده، که اینجا جای امر و نهی است.

در آمر و ناهی شرایطی است: نخست اینکه این واجب و حرام را از نظر شرعی تشخیص دهد، در ثانی چنان که اشاره شد، بداند که طرف مقابل هم همین‌گونه تشخیص را دارد، و دست کم خود آمر و ناهی تجاهر به ترک این واجب و فعل این حرام نکند.

شرایط امر و نهی

و از نظر مورد امر و نهی هم از شرایط اصلی‌اش این است که خطری بیش از ترک امر و نهی نداشته باشد، لیکن اصل برخوردارهای ناشایسته، که کمتر از ترک امر و نهی است، همچنان این دو را در وجوب تداوم می‌دهد، و نیز تأثیر هرگز شرط وجوب نیست و این‌ها همه از منطق صریح کتاب و سنت قطعیه پیداست.

در مصباح الشریعه از حضرت امام صادق(علیه السلام) است که فرمود: «کسی که از انحرافات خود جدائی نگزیند و از آفات خویش و شهواتش خلاصی نیافته، و شیطان را مغلوب نساخته و در زیر سایه رحمت و امن و عصمت الهی قرار نگرفته (در کل خودسازی نکرده) شایسته امر به معروف و نهی از منکر نمودن نیست» البته مقصود معروفی است که خود عمل نمی‌کند و منکری که خود مبتلای آن است، به ویژه در صورت تجاهر و تظاهر به ترک معروف و فعل منکر.

«و این بدین جهت است که هر که خود را نساخته هر چه امر و نهی کند، (نسبت به آنچه خود عمل و ترک نکرده) این خود حجتی است علیه خودش و مردم هم از این امر و نهی بهره‌ای نمی‌گیرند» بلکه این امر و نهی زیانبار هم هست، هم نسبت به خودش و هم نسبت به دیگران که شریعت خدا را به مسخره می‌گیرند و این خود خلاف عقل و شرع است، چنان که در آیه ۴۴ سوره بقره آمده است: «**أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ**» آیا مردمان را به نیکی امر می‌کنید و خودهاتان را (در همان نیکی) فراموش می‌کنید، حال آنکه کتاب الهی را می‌خوانید (و واجب را می‌دانید) پس آیا تعقل نمی‌کنید؟

«به چنان نابخردی گفته می‌شود ای خائن تو از بندگان من چیزی را مطالبه می‌کنی که خود به آن خیانت کرده ای و افسارت را از پیگیری آن گسیخته ای؟»

در این موارد استثناءاتی هم هست مانند گروهی که در ترک واجب یا فعل حرام همسازند، ولی اصراری هم بر ترک واجب و فعل حرام ندارند، اینجا همگامی در امر به معروف و نهی از منکر بر آنان واجب است. چنان که ترک کنندگان این گونه بازداری از منکر، از نظر قرآنی مورد مذمت هستند «**كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ**» (مائده، ۷۹) یکدیگر را از منکری که خودهاتان مبتلای به آن هستند باز نمی‌دارند. در هر صورت امر و نهی دست کم در جاهایی واجب است که موجب استهزاء به شریعت ربانی نباشد گرچه تأثیری هم نداشته باشد.

وجوب امر و نهی حتی اگر بی اثر باشد

در معروف و منکر نخست این دو مسئولیت بر عهده خود انسان است، سپس نسبت به دیگران که اگر هم در دیگران اثری نداشت زبانی به شما که خود معروف را انجام داده و منکر را ترک کرده‌اید و در این باره امر و نهی با شرایطش نموده‌اید، این تخلف از دیگران نسبت به شما هرگز زبانی ندارد، چنان که ثعلبه‌ی اسدی از رسول الله(صلوات الله علیه وآله وسلم) درباره‌ی این آیه «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ**» (مائده، ۱۰۵) پرسید، حضرتش در پاسخ به این آیه استناد فرمود: «**وَأُمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ**» (لقمان، ۱۷).

آیه‌ی نخست این حقیقت را تبیین می‌کند که شما مؤمنان نخست باید نگاهیان خود باشید و اگر کسی گمراه شد در صورتی که شما هدایت یافته‌اید زبانی نخواهید دید، و این هدایت یافتن در دو بُعد است، اصلاح خودتان و اصلاح دیگران با امر و نهی شایسته، که اگر اثری نکرد شما زیان نمی‌بینید و آیه‌ی دوم که مورد استشهد رسول الله(صلوات الله علیه وآله وسلم) است هم بدین معنی است که در زمینه‌ی امر و نهی باید بر پیامدهای زیانبار صابر و بردبار بود و این پی‌آمدها دو نوع است؛ نخست صدماتی قابل تحمل و کمتر از ترک امر و نهی که به شما می‌رسد، دوم اینکه در عین کوشش و کاوش شما در تأثیر این امر و نهی هرگز اثری نمی‌کند که «**ما اصابک**» هر دو را در بردارد.

رسول بزرگوار(صلوات الله علیه وآله وسلم) در پی این دو آیه فرمودند وقتی که بخل و عنادی مطاع، و هوای نفسی متبّع، و خودخواهی از صاحبان آراء مستبدانه دیدید؛ بدین معنی که این تالوث منکر، و سالوس بی‌پرده را در کسانی مشاهده نمودید؛ که نخست گروهی تنها با بخل و کینه ورزی، و در ثانی با پیروی از هوای نفس، و در آخر کار با استبداد به رأی، برخلاف شریعت و حقیقت تداوم دارند، که نه تنها امر و نهی در آن‌ها اثری نمی‌کند، بلکه زبانی هم بیشتر از امر و نهی دارد؛ اینجا تنها نگهدار خود باش و دیگران را کلاً رها کن.

آمر به معروف باید حلال و حرام را تشخیص دهد، از خودخواهی در امر و نهی بپرهیزد، نسبت به مردمان نصیحتگر و دارای رحمت و رفق و بردباری باشد، آن‌ها را با نرمی و آرامی و زبانی خوش به حق دعوت کند، اخلاق گوناگونشان را بشناسد تا با هر کسی با تناسب

با اخلاقی رفتار کند، به حیلای نفس اماره و مکرهای شیطان آگاه باشد و در این زمینه بر پیامدهای ناگوار شکیبیا باشد. پاسخ بدی آن‌ها را به بدی ندهد، از آن‌ها شکوه‌ای نکند، غرور و عصبیتی در این راه انجام ندهد، برای شخص خود غضب نکند، نیتش را تنها برای خدا خالص کند، از خدا کمک بخواهد، و رضای او را همی جوید، با شرایط اگر با او مخالفت کردند و به او زیانی رساندند صبر کند، و اگر با او موافقت کردند و از او پذیرفتند از آن‌ها تشکر کند، و کارش را به خدا واگذارد در حالی که کلاً به عیوب خود ناظر است، چنان که به عیوب دیگران نیز نظر دارد که در هر دو صورت خودی و غیری زدايندهی عیوب باشد.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مجلس بیست و یکم: [۲۵ / ۸ / ۱۳۷۸؛ سه شنبه، ۷/ شعبان ۱۴۲۰]
در آفت علماء

بسم الله الرحمن الرحيم

«الخشية ميراث العلم وميزانه والعلم شعاع المعرفة وقلب الايمان ومن حرم الخشية لا يكون عالماً وان يشق الشعر بمتشابهات العلم قال الله تعالى: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ».

وآفة العلماء ثمانية: الطمع والبخل والرياء والعصبية وحب المدح والخوض فيما لم يصلوا إلى حقيقتها والتكلف في تزيين الكلام بزوائد الألفاظ وقلة الحياء من الله والافتخار وترك العمل علموا...»

در قرآن شریف علم در کل ۴۵۸ مرتبه با صیغه‌های مختلف و جهاتی گوناگون ناپسند و پسندیده‌اش یاد شده، و اصولاً علم در حد کمالش از امتیازات مسلم از نظر همگان است که اگر به کودک یا سفیه و یا حتی دیوانه نسبت نادانی داده شود رنج می‌برد و نادانی را اهانتی بزرگ تلقی می‌کند. البته چنان که اشاره شد علم شایسته و سودمند مقصود است و نه علم شیطنت.

در مورد حقیقت علم و علم حقیقی در قرآن شریف است که «**إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ**» (فاطر، ۲۸) که خشیت بندگان را نسبت به خدا در انحصار عالمان دانسته، که طبعاً در این جا مراد از علم، معرفة الله است و نه هر علمی. خشیت هم به معنای هراس و پروای از خداست با بزرگداشت او.

بر مبنای همین آیه امام صادق(علیه السلام) می‌فرماید: «خشیت میراث و پیامد و میزان علم است». روی این مبنا علم دارای سه بُعد است: علم پیش از خشیت، علم با خشیت و سپس علم بعد از خشیت، و اینجا میزان و میراث بودن خشیت در پی علم، علم را به معنای معرفت ربانی دانسته، که هر چه این معرفت فراتر باشد، خشیت نیز بیشتر است، «و علم شعاع معرفت و قلب ایمان است»، اینجا پای فراتر نهاده می‌شود که نخست معرفت است و سپس علم، و نخست قلب مؤمن است و سپس علم قلبی.

و در هر صورت در کل مقصود از این علم شایسته که میراثش خشیت است، و خود پرتو معرفت و قلب ایمان است؛ همان معرفة الله ممتاز و فراگیر است که از فطرت، عقل، تدبر، لب و سینه بر دل نشیند و سپس تبدیل به فؤاد گردد که دل انسان مملو از معرفت و نور شناسایی خدا گردد، «هر که از خشیت محروم باشد عالم نیست، گرچه تارهای باریک متشابهات علم را با تفکراتش بگشاید»، و در اقیانوس بی‌کران اقوال و نظرات عالمان با کمال نیرو شناوری کند و حقایق علمی چندی را به خوبی به دست آورد، ولی رابطه‌ای معرفتی و خشیتی شایسته از خدای جل واعلی نداشته باشد.

در سخنانی خصوصی با یکی از مراجع بزرگ(ره) چنان پیش آمد که ایشان فرمودند: آیا مانند حضرت عباس(علیه السلام) با این دقایق و رقایق علمی که ما داریم آشنایی داشته؟ در پاسخ ایشان گفتم: این علم‌های ما شناوری در مجهولات است و به دست آوردن گمان‌هایی که هرگز ربطی هم با علم ندارد، وانگهی گل شرعمداران در برابر شخصی مانند حضرت عباس(علیه السلام) تماماً جاهلند که او در پرتو تعلیم و تربیت معصومانی مانند حضرت علی، امام حسن، امام حسین و امام زین العابدین(علیهم السلام) پرورش و رشد یافته است. بعد آن مرحوم استغفار کردند و گفتند همین‌طور است و ما در جهالتیم.

«آفت عالمان هشت جریان است: طمع و بخل، ریا و تعصب، حب مدح، فرو رفتن در آنچه به حقیقتش نرسیده‌اند، و تکلف در زیبا سخن گفتن با الفاظی زیاده از آنچه لازم است، کمی حیا نسبت به خدا، افتخار و ترک عمل به آنچه می‌دانند». این بلاها هر یک کافی است که عالم را جاهل کند، و بر حسب روایاتی دیگر از حضرتش «**رب عالم قتلته جهله**» چه بسا عالمی که جهالتش او را کشته است که علمش دانش سطحی است ولی در قلب و عملش نمودی ندارد.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مجلس بیست و دوم: [۱۰ / ۹ / ۱۳۷۸؛ چهارشنبه، ۲۲ / شعبان ۱۴۲۰]
در آفت علماء (ادامه)

بسم الله الرحمن الرحيم

«... قال عیسی (علیه السلام) أشقى الناس من هو معروف بعلمه، مجهول بعمله وقال النبي (صلوات الله عليه وآله وسلم): لا تجلسوا كل داع مدع يدعوكم من اليقين إلى الشك ومن الاخلاص إلى الرياء ومن التواضع إلى الكبر ومن النصيحة إلى العداوة ومن الزهد إلى الرغبة. وتقربوا إلى عالم يدعوكم من التواضع إلى الكبر ومن الرياء إلى الاخلاص ومن الشك إلى اليقين ومن الرغبة إلى الزهد ومن العداوة إلى النصيحة، ولا يصلح لموعظة الخلق إلا من جاوز هذه الآفات بصدقه وأشرف على عيوب الكلام، وعرف الصحيح من السقيم، وعلل الخواطر وفتن النفس والهوى.

قال (عليه السلام): كن كالطبيب الرفيق الشفيق الذي يضع الدواء بحيث ينفع في الخبر.

سألوا عیسی بن مریم (علیه السلام): یا روح الله مع من نجالس؟ قال (علیه السلام): من یذکرکم رؤیته و یزید فی علمکم منطقه و یرغبکم فی الآخرة عمله»

عیسی بن مریم (علیه السلام) فرمود: «شقی‌ترین مردم کسی است که به علم شناخته شده ولی در عمل ناشناس است»، علمش زیبا و عملش نازیباست، که تضادی روشن میان علم و عملش هویدا است. و از حضرت اقدس رسول اکرم (صلوات الله علیه وآله و سلم) است که: «نزد هر دعوت کننده‌ی مدعی ننشینید (که گوئی شما را دعوت به حق می‌کند و دعوی حقانیت دارد) ولی این نابکار شما را از یقین به شک، و از اخلاص به ریا، و از تواضع به تکبر، و از نصیحت و خیرخواهی به عداوت، و از زهد به رغبت (به دنیا) می‌خواند، بلکه به عالمی نزدیک شوید که شما را از کبر به تواضع، و از ریا به اخلاص، و از شک به یقین، و از رغبت به زهد، و از عداوت به خیرخواهی دعوت کند.

هیچ کس برای موعظه کردنِ بندگانِ خدا شایستگی ندارد، مگر کسی که از این آفت‌ها و ناروائی‌ها به راستی درگذرد و ناروائی‌های سخن را به خوبی بداند و درست را از نادرست تشخیص دهد و اسباب خاطرهای نادرست و فتنه‌های نفسانی و هوای نفس آگاه باشد».

حضرت علی (علیه السلام) نیز فرمودند: «مانند پزشکی مهربان و دلسوزی باش، که دارو و مرحم را طوری قرار می‌دهد که سودمند باشد».

و از حضرت عیسی (علیه السلام) پرسیدند که: یا روح الله با چه کسی همنشینی کنیم؟ در پاسخ فرمود: «با کسی که دیدارش شما را به یاد خدا آورد و سخنش بر علم و معرفتتان بیفزاید و عملش شما را متمایل به آخرت کند».

تمامی این نفی و اثبات‌ها نسبت به عالمان و متعلمان بر مبنای نفی ناشایستگی و اثبات شایستگی است، و عالم بی عمل نه تنها شما را به علم و معرفت و عمل شایسته نمی‌خواند، بلکه همچون خود و بدتر از خود شما را به بیراهه دعوت می‌کند. و نه تنها از نظر اخلاقی و عقیدتی و عملی، که از نظر علم هم مشتی خیالات و خرافات و تناقضات و گمان‌های باطل را به عنوان علم به خورد شما می‌دهد، و در این تعلیم افتخار هم می‌کند، و اگر هم از او درباره‌ی آنچه می‌گوید پرسش شود، پاسخش با تندگی این است که جاهل را با عالم بحثی نیست.

در کل قرآن شریف برتر از همه این سخنان در آیاتی چند این حقایق را روشن کرده، از جمله: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (حشر، ۲۴) که اینجا تنها بدن انسان در این نظر محور نیست، بلکه اصل، انسانیت و روح انسان است که باید در طعامش نظر شود.

روی این مبنا انسان در کل روح و جسمش که هر دو نیازمند به طعامند، چه روحانی و چه جسمانی، بایستی نگرشی بر مبنای عقل ایمانی و ایمانی عقلانی داشته باشد، روی این اصل از حضرت صادق (علیه السلام) است که: «أَيُّ الْيَوْمِ الَّذِي يَأْخُذُهُ؛ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ». بدین معنی که طعام انسان همان علمی است که دریافت می‌کند، از چه کسی آن را دریافت دارد، آیا از عالم بی عمل که دریافتی غلط است؟! و یا از عالم با تقوی که دریافتش درست است.

در هر صورت علم و معرفت در باب عقیده، و اخلاق و عمل، غذاها و لباس‌های انسانند، که در کل، لباس تقوی می‌باشند و «لِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ» (اعراف، ۲۶) پوشش تقوی را از پوشش بدن برتر می‌داند، و چنان‌که پوشش تن دارای دو بُعد ستر عورت، و زیباسازی بدن است، لباس تقوی هم عورت‌های روح را می‌پوشاند که آن‌ها را نابود می‌سازد و پس از این سلب، روح را تبلور می‌بخشد و زینت می‌دهد.

در گذشته اشاره کردیم که آیاتی از قبیل «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» خشیت و پروای با تعظیم مقام ربانیت را در انحصار عالمان و عارفان بالله دانسته، و نه عالمان بی عمل یا عالمان علمی که ربطی به معرفت الله ندارد.

در رعایت

«من رعى قلبه عن الغفلة ونفسه عن الشهوة وعقله عن الجهل فقد دخل فى دیوان المتنبهين ثم من رعى علمه عن الهوى ودینه عن البدعة وماله عن الحرام فهو من جملة الصالحين.

قال رسول الله (صلوات الله عليه وآله وسلم): طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة، وهو علم الأنفس، فيجب أن يكون نفس المؤمن على كل حال في شكر أو عذر، على معنى إن قبل ففضل، وإن رد فعدل، ويطالع الحركات في الطاعات بالتوفيق، ويطالع السكون عن المعاصي بالعصمة، وقوام ذلك كله بالافتقار إلى الله، والاضطرار إليه والخشوع والخضوع، ومفتاحها الإنابة إلى الله، مع قصر الأمل بدوام ذكر الموت وعيان الموقف بين يدي الجبار، لأن في ذلك راحة من الحبس، ونجاة من العدو وسلامة النفس، والاخلاص في الطاعة بالتوفيق وأصل ذلك أن يرد العمر إلى يوم واحد.

قال رسول الله (صلوات الله عليه وآله وسلم): الدنيا ساعة فاجعلها طاعة، وباب ذلك كله ملازمة الخلوة بمداومة الفكرة، وسبب الخلوة القناعة، وترك الفضول من المعاش، وسبب الفكرة الفراغ، وعماد الفراغ الزهد، وتمام الزهد التقوى، وباب التقوى الخشية ودليل الخشية التعظيم لله، والتمسك بتخليص طاعته وأوامره، والخوف والحذر والوقوف عن محارمه، ودليلها العلم قال الله عز وجل: **«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»**

در این باب محور اصلی رعایت قلب است که خود قلب انسانیت انسان می باشد، در خبر است که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: «هر کس قلبش را از غفلت برون برد و نفس اماره اش را از شهوت (ناروا) دور کند، و عقلش را از جهالت به دور سازد، محققاً در دفتر متنبهان و آگاهان داخل شده است».

این جا که عقلش را از جهل به دور سازد، مراد تنها ناآگاه بودن از معارف شرعی نیست، بلکه مقصود جهالت و نادانی کردن است، و چنان که در خبر است «رب عالم قتلته جهله» چه بسا عالمی که جهالتش او را گشته است، که خود گشته جهالت است هم خود را می کشد و هم دیگران را.

در ادامه فرمودند: «آنگاه کسی که علمش را از هوای نفس دور کند و دینش را از بدعت پاکسازی نماید و مالش را از حرام بزداید، از جمله شایستگان است».

حضرتش نیز از رسول خدا (صلوات الله عليه وآله وسلم) روایت کرده که فرمود: «دستیابی به علم بر هر مرد و زن مسلمانی واجبى اصلی است».

و نه هر علمی زیرا برخی از علوم گمراه کننده است و برخی هم نه سودی دارد و نه زیانی، بلکه مقصود علمی است که برای انسان سودمند باشد که سودی فریضه و لازم است، این جاست که طلب علم فریضه است.

آری، «این علم، علم نفس است» که خودشناسی است، خودشناسی مثلثی میمون از شناخت را در بر دارد که با نظری عمیق به خود و خودیها بداند که هرگز چیزی نیست، و با نظری برون جهان خلقت را نیز هیچ بداند، و بر مبنای این دو نظر بداند که چیزی پشتوانه این و آن هست و او خداست.

«واجب است که نفس مؤمن (فطرتش، عقلش، لبش، صدرش، قلبش و فؤادش) در هر حال در ژرفای شکر یا عذری باشد، بدین معنی که اگر بپذیرد، پذیرفته را در خود نقش دهد، و اگر چیزی را نپذیرد، از خود بزداید و کل حرکات خود را به خوبی زیر نظر نهد، در طاعت‌های موقفش، و در سکون و خودداری از معصیتش. و این هر دو با عصمتی بشری و توفیقی ربانی است.

و زیربنای این هر دو و دوامشان با افتقار الی الله است که خود را ناچیز و او را همه چیز بداند (بدین معنی که پس از نگرشی عمیق در خود و دنیای خود که همگان پُر از نیاز و اصل نیاز فقر الی الله تحقق یابد، فرار از غیر خدا را بر قرار با آنها ترجیح دهد) و نیز خشوع قلبی و خضوع ظاهری در برابر حق سبحانه و تعالی.

و کلید این هر دو انابهی الی الله است، (یعنی در نوبت‌هایی پیاپی به سوی خدا پناه بردن)، با کم کردن آرزوهای دور و دراز و بی بند و بار، به وسیله یادکردن مرگ و توجه به وقوف در برابر خدا (این وقوف با تعبیر هُوَل مَطَّلَع آمده، بدین معنی که ما ناآگاهان به هنگامی که پس از مرگ در محضر حق سبحانه و تعالی واقع شدیم و هم به خوبی خود را شناختیم و هم خدا را، از کرده‌های ناشایسته‌مان غرق در خجلت خواهیم بود، و همین خود نخستین عذاب بر نابکاران است) زیرا این توجهات، خود نجاتی است از حبس و دشمن، و سلامتی برای روح و روان است و سبب اخلاص در توفیق طاعت‌هاست، و اصل کل این جریانات این است که کل عمر را به یک روز برگشت دهد» و آن روز هول مطلع است که در جمع تمامی حرکات و سکنات زندگی‌اش باید برای اصلاح یوم الجمع، یوم التغابن و

هول مطلع به کار بندد تا سرافراز نزد خدای بزرگ احضار شود.

و نیز از حضرت اقدس رسول گرامی روایت است که: «دنیا ساعتی است، پس همین ساعت را کلاً در طاعت خدا قرار ده، و درب ورودی این همه التزام با خلوت است به دوام تفکر» مقصود از خلوت در بیغوله نشستن و تنها زندگی کردن نیست، بلکه مهم ترش با مردمان بودن و به وسیله آنان غفلت نکردن است، چنان که «رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» (نور، ۳۷) مردانی که هیچ داد و ستدی آنان را از یاد خدا غافل نکند.

«وسیله خلوت قناعت و ترک افزون خواهی در معیشت است»، زیرا ترک قناعت و ابتلای به افزون نگری و افزون خواهی انسان را از فکر صحیح باز می دارد.

«و سبب فکر، فراغت است»، و چنان که گفتیم فراغتِ فکر انسان از دیگران، در عین آن که با آنان زندگی می کند. که این معاشرت ها او را وادار به غفلت از خدا نکند.

«و زیر بنای فراغت زهد است و تمام زهد در تقوی است، و راه تقوی خشیت است، و رهبر خشیت تعظیم و بزرگداشت خدا و تمسک به طاعت بی شائبه ای اوست در اوامرش و خوف و ترس از خدا در ترک محارم و محرّماتش و دلیل این همه و راهبر آن ها علم است چنان که خدای عز و جل فرمود: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»».

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مجلس بیست و سوم: [۷ / ۱۱ / ۱۳۷۸، پنج شنبه، ۲۰ / شوال ۱۴۲۰]
إعراب القلوب

بسم الله الرحمن الرحيم

«اعراب القلوب علی أربعة أنواع: رفع وفتح وخفض ووقف. فرفع القلب فی ذکر الله، وفتح القلب فی الرضا عن الله تعالی، وخفض القلب الاشتغال بغير الله، ووقف القلب فی الغفلة عن الله تعالی.

ألا ترى أن العبد إذا ذكر الله بالتعظيم خالصا ارتفع كل حجاب كان بينه وبين الله من قبل ذلك، وإذا انقاد القلب لمورد قضاء الله بشرط الرضا عنه كيف يفتح القلب بالسرور والروح والراحة، وإذا اشتغل قلبه بشئ من أسباب الدنيا كيف تجده إذا ذكر الله بعد ذلك وآياته منخفا [مظلمًا] كبيت خراب خاویا، وليس فيه العمارة ولا مؤنس، وإذا غفل عن ذكر الله كيف تراه بعد ذلك موقوفا محجوبا قد قسي وأظلم منذ فارق نور التعظيم.

فعلامة الرفع ثلاثة أشياء: وجود الموافقة، وفقد المخالفة، ودوام الشوق وعلامة الفتح ثلاثة أشياء: التوكل والصدق واليقين، وعلامة الخفض ثلاثة أشياء العجب والرياء والحرص، وعلامة الوقف ثلاثة أشياء زوال حلاوة الطاعة، وعدم مرارة المعصية، والتباس العلم الحلال بالحرام»

امام صادق (عليه السلام) می فرماید: «برای دل ها چهار گونه اعراب است»، چنان که کلمات از لحاظ ادب لفظی چهار گونه اعراب دارند، قلب هم که عمق روح انسانی است از نظر حالات نسبت به حق سبحانه و تعالی چهار گونه اعراب دارد: «رَفَع، فَتَح، خَفَضَ وَ وَقَفَ».

«رفع قلب در یاد خداست، و فتح و زبَرش در خشنودی از خدا و خفض آن در اشتغال به غیر خدا و وقف و توقفش غفلت از خداست».

رفع قلب

رفع و بزرگ منشی و تکامل آن است، «آیا نمی نگری هنگامی که بنده، خدا را با تعظیم و اخلاص یاد می کند (که یاد هر چه غیر خداست از نظرش پنهان می گردد، حتی از خود و خودی ها غافل می گردد و تنها خداست که در قلبش پیدا است)، اینجا تمامی حجاب ها که بین او و خداست (حتی حجاب خودش) از میان می رود؟» که تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز!

فتح قلب

«هنگامی که دل انسان برای قضا و حکم الهی منقاد گردد و کلاً از او خشنود باشد به سرور و روح و رضوان و راحت و امان باز می گردد، که این خود شرح صدر مؤمن است.

خفض قلب

«هنگامی که قلب انسان به چیزی از امور دنیا مشغول گردد (که این خود تاریک‌ترین حجاب است)، می‌بینی هنگامی که خدا و آیات خدا یاد شود، این قلب با کمال تاریکی فرو می‌ریزد مانند خانه‌ای برهم فروریخته که هرگز در آن آبادی و مونس وجود ندارد»، قلب خالی از یاد خدا و پُر از غیر خدا کلاً از حقیقت خالی و ویران است و هرگز آنسی حقیقی ندارد، زیرا «**ألا بذکر الله تطمئن القلوب**».

وقوف قلب

به معنای توقف قلب است. در صورتی است که «دل از ذکر خدا غافل شود، و در این هنگام می‌بینی که چگونه از حقیقت پوشیده و سخت و تاریکی می‌گردد، زیرا از نور تعظیم جدائی یافته»

«نشانه‌ی رفع قلب سه چیز است: وجود موافقت (به تمام معنی در برابر حق سبحانه و تعالی که کل توافقی‌های فطری، فکری، عقلی، عملی و در کل تمامی موافقت‌های درونی و برونی‌اش تنها نسبت به خواسته‌های خداست، برای خود، خواهشی جُز خواست خدا ندارد) و نبودن هیچ مخالفتی (که در حقیقت اینجا قلب نقش «**لا اله الا الله**» گرفته، «**لا اله**» سلب تمامی مخالفت‌ها نسبت به خداست و «**الا الله**» ایجاب کل موافقت‌هاست) و دوام الشوق (که شوق انسان از برای لقاء الله در کل مراتبش در حد امکان متداوم است، هیچ‌گاه شوقی به غیر خدا ندارد)».

و علامت فتح سه چیز است: «توکل بر خدا و راست بودن با خدا و یقین به حضرتش».

نخست توکل و نه اتکال بر خدا، بدین معنی است که در تمامی کارهای تکلیفی‌اش در حد توان و امکانش باز هم خود را مستقل نداند، بلکه بر خدا توکل کند که بخش فروتر از عمل مربوط به اوست و فراتر از انحصار خداست، ولی اتکال بدین معنی است که خود هرگز قدمی بردارد و انجام تمامی کارها را به خدا سپارد، و در مقابل این دو که نفی هر دو است، خود را مستقل دانستن و همه کار را مربوط به خود و خودی‌ها دانستن است.

سپس صدق که در این توکل شایسته راست و استوار باشد. و در آخر یقین که گام‌هایش در توکل و صدق از روی یقین و اطمینان بالله بوده و از نظر معرفتی نیز اهل یقین باشد.

و علامات خفض سه چیز است: «خودبینی، ریا و حرص». و این خفض خود انحرافی است از استقامت انسانی که بر خلاف رفع و فتح است که به جای خدابینی، خودبینی و به جای نیت خالص برای خدا، کارها را برای دیگران انجام دادن و یا دیگران را با خدا شریک دانستن، و بالاخره حریص بودن در این خفض و انحراف در مقابل رفع که جدّیتی است در ارتفاع در بُعد معرفت و عمل.

علامت وقف قلب نیز سه چیز است: «شیرینی طاعت خدا از بین رفته، و گناه نیز برایش تلخی ندارد، و علم حلال و حرام برایش مشتبه گشته». چنان‌که کسانی که از معارف قرآنی دورند جملگی مُنْخَفِضِند، هم در بُعد طاعت و معصیت و هم در به دست آوردن حلال و حرام.

در کل سازماندهی قلب که در راستای سازمان یافتن فطرت، عقل، تفکر و صدر است خود بازسازی شایسته‌ی انسان است در کل کمالاتش، و روی همین اصل هم در جای جای قرآن احکام سلبی و ایجابی قلب به میان آمده است.

در نیت

«صاحب النية الصادقة صاحب القلب السليم لان سلامة القلب من هواجس المحذورات بتخليص النية لله في الأمور كلها قال الله عز وجل «يوم لا ينفع مال ولا بنون * إلا من أتى الله بقلب سليم» (شعراء، ۸۹).

وقال النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) نية المؤمن خير من عمله، وقال (عليه السلام): إنما الأعمال بالنيات، ولكل امرئ ما نوى ولا بد للعبد من خالص النية في كل حركة وسكون، لأنه إذا لم يكن هذا المعنى يكون غافلاً، والغافلون قد وصفهم الله تعالى فقال «أولئك كالانعام بل هم أضل سبيلاً» (أعراف، ۱۷۹) وقال: «أولئك هم الغافلون» (أعراف، ۱۷۹).

ثم النية تبدو من القلب على قدر صفاء المعرفة، ويختلف على حسب اختلاف الأوقات في معنى قوته وضعفه، وصاحب النية الخالصة نفسه وهواه مقهورتان تحت سلطان تعظيم الله والحياء منه، وهو من طبعه وشهوته ومنيته، نفسه منه في تعب والناس منه في راحة»

درباره‌ی نیت آیاتی وارد است، و چون نیت شایسته هم مربوط به قلبی شایسته است لازم است که همان‌گونه که در مراحل چهارگانه‌ی قلب بحث شد، این مراحل نیز در نیت مورد بحث قرار گیرد.

چنان‌که امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید که: «صاحب نیت درست همان صاحب قلب سلیم است زیرا سلامتی قلب از نادرستی‌ها و

نابسامانی‌ها در انحصار نیت خالص برای خدا در تمامی امور است، قال الله تعالی: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ». این جا محور نجات در روز رستاخیز قلب سلیم است و سلامت قلب هم در اصل، نیت خالص می‌باشد

و قال النبی (صلی الله علیه وآله وسلم): «نَيْتُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ» نیت مؤمن از عملش بهتر است، زیرا گاه همین مؤمن عملی را انجام می‌دهد بدون نیتی شایسته که این عمل اضافه‌ی بر بطلانش حرام نیز هست، مانند عبادتی که از روی ریا انجام گردد، لیکن اگر نیت مؤمن پاک باشد در هر دو صورت دستیابی به عمل و یا دست نیافتن به آن، کار خود را، چه در درون و چه در برون، به شایستگی انجام داده است.

«و نیز از ایشان است که «أَمَّا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»، در این صورت بنده‌ی خدا در هر حرکت و سکونی باید با نیتی خالص و شایسته باشد، که اگر چنان نباشد از خدا غافل است و خدا هم غافلان را این گونه توصیف کرده که: «اینان مانند حیوانات، بلکه گمراه‌تر از آنهایند و نیز فرموده که: اینان همان غافلاند».

گمراهی حیوانات بدین معنی نیست که در راه حیوانیت سردرگم هستند، بلکه در آن راه راست و استوار می‌باشند که از انسان هم راهوارترند، بلکه این گم‌گشتگی حیوانات از روی قصور و دست نیافتن به راه‌های انسانی است، ولی این انسان که بهترین و روشن‌ترین و شایسته‌ترین راه را، خدا در درون و برونش، پیش پایش نهاده است، این خود بدترین گمراهی است از روی تقصیر، روی این اصل نه تنها از حیوان؛ حیوان‌تر و گمراه‌ترند، بلکه اینان بسی گمراهند و حیوانات در راه حیوانیت راهوارند، اینان غافلند ولیکن حیوانات با چشم باز راه‌های حیوانیت را می‌پویند.

«سپس بروز نیت در قلب انسان بر محور صفای معرفت است»، که هر اندازه معرفت الله در قلب دلنشین‌تر باشد، نیت نیز به همان میزان دلنشین است.

«و این نیت بر حَسَبِ اختلاف اوقات و حالات از نظر قوت و ضعف گوناگون است، و صاحب نیت پاک خودش و خواسته‌هایش هر دو در برابر سلطه‌ی تعظیم ربانی و حیا از او مقهور و ناچیزند و او در طبعش، شهوت و آرزویش همیشه در سختی است». که برای کنترل خود و خودها نسبت به ترک گناهان و انجام واجبات همیشه در فعالیت و کوشش است، لیکن مردم از او در آسایش اند «و الناس منه فی راحة».

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مجلس بیست و چهارم: [۸ / ۲ / ۱۳۷۹؛ پنج شنبه، ۲۲ / محرم ۱۴۲۱]
در حَسَد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الحاسد مضر بنفسه قبل أن يضر بالمحسود كإبليس أورث بحسده لنفسه اللعنة ولآدم (عليه السلام) الاجتباء والهدى والرفع إلى محل حقائق العهد والاصطفاء، فكن محسودا، ولا تكن حاسدا، فان ميزان الحاسد ابدًا خفيف بثقل ميزان المحسود، والرزق مقسوم فماذا ينفع حسد الحاسد، فما يضر المحسود الحسد.

والحسد أصله من عمى القلب، ووجود فضل الله تعالی، وهما جناحان للكفر، وبالحسد وقع ابن آدم في حسرة الأبد، وهلك مهلكا لا ينجو منه ابدًا ولا توبة للحاسد لأنه مصر عليه، معتقد به، مطبوع فيه، يبدو بلا معارض له ولا سبب، والطبع لا يتغير عن الأصل وإن عولج»

حَسَد در قرآن و حدیث، درونی و برونی‌اش ممنوع است، و در کل به معنای ناراحتی و کینه‌ای است نسبت به کسانی که مال یا کمالی دارند، و حسود فاعل آن است و «وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» (فلق، ۵) حسد دوم به معنای بروز عملی حَسَد است وگرنه تحصیل حاصل خواهد بود، در این صورت حاسد به معنای حسد درونی است و «إِذَا حَسَدَ» حسدی برونی است که درونی‌اش شَرِّ درونی و شخصی است و برونی‌اش افزون بر آن نسبت به مورد حسد نیز شَرِّ است.

اصولاً حسد بر یکی از چند پایه است: نخست درباره‌ی فضیلتی که خدا به کسانی داده است و به شما نداده و در این عطیه عملی غیر خدائی مدخلیت ندارد، مانند زیبایی اندام که جز دست قدرت الهی در آن مؤثر نیست، اینجا حَسَد اعتراضی است مستقیم بر خدا که چرا او را زیبا کرد و مرا زیبا ننمود.

دوم و سوم فضیلتی مکتسب است که یا خود صاحب فضیلت آن را با کوششی و کاوش به دست آورده و یا دیگران، چه از روی استحقاق و یا غیر استحقاق به او داده‌اند، اینجا هم اعتراضی است بر کارکرد دیگران که چرا آنان در اثر سعی و کوشش چنان فضیلتی را به دست آورده‌اند و یا به آن‌ها بدون سعی داده شده، و این خود اعتراضی بر سعی و کوشش دیگران است.

چهارم اینکه حسود در اثر ترک سعی و کوشش به مقام کوشش کنندگان نرسیده، و این خود اعتراضی است که حسود نسبت به خود دارد، و این سعی نکردن خودش یا از روی قصور است یا تقصیر، و در هر دو صورت این حسادت بی‌مورد است.

میان حسد و غبطه فرق‌هاست؛ از جمله این‌که تمنای فضیلت‌هایی است نسبت به دیگران بدون اعتراض بر آنان که یا در همین حال غبطه کننده وقفه دارد، و یا در اثر همین غبطه همانند سعی‌های دیگران را نیز برای خود انجام می‌دهد که بعد دوش شایسته و بعد اولش ناشایست است، البته بسی کمتر از حسد است و در هر صورت حسد و غبطه هر دو دارای مراحل می‌باشند که بدترین آن‌ها «**أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ**» (نساء، ۵۴) که حسد نخستین است و در حقیقت اعتراضی به خداست که چرا به او فضیلتی داده و به ما نداده است.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

مجلس بیست و پنجم: [۱۸ / ۲ / ۱۳۷۹؛ یکشنبه، ۲ / صفر ۱۴۲۱]

در شکر

بسم الله الرحمن الرحيم

«فی کل نفس من أنفاسك شکر لازم لك، بل ألف وأكثر، وأدنى الشکر رؤية النعمة من الله من غير علة يتعلق القلب بها دون الله، والرضا بما أعطاه، وأن لا تعصيه بنعمته، وتخالفه بشئ من أمره ونهيه بسبب نعمته، وكن لله عبداً شاكراً على كل حال تجد الله رباً كريماً على كل حال ولو كان عند الله عبادة تعبد بها عبادة المخلصين أفضل من الشکر على كل حال لأطلق لفظه فيهم من جميع الخلق بها، فلما لم يكن أفضل منها خصها من بين العبادات وخص أربابها فقال: «**وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ**» (سبأ، ۱۳).

وتمام الشکر اعتراف لسان السر خاضعاً لله تعالى بالعجز عن بلوغ أدنى شکره، لان التوفيق للشکر نعمة حادثة يجب الشکر عليها، وهي أعظم قدراً وأعز وجوداً من النعمة التي من أجلها وفقت له، فيلزمك على كل شکر، شکر أعظم منه إلى ما لا نهاية له، مستغرقاً في نعمته قاصراً عاجزاً عن درك غایة شکره وأنی يلحق العبد شکر نعمة الله، ومتى يخلق صنيعه بصنيعه، والعبد ضعيف لا قوة له أبداً إلا بالله، والله غني عن طاعة العبد، قوي على مزيد النعم على الأبد فكن لله عبداً شاكراً على هذا الأصل ترى العجب»

شکر در قرآن شریف با عباراتی گوناگون بر بندگان واجب گشته که حداقل شکر عادی است که تشکر معرفتی و عملی، شخصی و اجتماعی، از نعمت‌های ربانی در حدود توان و امکان به عمل آید و در جمع «**وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّيَ غَنِيٌّ كَرِيمٌ**» (مل، ۴۰). سود شکر تنها برگشت به صاحبش دارد و نه خدا، که هرگز نیازی به شکر ندارد، چنان که زیانی هم از کفر و کفران به ساحت مقدس حضرتش وارد نیست.

مرحله بعدی شکور است که: «**وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ**» و این خود مبالغه‌ی در شکر ربانی است که در همه‌ی الفاظ، حالات، دانش‌ها، بینش‌ها و روش‌ها شاکر باشد، و حتی در مصائب و بلائی که از طرف حضرت اقدس الهی به او می‌رسد هرگز کفرانی نکند، بلکه آنچه از دوست رسد نیکوست، گرچه برای بنده‌ی خدا ظاهراً تلخ آید.

و در خبر است از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) که از حال حضرتش پرسیدند فرمود: «**سَيءٌ و الحمد لله**»، گفتند اگر بد است پس چگونه جای شکر است؟ فرمود: بد است از نظر مذاق ظاهری و شخصی، و خوب است چون از طرف خداست، و یا خدا مانع آن نگشته، و در هر صورت آنچه بدی و خوبی به انسان می‌رسد خود امتحانی است ربانی، مگر آنچه را خود وسیله‌ی آن است.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «در هر نفسی از نفس‌های شکر لازم است، بلکه و بالاتر از آن باید به تمام نفس‌هایت و آنات اُلفت گیری و در برابر حق تسلیم باشی. کمترین شکر این است که هر نعمتی را از خدا بدانی، بدون آنکه وابستگی غیر ربانی به آن پیدا کنی (بدین معنی که هیچ نعمتی را از غیر خدا ندانی) و نیز خشنودی به تمام عطیه‌های ربانی، و نه آنکه به وسیله‌ی نعمتش گناه کنی و با او مخالفتی در امر و نهی‌اش به وسیله‌ی همان نعمت بنمائی. در هر صورت و در هر حال بنده‌ی شاکر خدا باش، او را از روی اخلاص بندگی کن که از شکر برتر است. آری، اخلاص در عبادت خدا بالاترین مراتب عبودیت است، چنان‌که فرمود: «**وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ**»

این خود برترین شکر است، چون برترین عبادت است و کمال شکر اعتراف به زبان سر است در حال اخلاص، اعتراف به عجز و ناتوانی از این که بتوانی کمترین شکر را انجام دهی، زیرا توفیق شکر خود نعمتی است ربانی که باید بر آن نیز شکر کنی، و این توفیق بزرگ‌تر از نعمتی است که موجب شکر است، روی این اصل در هر شکر برتوست که شکر بالاتر و بالاتر کنی که پایانی هم ندارد. در حالی که در ژرفای نعمت خدای غرق هستی باید بدانی که از انجام شکر شایسته‌اش ناتوانی. پس چگونه و کی تواند بنده‌ی ناتوان خدا، نعمت‌های او را آن‌گونه که شاید شکر گذار باشد. در هر صورت هرگز نیروئی ندارد مگر به عنایت ربانی و خدا هم از طاعت بنده‌اش بی‌نیاز است، او بر افزون کردن نعمت تواناست. در هر صورت بنده‌ی شاکر خدا باش که عجائبی را خواهی نگریست».

مسواک زدن

«قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): السَّوَّكُ مطهرة للفم ومرضاة للرب، وجعلها من السنة المؤكدة، وفيها منافع للظاهر والباطن ما لا يحصى لمن عقل، فكما تزيل ما يكون من [تلوث] أسنانك من مطعمك ومأكلك بالسواك كذلك فأزل نجاسة ذنوبك بالتضرع والخشوع والتهجد والاستغفار بالاسحار وطهر ظاهرك من النجاسات، وباطنك من كدورات الخالفات، وركوب المناهي كلها خالصاً لله.»

فان النبي (صلى الله عليه وآله) أراد باستعماله مثلاً لأهل التنبه واليقظة، وهو أن السواك نبات لطيف نظيف. وغصن شجر عذب مبارك، والأسنان خلق خلقه الله تعالى في الحلق آلة للاكل وأداة للمضغ، وسبباً لاشتياها الطعام، وإصلاح المعدة وهي جوهرة صافية تلتوث بصحبة تمضيغ الطعام فتتغير بها رائحة الفم، ويتولد منها الفساد في الدماغ.

فإذا استاك المؤمن الفطن بالنبات اللطيف، ومسحها على الجوهرة الصافية زال عنها الفساد والتغيير، وعادت إلى أصلها، كذلك خلق الله القلب طاهراً صافياً وجعل غذاه الذكر والفكر والهيبة، والتعظيم وإذا شيب القلب الصافي بتغذيته بالغفلة والكدر، صقل بمصقلة التوبة، ونظف بماء الإنابة، ليعود إلى حالته الأولى وجوهته الأصلية الصافية، قال الله عز وجل: «**إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ**» (بقره، ۲۲۲).

وقال النبي (صلى الله عليه وآله): عليكم بالسواك، فالنبي أمرنا بالسواك ظاهر الأسنان وأراد بهذا المعنى المثل، ومن أناخ تفكره على باب عيبة العبرة في استخراج مثل هذه الأمثال في الأصل والفرع، فتح الله له عيون الحكمة، والمزيد من فضل الله «**وَاللَّهُ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ**»

از رسول گرامی (صلوات الله علیه وآله وسلم) است که مسواک کردن دهان را پاکیزه می کند و موجب خشنودی خداست. حضرتش مسواک را از سنت های اکید اسلامی قرار داده که سودهایی برای ظاهر و باطن انسان در بر دارد، و این سودها برای خردمندان حد و مرزی ندارد؛ و چنان که مسواک کردن چرکی ها و آلودگی ها را از دهان می زداید و راه خوردن و آشامیدن را پاکیزه می کند، همین گونه است نجاست گناهان که با مسواک تضرع و زاری و خشوع و شب زنده داری و استغفار زدوده می شود. روی این اصل باید ظاهرت را از نجاسات، و باطنت را از تاریکی مخالفت ها و گناهان برای تقرب به خدا پاک کنی.

پیامبر بزرگوار (صلى الله عليه وآله وسلم) منظورشان از به کار گرفتن مسواک در اصل آگاه ساختن مردم به این طهارت هاست. وسیله ی مسواک (در عصر حضرت) گیاهی لطیف است و پاک، و شاخه ی درختی مبارک است (که مقصود چوب مخصوص مسواک است). و دندان ها آفریدگانی ربانی در دهان انسان می باشند که وسیله ای است از برای خوردن و جویدن و اشتهای غذا و اصلاح معده است. این دندان ها همچون جواهری است پاک که با آمیختن با طعام ملوث می شود و بوی دهان را عوض می کند و پیامدش فساد در مغز انسان است.

پس چون مؤمن با این وسیله ی لطیف مسواک کند و آن را بر این جوهر پاک مالش دهد فساد و دگرگونی را از آن می زداید و به حالت نخستین آن را بر می گرداند.

و این گونه است قلب انسان که خدا آن را پاک و با صفا آفریده که غذایش ذکر و فکر و هیبت و تعظیم ربانی است، پس هنگامی که قلب صاف با غفلت و کدورت تغذیه گردید باید با مسواک، و پاک سازی توبه و آب انابه و برگشت به خدا به حالت نخستین بازگردد.

خدای تعالی فرمود: «**إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ**» خدا برگشت کنندگان و پاک سازان خویشان را دوست دارد و از رسول گرامی (صلى الله عليه وآله وسلم) است که فرمود: «**عليكم بالسواك**».

اینجا حضرتش به مسواک کردن دندان ها امر می کند و عمق نظرش مسواک کردن و تطهیر قلب است. هر که این گونه تفکر کند و از طهارت ظاهر، نگرشی عمیق تر به طهارت باطن داشته باشد خدا هم چشمه های حکمت و فضیلت را هم چنان به رویش می گشاید.

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته

مجلس بیست و ششم در لباس

بسم الله الرحمن الرحيم

«أزین اللباس للمؤمن لباس التقوی، وأنعمه الإیمان، قال الله تعالی: «ولباس التقوی ذلك خير» (اعراف، ۳۶). وأما اللباس الظاهر، فنعمة من الله تعالی تستر بها عورات بني آدم، وهي كرامة أكرم الله بها ذرية آدم ما لم يكرم بها غيره، وهي للمؤمنين آلة لأداء ما افترض الله عليهم. وخير لباسك ما لا يشغلك عن الله عز وجل، بل يقربك من ذكره وشكره وطاعته، ولا يحملك على العجب والرياء والتزين والتفاخر والخيلاء، فإنها من آفات الدين، ومورثة للقسوة في القلب.

فإذا لبست ثوبك، فأذكر ستر الله عليك ذنوبك برحمته، والبس باطنك بالصدق كما البست ظاهرک بثوبك، وليكن باطنك من الصدق في ستر الهيبة، وظاهرک في ستر الطاعة.

واعتبر بفضل الله، حيث خلق أسباب اللباس ليستر بها العورات الظاهرة، وفتح أبواب التوبة والإنابة والإغاثة ليستر بها عورات الباطن من الذنوب وأخلاق السوء. ولا تفضح أحدا حيث ستر الله عليك ما أعظم منه. واشتغل بعيب نفسك واصفح عما لا يعينك حاله وأمره. واحذر أن يفنى عمرك بعمل غيرك، ويتجر برأس مالك غيرك وتهلك نفسك، فإن نسيان الذنوب من أعظم عقوبة الله في العاجل، وأوفر أسباب العقوبة في الآجل.

وما دام العبد منشغلا بطاعة الله تعالی، ومعرفة عيوب نفسه، وترك ما يشين في دين الله عز وجل، فهو معزل عن الآفات، خائض في بحر رحمة الله عز وجل، يفوز بجواهر الفوائد من الحكمة والبيان. وما دام ناسيا لذنوبه، جاهلا بعيوبه، راجعا إلى حوله وقوته، لا يفلح إذا أبدا»

آیه «يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسَ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ» (اعراف، ۳۶) در مقام امتنانی عظیم است نسبت به پوشش بر عورت‌ها و ناپسندی‌های انسان، و این لباس ظاهری‌اش یا لباس زیرین است که پوشنده‌ی خود عورت‌هاست و یا لباس روئین است که افزون بر آن، زینده‌ی انسان است و برتر از این‌ها لباس تقوی است.

لباس جسمانی عورت‌های بدن را که به ناچار موجود است از چشم دیگران می‌پوشاند، ولی لباس تقوی دارای دو بُعد است: بُعد زیرین که هم‌چون لباس زیرین ظاهری عورت‌های روح را می‌زداید و بُعد روئی آن که زینتی هم بر روح انسان می‌افزاید، که هر دو لباس تقوی است، و چون روح انسانی برتر از جسم اوست پوشش‌های روحانی نیز از پوشش‌های جسمانی برتر است.

حضرت امام صادق (علیه السلام) در مصباح الشریعه می‌فرمایند: «زیباترین لباس مؤمن لباس تقوی است و پُر‌نعمت‌ترینش لباس ایمان، قال الله تعالی: «ولباس التقوی ذلك خير»، لباس ظاهر، نعمتی است از جانب خدای تعالی که عورت‌های فرزندان آدم با آن پوشیده می‌شود، و این بزرگداشتی است که خدای متان، آدمی را به وسیله‌ی آن بر دیگران ترجیح داده.

این لباس برای مؤمنان به منظور انجام فرائض الهی است و بهترین لباس آن است که تو را به خود مشغول نکند و از خدایت دور ننماید، بلکه تو را با شکرگزاری و یاد حضرتش و پیروی از اوامرش نزدیک کند، و هرگز تو را به عجب و ریا و نمایش زینت و تفاخر و خودپسندی و ناداری، که همه‌ی این‌ها از آفات دین و موجب سختی و سیاهی دل است، روی این اصل هنگامی که لباست را به تن کردی گناهانت را یاد کن که خدا بر آن‌ها پوشش نهاده و باطنت را با صدق و صفا پوشش نه، همان‌گونه که خدا ظاهر را پوشش نهاد.

باطنت باید از صدق و صفا در پوشش هیبت و بزرگواری باشد و ظاهر در پوشش طاعت ربانی (که ظاهر و باطن هر دو پوشش‌هایی ربانی بر معایب بوده‌باشد)؛ و از فضل و بخشش پروردگار عبرت گیر که وسائل ظاهری لباست را برای پوشش عورت‌های ظاهر آفریده و ابواب توبه و انابه و پناه‌گیری را برایت مقرر داشته، تا با این وسایل عورت‌های درونی را از گناهان و اخلاق ناپسند بیوشانی.

هرگز کسی را مفتضح مکن، زیرا خدا بدترش را بر تو همی پوشانیده (و معایب بزرگ تو را آشکار نساخته) اشتغالت تنها به عیب خود باشد و از آنچه در رابطه‌ی با تو نیست چشم پوشی کن.

پرهیز از این‌که عمرت با کار دیگران فانی گردد و با سرمایه‌ات دیگران تجارت کنند و تو خود را هلاک و ناچیز سازی، زیرا فراموش کردن گناهان از بزرگ‌ترین عقوبت‌های ربانی در دنیاست و بیشترین وسائل عقوبت پس از مرگ همین است، و مادامی که بنده به طاعت خدا و شناختن عیوب خویش و ترک ناشایستگی‌ها در دین خدا مشغول باشد، او از تمامی آفت‌ها و بلا‌ی دور است و در ژرفای دریای رحمت پروردگار شناور است. با جوهرها و اصول فواید از حکمت و بیان رستگار است، و مادامی که گناهانش را فراموش کند و از عیوبش بی‌خبر باشد، و به گمان خودکفائی، به خود و نیروی خود اکتفا کند هرگز رستگار نخواهد شد.»

عیوب انسانی یا پایدار است و یا زوال پذیر، در هر دو صورت باید بر آنها پوشش نهاد که اصلش پوشش بنیادین به معنای نابود کردن عیوب و یا حداقل پنهان ساختن عیوب از دیگران است، که هم خود مفتضح نشوی و هم دیگران به ناشایستگی‌ها تشویق نشوند، حتی اگر در بدنت عیبی وجود دارد آن را بر دیگران بپوشان تا چه رسد به عیب‌های روحانی و در کل چنان‌که خدای سبحانه و تعالی ستار العیوب است تو نیز چنین باش و به اخلاق الهی زینت یاب، که «تخلّفوا بأخلاق الله» البته مراد از اخلاق الله همان فضائل ذاتی و صفاتی و افعالی الهی نیست، بلکه پیروی از دستورات ربانی در خودسازی است.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

مجلس بیست و هفتم: [۲۲ / ۲ / ۱۳۷۹؛ پنج شنبه، ۶ / صفر ۱۴۲۱]
در یاد خدا

بسم الله الرحمن الرحيم

«من كان ذاكراً لله على الحقيقة فهو مطيع ومن كان غافلاً عنه فهو عاص، والطاعة علامة الهداية، والمعصية علامة الضلالة وأصلهما من الذكر والغفلة، فاجعل قلبك قبلة، ولسانك لا تحركه إلا بإشارة القلب، وموافقة العقل، ورضى الايمان، فان الله عالم بسرک وجهرك، وكن كالنازع روحه، أو كالواقف في العرض الأكبر، غير شاغل نفسك عما عنك مما كلفك به ربك في أمره ونهيه، ووعده ووعبده، ولا تشغلها بدون ما كلفك.

واغسل قلبك بماء الحزن، واجعل ذكر الله من أجل ذكره لك، فإنه ذكرك وهو غني عنك، فذكره لك أجل وأشهى وأتم من ذكرك له وأسبق ومعرفتك بذكره لك يورثك الخضوع والاستحياء والانكسار، ويتولد من ذلك رؤية كرمه وفضله السابق، ويصغر عند ذلك طاعاتك وإن كثرت في جنب منته فتخلص لوجهه، ورؤيتك ذكرك له تورثك الريا والعجب والسفه والغلظة في خلقه واستكثار الطاعة، ونسيان فضله وكرمه، وما تزداد بذلك من الله إلا بعداً، ولا تستجلب به على مضي الأيام إلا وحشة.

والذكر ذكران: ذكر خالص يوافق القلب، وذكر صارف ينفي ذكر غيره كما قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): إني لا أحصي ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك فرسول الله (صلى الله عليه وآله) لم يجعل لذكره لله عز وجل مقداراً عند علمه بحقيقة سابقة ذكر الله عز وجل له من قبل ذكره له، فمن دونه أولى، فمن أراد أن يذكر الله تعالى فليعلم أنه ما لم يذكر الله العبد بالتوفيق لذكره، لا يقدر العبد على ذكره»

ذكر این‌جا به معنی یاد خداست، چنان‌که می‌فرماید: «يا ايها الذين آمنوا اذكروا الله ذكراً كثيراً، و سُبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً» (احزاب: ۴۲) بسیار خدا را یاد کنید و او را روزان و شبان تنزیه نماید. که ذکر حالت ایجابی است و تسبیح حالت سلبی، که در اصل «لا اله الا الله» است که سلبش بر ایجاب مقدم است و احیاناً به عکس است هم‌چون آیه‌ی مذکوره. در هر صورت، بنده‌ی خالص خدا، با دو بال نفی و اثبات به موازات یکدیگر در همه حال به سوی پروردگار پرواز می‌کند. و آیاتی از جمله «فاذکرونی اذکرکم» (بقره: ۱۵۲) دو ذکر مثبت را در خلق و خالق به هم پیوند داده که هر چه مرا یاد کنید من هم شما را یاد می‌کنم.

اصل ذکر الله در جایگاه‌های باطنی است، که محورش در آخر کار قلب و فؤاد است، و آغازگرش فطرت و عقل و لب و صدر است، و پیامد این همه؛ اعمال درونی و برونی انسان است که در جمع ذکر الله شود تا خدا هم در جمع او را همیشه یاد کند، بدین معنی که همواره توفیقش دهد و تأییدش نماید.

اینجا در باب ذکر امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: «هر کس از روی حقیقت در یاد خدا باشد هم او مطیع فرمان خداست و هر که از حضرتش غافل باشد گناهکار است، (در هر صورت) طاعت نشانه‌ی هدایت و معصیت نشانه‌ی ضلالت است، و ریشه‌ی این دو از یاد خدا و غفلت از اوست، پس تو باید قلبت را قبله‌ی زبانت قرار دهی که آن را جز با اشاره‌ی قلب و موافقت عقل و خشنودی ایمان حرکت ندهی (که تمامی حرکات و سکنتات زبانت که بلندگوی قلب است بر مبنای حرکات و سکنتات قلبت باشد)، زیرا خدای تعالی به پنهان و آشکارت آگاه است.

تو همواره مانند کسی باش که روحش در حال برون آمدن است یا در برابر پهنائی بزرگ ایستاده (که در برابر تکلیفی بسیار بزرگ قرار داری و همواره وظیفه داری که روح را تا آن‌جا که شاید و باید روحانی‌تر کنی تا به هنگام مسافرت روح و جدائی از بدن آماده‌ی حضور به محضر مقدس الهی باشد)، و خود را به آنچه مقصود از توست و خدایت در آن مکلف کرده از امر و نهی‌اش و وعده و وعیدش مشغول داری و هرگز از آن غفلت نکنی.

همواره دلت را با آب اندوه و ترس بشوی (اندوه از قصور و تقصیرت و ترس از عاقبت کارت)، یاد خدا را بر این محور قرارده که خدا هم همواره تو را یاد می‌کند. یاد تو به سود خدا نیست ولی یاد خدا که همواره تو را مورد عنایتش قرار دهد به نفع توست. روی این

اصل این یاد خدا که تو را همواره مورد رحمت و عنایتش قرار دهد از این که تو او را یاد کنی بسیار برتر و پیشنازتر است. این که تو خدا را یاد کنی بر خضوع و حیاء و خُرد شدن و ناچیزیت در برابر حضرتش می‌افزاید و پیامدش این است که کَرَم و فضل گذشته‌اش را یاد آوری و طاعتت را در برابر حضرتش ناچیز شماری و برای او همیشه پاک‌باز باشی.

و اگر با یاد او خودخواهی و خودبینی و خودراهی پیشه گیری که خویش را در برابرش کس و چیزی بدانی، رباء، عُجَب، سفاهت، خشونت و بزرگداشتِ طاعت، و فراموشی فضل و کَرَمش را در پی دارد، و جُز دوری از خدا بر تو نیافزاید و با گذشت زمان جُز وحشت و ترس برایت تحفه ای نیاورد.

ذکر خدا دو نوع است: نخست آنچه موافق با قلب است (که از قلب نشأت گرفته) و سپس ذکری که اصولاً یاد غیر خدا را از میان بردارد (که جمع بین این دو سلب و ایجاب ذکر واقعی خداست) چنان که رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: پروردگارا! من نمی‌توانم ثناء و حمدی را بر تو به شمار آرم، تو همان‌گونه‌ای که خود را ثناء کرده‌ای.

روی این اصل می‌بینیم که حضرتش از برای یاد خدا مقدار و میزان معینی را منظور نداشته، پس هر که خدا را یاد کند باید بداند اگر خدایش توفیق ندهد او هم توفیق یاد خدا را ندارد.

که همه چیز از اوست و باید با یاد و توجه به او در راه او گام نهاد. در جمع آیاتی ما را به حقیقت ذکر الله آگاه می‌کند: از جمله: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (عد، ۲۸) که آرامش دل‌ها تنها با یاد خداست که اگر خدا را داری همه چیز داری و اگر او را نداری هیچ نداری، گرچه تمامی عالم وجود تحت سیطره و عبودیت تو باشد، که تو ناچیز و جهان بدون خدا نیز ناچیز است و پیوند دو ناچیز هرگز اطمینان بخش نیست.

اصولاً ذکر یاد کردن چیزی است که در اصل بوده و احیاناً فراموش می‌شود و خدا که در عمق فطرت‌ها و سایر جهات درونی و برونی و آیات آفاقی و انفسی تحقق دارد ولی مورد غفلت قرار می‌گیرد با یاد مجددش تجدید حیات می‌شود و پراکندگی و پریشانی دل‌ها به واسطه‌ی یادش، اگر از روی حقیقت باشد، تبدیل به اطمینان می‌شود.

پیامد این جریان در بُعد سلبی این است که: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» (طه، ۱۲۴) کسی که از یاد خدا اعراض کند زندگی‌اش در هر صورت بسی تنگ است، که این خود کفر بالله و انکار اوست.

و میانگین این دو جریان این است که احیاناً غفلت کند ولی اعراض از خدا نداشته باشد که یاد او به گونه‌ای متنی، هرچند احیانی است، باز این غفلت را تا اندازه‌ای جبران می‌کند. روی این اصل در این مثلث باید بنیاد زندگی مکلفان یاد خدا باشد، که از غفلت همواره بپرهیزند و با یاد خدا این غفلت را بزدایند، چنان که «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» (هود، ۱۱۴) که حسنه‌ی ذکر خدا اگر از روی حقیقت باشد سیئه‌ی غفلت را که به معنای اعراض نیست از میان برمی‌دارد.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

مجلس بیست و هشتم: [۱۱ / ۳ / ۱۳۷۹؛ چهارشنبه، ۲۶ / صفر ۱۴۲۱]

در قرائت قرآن

بسم الله الرحمن الرحيم

«من قرأ القرآن ولم يخضع لله، ولم يرق قلبه، ولا ينشئ حزناً ووجلاً في سره، فقد استهان بعظيم شأن الله تعالى، وخسر خسراً مبيئاً، فقارئ القرآن يحتاج إلى ثلاثة أشياء: قلب خاشع، وبدن فارغ، وموضع خال، فإذا خشع لله قلبه فر منه الشيطان الرحيم، قال الله عز وجل: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (نحل، ۹۸) وإذا تفرغ نفسه من الأسباب تجرد قلبه للقراءة فلا يعترضه عارض، فيحرم بركة نور القرآن وفوائده، وإذا اتخذ مجلساً خالياً واعتزل من الخلق بعد أن أتى بالخصلتين الأولتين استأنس روحه وسره بالله، ووجد حلاوة مخاطبات الله عز وجل عباده الصالحين، وعلم لطفه بهم، ومقام اختصاصه لهم بفنون كراماته، وبدابع إشاراته فإذا شرب كأساً من هذا المشروب لا يختار على ذلك الحال حالاً، ولا على ذلك الوقت وقتاً، بل يؤثره على كل طاعة وعبادة لان فيه المناجاة مع الرب بلا واسطة. فانظر كيف تقرأ كتاب ربك، ومنشور ولايتك، وكيف تجيب أوامره ونواهي، وكيف تتمثل حدوده، «فإنه كتاب عزيز لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد» (فصلت، ۴۲) فرتله ترتيلاً، وقف عند وعده ووعيده، وتفكر في أمثاله ومواعظه واحذر أن تقع من إقامتك حروفه في إضاعة حدوده»

در قرآن که بهترین کلام مماس وحيانی است باید خود را به راستی در محضر خدا ببینی که حضرتش با تو همی سخن می‌گوید، و یا سخنان دیگران را برای پندگیری تو نقل می‌کند، و در کل هر چه هست کلام خداست. و این محضر را با یاد از تمامی محضرها برتر و والاتر

بدانی که خدا به ناچیزی چون تو اجازه داده که سخنانش را بشنوی.

حضرت امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: «که هر کس قرآن را بخواند و برای خدا خضوع و تواضع نکند و دلش نرم نگردد، و اندوه و هراسی در درونش ایجاد نشود عظمت خدا را موهون شمرده و زیانی روشنگر کرده است.» و این خود روشن است که در این محضر ویژه‌ی ربانی مکلف با ید در ظاهر و باطنش خاضع و متواضع باشد و به تمام وجود احساس نیاز و فقر کند، و همواره با گوش هوش کلمات مقدسات ربانی را فرا گیرد.

و نیز فرمود: «قاری قرآن به سه چیز نیاز دارد: دلی خاشع و بدنی آسوده و خالی از هرگونه رنج و تعب، و جایگاهی تهی (که هنگام قرائت فقط به قرآن توجه کند و لا غیر)، پس هنگامی که قلبش برای خدا خاشع گردد (دل‌باخته‌ی او شود) شیطان از او می‌گریزد».

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

« وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ »

فهرست

۱	مقدمه.....
۱	مجلس اول: [۲۲ / ۸ / ۱۳۷۷؛ جمعه، ۲۳ / رجب / ۱۴۱۹].....
۱	انواع حُجُب و انواع قُرب
۲	مجلس دوم: [۲ / ۹ / ۱۳۷۷؛ دوشنبه، ۳ / شعبان / ۱۴۱۹].....
۲	نقش فطرت و اقامه وجه
۳	مجلس سوم: [۱۰ / ۹ / ۱۳۷۷؛ سه شنبه، ۱۱ / شعبان / ۱۴۱۹].....
۳	ابعاد فطرت.....
۴	مجلس چهارم و پنجم: [۲۰ / ۹ / ۱۳۷۷؛ جمعه، ۲۱ / شعبان / ۱۴۱۹].....
۴	احکام فطرت ۱.....
۵	مجلس ششم: [۱۱ / ۱۰ / ۱۳۷۷؛ جمعه، ۱۳ / رمضان / ۱۴۱۹].....
۵	احکام فطرت ۲.....
۵	مجلس هفتم: [۳ / ۱۲ / ۱۳۷۷؛ دوشنبه، ۶ / ذی القعدة / ۱۴۱۹].....
۵	فطرت، عقل، شریعت، اخلاق.....
۷	مجلس هشتم: [۸ / ۱۲ / ۱۳۷۷؛ شنبه، ۱۱ / ذی القعدة / ۱۴۱۹].....
۷	اخلاق علمی، عقیدتی، عقلی و عملی.....
۸	مجلس نهم: [۲۹ / ۲ / ۱۳۷۸؛ چهارشنبه، ۳ / صفر / ۱۴۲۰].....
۸	اخلاق و تسلیم وجه.....
۹	مجلس دهم: [۷ / ۳ / ۱۳۷۸؛ جمعه، ۱۲ / صفر / ۱۴۲۰].....
۹	درجات سلوک إلى الله.....
۱۰	مجلس یازدهم: [۱۴ / ۳ / ۱۳۷۸؛ جمعه، ۱۹ / صفر / ۱۴۲۰].....
۱۰	سیر درونی.....
۱۰	خود سازی عقل.....
۱۲	آغاز کتاب.....
۱۲	مجلس دوازدهم: [۶ / ۴ / ۱۳۷۸؛ یکشنبه، ۱۳ / ربیع الاول / ۱۴۲۰].....
۱۲	عبودیت.....
۱۲	عبودیت: ۱. معامله الله.....
۱۲	۱. ادای حق الهی.....
۱۳	۲. نگهبانی حدود او.....
۱۳	۳. شکر عطاى او.....
۱۳	۴. رضا به قضاى او.....
۱۳	۵. صبر بر بلاى او.....
۱۳	۶. بزرگ داشتن حرمت او.....
۱۳	۷. شوق به او.....
۱۴	مجلس سیزدهم: [۱۰ / ۴ / ۱۳۷۸؛ پنجشنبه، ۱۷ / ربیع الاول / ۱۴۲۰].....
۱۴	عبودیت: ۲. معامله النفس.....

۱۴	۱. خوف
۱۴	۲. جهد
۱۴	۳. تحمل اذیت‌ها
۱۴	۴. ریاضت
۱۴	۵. طلب صدق و اخلاص
۱۴	۶. خالی کردن نفس از خواسته هایش
۱۴	۷. انس دادن نفس در فقر (إلى الله)
۱۵	مجلس چهاردهم: [۱۳ / ۴ / ۱۳۷۸؛ یکشنبه، ۲۰ / ربیع الاول ۱۴۲۰]
۱۵	عبودیت: ۳. معامله الخلق
۱۵	۱. حلم و بردباری
۱۵	۲. عفو
۱۶	۳. تواضع
۱۶	۴. سخاوت
۱۶	۵. شفقت و مهربانی
۱۶	۶. خیر خواهی
۱۶	۷. عدل و انصاف
۱۷	مجلس پانزدهم: [۱۴ / ۴ / ۱۳۷۸؛ دوشنبه، ۲۱ / ربیع الاول ۱۴۲۰]
۱۷	عبودیت: ۴. معامله الدنيا
۱۷	۱. راضی بودن به کمترین‌ها
۱۷	۲. ایثار در داشته‌ها
۱۷	۳. نخواستن نداشته‌ها
۱۷	۴. نفرت از زیاده (بیش از نیاز)
۱۷	۵. زهد و سادگی بیشه کردن و شناخت آفت‌هایش
۱۸	۶. راندن شهوت‌ها
۱۸	۷. حذر از ریاست طلبی
۱۹	مجلس شانزدهم: [۳۱ / ۶ / ۱۳۷۸؛ چهارشنبه، ۱۱ / جمادی الثانی ۱۴۲۰]
۱۹	عبودیت: جوهرة العبودية
۲۱	مجلس هفدهم: [۸ / ۷ / ۱۳۷۸؛ پنج شنبه، ۱۹ / جمادی الثانی ۱۴۲۰]
۲۱	فی العلم
۲۱	علم، جهل و جهالت
۲۱	نتیجه خودشناسی و شیطان شناسی، خدا شناسی است
۲۱	علم ظاهری
۲۱	نابرابری علم و جهل
۲۱	علم و خشیت الهی
۲۱	خضوع و خشوع
۲۲	خودشناسی

۲۲مجلس هیجدهم: [۲۱ / ۷ / ۱۳۷۸؛ چهارشنبه، ۳ / رجب ۱۴۲۰]
۲۲ فی العلم (ادامه)
۲۳مجلس نوزدهم: [۵ / ۸ / ۱۳۷۸؛ چهارشنبه، ۱۷ / رجب ۱۴۲۰]
۲۳ در فتوا
۲۵مجلس بیستم: [۱۳ / ۸ / ۱۳۷۸؛ پنج شنبه، ۲۵ / رجب ۱۴۲۰]
۲۵ در امر به معروف و نهی از منکر
۲۵ معنای معروف و منکر
۲۵ شرایط آمر و ناهی
۲۶ شرایط امر و نهی
۲۶ وجوب امر و نهی حتی اگر بی اثر باشد
۲۷مجلس بیست و یکم: [۲۵ / ۸ / ۱۳۷۸؛ سه شنبه، ۷ / شعبان ۱۴۲۰]
۲۷ در آفت علماء
۲۸مجلس بیست و دوم: [۱۰ / ۹ / ۱۳۷۸؛ چهارشنبه، ۲۲ / شعبان ۱۴۲۰]
۲۸ در آفت علماء (ادامه)
۲۹ در رعایت
۳۰مجلس بیست و سوم: [۷ / ۱۱ / ۱۳۷۸، پنج شنبه، ۲۰ / شوال ۱۴۲۰]
۳۰ إعراب القلوب
۳۰ رفع قلب
۳۰ فتح قلب
۳۰ خفض قلب
۳۱ وقوف قلب
۳۱ در نیت
۳۲مجلس بیست و چهارم: [۸ / ۲ / ۱۳۷۹؛ پنج شنبه، ۲۲ / محرم ۱۴۲۱]
۳۲ در حَسَد
۳۳مجلس بیست و پنجم: [۱۸ / ۲ / ۱۳۷۹؛ یکشنبه، ۲ / صفر ۱۴۲۱]
۳۳ در شکر
۳۴ مسواک زدن
۳۵مجلس بیست و ششم
۳۵ در لباس
۳۶مجلس بیست و هفتم: [۲۲ / ۲ / ۱۳۷۹؛ پنج شنبه، ۶ / صفر ۱۴۲۱]
۳۶ در یاد خدا
۳۷مجلس بیست و هشتم: [۱۱ / ۳ / ۱۳۷۹؛ چهارشنبه، ۲۶ / صفر ۱۴۲۱]
۳۷ در قرائت قرآن
۳۹ فهرست